



شناسنامه‌ی کنديوال

نويسندگان:

غلام رسول مبین

محمد صديق صديقي

خزان ۱۳۹۶ خورشیدی





انتشارات سعید

مشخصات کتاب

• عنوان: شناسنامه‌ی کنډيوال

• نويسندگان: غلام رسول مبین و محمد صديق صديقي

• طراح جلد و برگ‌آرایی: اکرام الدین سعیدی

• ناشر: انتشارات سعید، چاپ و صحافی: چاپخانه سعید

• شماره‌گان: ۱۰۰۰ نسخه، نوبت و سال چاپ: اول، خزان ۱۳۹۶ خورشیدی

• بهاء: ۲۰۰ افغانی

حقوق چاپ، تکثیر، ترجمه، نشر و کاپی محفوظ و مخصوص انتشارات است.

ابتدای جاده‌ی آسمایی، آسمانی پلازا، منزل دوم، کابل افغانستان

۰۲۰۲۱۰۶۴۲۸

۰۷۸۸۱۰۰۱۵۷ / ۰۷۰۷۵۷۵۹۳۵ / ۰۷۰۵۸۱۴۶۴۲

Shirahmad_saedy@yahoo.com

[/https://www.facebook.com/intisharatsaeed](https://www.facebook.com/intisharatsaeed)

۰۷۰۰۰۲۸۸۸۴



محل دریافت این کتاب: ولایت غور، شهر چغچران، شماره تلفن: ۰۷۹۸۹۹۲۹۰۹

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱	پیشگفتار.....
۷	تقریظ.....
۱۱	بخش اول.....
۱۱	نگاه اجمالی به اوضاع عمومی دهکده کندیوال.....
۱۳	وجه تسمیه دهکده کندیوال.....
۱۵	وضعیت جغرافیایی دهکده کندیوال.....
۱۷	حدود اربعه دهکده کندیوال.....
۱۷	وضعیت معارف در دهکده کندیوال.....
۱۸	تاریخچه مکاتب کندیوال.....

ب □ شناسنامه‌ی کنديوال

- ۲۷..... راه های فرعی کنديوال
- ۲۹..... اوضاع اجتماعی و همزیستی
- ۳۱..... وضعیت اقتصادی
- ۳۲..... وضعیت زراعت، مالداري و کشاورزی
- ۳۹..... صنایع، هنرها و حرفه های محلی
- ۵۳..... بخش دوم
- ۵۳..... شرح محلات
- ۶۲..... جدول تخمینی جمعیت کنديوال
- ۶۳..... تعريفات
- ۸۱..... بخش سوم
- ۸۱..... شخصیت‌های این دهکده
- ۸۳..... شرح حال شخصیت‌های دهکده کنديوال
- ۸۳..... ۱ - معرفی کوتاه ملا خواجه
- ۸۴..... ۲ - زندگی نامه بی میرزا محمد اقبال کوهی
- ۸۷..... ۳ - زیست نامه بی شهید الحاج خلیفه عبدالغیاث
- ۸۹..... ۴ - شرح حال مرحوم الحاج وکیل محمد یعقوب
- ۹۲..... ۵ - سرگذشت نامه شهید تحویلدار عبدالاحد موحد
- ۹۴..... ۶ - حیات نامه بی مرحوم الحاج ملا مصطفی غریقی
- ۹۷..... ۷ - معرفی نامه بی میرزا محمد ابراهیم صدیقی!
- ۱۰۱..... بخش چهارم
- ۱۰۱..... منابع آبی
- ۱۰۲..... ۱ - آب بحرها
- ۱۰۲..... ۲ - رود کنديوال

فهرست مطالب □ ج

۱۰۳	۳ - چشمه سارها
۱۱۰	۴ - چاه ها
۱۱۳	بخش پنجم
۱۱۳	منابع طبیعی
۱۱۴	۱ - کان و یا معدن نمک
۱۱۴	۲ - معدن گاز
۱۱۵	۳ - معدن خاک سفید (گچ طبیعی)
۱۱۷	بخش ششم
۱۱۷	اماکن تاریخی و مغاره‌های قدیمی
۱۱۷	مغاره‌ها
۱۱۸	مقابر و آرامگاه‌های
۱۲۹	بخش هفتم
۱۲۹	کوه‌ها و دره‌ها
۱۳۴	دره‌ها
۱۳۹	بخش هشتم
۱۳۹	رسوم و عنعنات مردم کنديوال
۱۴۰	۱ - رسم و رواج های عروسی
۱۴۶	۲ - عنعنات قبل، هنگام و پس از عروسی
۱۵۹	بخش نهم
۱۵۹	گنج گپستان مردمان کنديوال
۱۹۱	بخش دهم
۱۹۱	فهرست واژه‌های ترکی
۲۰۱	بخش یازدهم

نگاهی به چند قبیله	۲۰۱
حوزه چغچران	۲۱۹
بخش دوازدهم	۲۲۳
نهادهای مدنی، خدماتی، فرهنگی و مردمی کنديوال	۲۲۳
بخش سیزدهم	۲۲۷
شرح حال نویسندگان این مجموعه	۲۲۷
زندگی نامه یی غلام رسول مبین!	۲۲۷
سوانح مختصر محمد صديق صديقي	۲۳۱
کتاب شناسی BIBLIOGRAPHY	۲۳۳

پیشگفتار

ثنا و ستایش آن ذات را که انسان را از عدم به وجود آفرید و در وی نفس را دمید. تا اینکه شد تن در وجود، وجود در تن و روح در قفس و جسم در نفس. و درود و سلامتی باد به آخرین پیامرانش حضرت محمد مصطفی "ص" که از وجودش، نورِ روشنایی جایگزین تاریکی و دیجوری گردید و از برکت خلقتش قرآن هدیه بی روح بخش و راهنمایی گردید برای تمام مخلوقات به ویژه انسان که دارای قوت نطق و بیان میباشد.

بجا میدانم تا چنین تحریر بدارم که: آخرِ خطِ حیات - ممات است، آخرِ خطِ تصاحب - تقاعد و آخرین خط که جدایی را در بین نیکی و بدی به ارمغان میگذارد، اعمال خیر و نیکو میباشد:

نباشد همی نیک و بد پایدار
همان به که نیکی بود یادگار
دراز است دست فلک بر بدی
همه نیکویی کن اگر بخردی

چو نيکي کنی، نيکي آيد برت
 بدی را بدی باشد اندر خورت
 چو نيکي نمايدت کيهان خدای
 تو با هر کسی نیز، نيکي نماي
 مکن بد، که بينی به فرجام بد
 ز بد گردد اندر جهان، نام بد
 "ابوالقاسم فردوسی توسی"

همچنين مرگ باعث انقطاع روح از جسد ميشود و اين روح است که در صورت عدمش، جسد ساکت و راکد ميمانَد و دانشمندان به اين ديدگاه اند که اندیشه های بزرگ و کارکردهای ماندگار، باعث ميشود که مرد نميرد به مرگ:

مرد نميرد به مرگ، مرگ ازو نامجوست
 نام چو جاويد شد، مردنش آسان کجاست
 "استاد خليل الله خليلی"

مدتِ مدیدی از زندگانی مان گذشت، به فکر بودم که ماندگاری از ما بماند که لااقل اگر کاری خوبی نکرده باشیم، حداقل از بدی ها و بيکاري ها جلوگیری کرده باشیم. در عصر حاضر همه چیز موجود است و امکانات به وفور يافت ميشوند. درست پارسال به همت و پشتکار دوست عزيزم محمد صديق صديقي که يک جوان تحصيل يافته، پرتلاش، درس خوانده و لايقی ميباشد، راه و چاره يی سنجيديم برای به تحرک در آمدن دست های بسته، قلم های خشک شده و کاغذهای به هم تنیده. خواستيم که اين فرصت را از زادگاه مان شروع نماييم که حق زندگی را درين ديار پرافتخار ادا نموده باشيم.

صديقي، از جمله کسانی بود که انگيزه يی شد برای ايجاد اين فرصت. بسياری از چيزهای که ناگفته بود و ناگشوده، خواستيم که درين مجموعه درب ايشان را بگشايم و در لابلای ورق ها به خطوط زرین و سطور وزين درج تاريخ نماييم تا باشد که آيندگان به روندگان، ببالند. حدود دو سال ميشود که

درین مجموعه زحمت کشیدیم، عرق ریختانیدیم، وقت و ناوقت به سراغ همدیگر رفتیم، در و دروازه‌ی پیره زن و کهنسالی را کوبیدیم، به گوشی همنوعان مان تماس گرفتیم، برای اکثریت مزاحمت خلق کردیم، دید و بازدید را زیاد نمودیم، کمخوابی کشیدیم و بالاخره قلم را تمام و ورق را سیاه کردیم، تا باشد که حق زنده بودن خویش را نتیجه‌گیری نموده و برای همنوعان خویش این اوراق را پیشکش می‌نماییم.

گرچند میدانم که چیزی درج تاریخ نمودن کاریست دشوار و امریست محال. ولی به عون الله متعال این وظیفه‌ی بزرگ و این محموله‌ی سترگ را داریم به تمام میرسانیم !!!

هوا دارد رو به سردی می‌رود، پوز و بینی ما پیچیده و می‌رویم تا فواصل کندیوال و محله‌های آنرا تفکیک و مشخص نماییم. وای، انگار که فاصله از داخل بازار الی قله‌ی بند بایان خیلی دور است. موتر سایکل را چند روزی میشود که از یک موتر سایکل فروشی قرضه گرفتیم. از بازار حرکت میکنم، با صدیقی تماس میگیرم، وی در خانه است، بالاخره به غیب الله یکجا میشویم. موتر سایکل من خیلی کش میکند و زورش هم بد نیست، کیلو متر و اشاره‌هایش هم فعال اند، گویا که موتر سایکل رفیقم ازین ویژگی‌ها ندارد. برایش میگویم: "بیا دیگه بچه‌ی ملا". بنده خدا میایه. اما، من از فرت شادی و عجله‌ی که دارم از محل بابا قلی عبور، از قبرستان‌ها میگذرم، وای خدای من !!! از بلندی‌های کوتل ارباب روستای من، چقدر زیباست. دود و دودغال از دیکدان‌ها بلند است، قرست میش و بره است، موترها گهگاهی زیبایی را بهم میزنند و گرد و دولخت ایجاد میکنند. بالاخره، به دنیای دیگری هستم. تصمیم داریم که اول فاصله از تحت شهر الی سر بند بایان را مشخص و بعد به سراغ بعضی چشمه‌ها، کوها رفته و تا اینکه به داخل قریه بیاییم و فاصله در بین هر محله را دریابیم. این آخرین ماموریت، این کتاب است. تا وقتیکه این ماموریت تمام نشده بود، بالای این مسایل به خط سرخ نشانی

شده بود و بعضی موضوعات که متأسفانه تا حال نیز درج این کتاب نشده است. در نهایت توانستیم که این سرخی‌ها را به سفیدی کاغذ و سیاهی قلم مزین سازیم. بلی! سفر ما از بند بایان تمام میشود، شیوه می‌شویم. از چشمه یی قتقی چند جرعه آب مینوشیم. تصاویری می‌گیریم. ناگهان خود را در کنار چشمه یی قشلاق مراد می‌ابیم. آبش گواراست، خانه‌های گلی خیلی عالی به نظر می‌آیند، گویا که امیر جان صبوری در همین نزدیکی‌ها زمزمه میکند: به خانه‌های گلی، عشق کهنه داشتیم...

کتابچه یی جیبی من، همی دارد کاملاً سیاه میشود. چی‌گد و ود نوشتم... بلی، درینجا آخرین ماموریت این شناسنامه تکمیل و به انجام رسید.

این مجموعه حاوی ۱۳ بخش، هر بخش دارای عناوین متعدد و معلوماتِ جداگانه یی میباشد که در قالب ۲۴۴ صفحه اقبال چاپ را یافته است. تمام منابع که توانستیم اندکترین معلومات را از آن اقتباس کنیم در اخیر درج کتابنامه شده است. از تمام بزرگان و کسانی که درین راستا ما را صادقانه همکاری نمودند و داشته‌های خویش را به دسترس ما قرار دادند، نهایت سپاسگزارم. گرچند اسم هر شخصیت که درین رابطه با ما همکاری نمودند و یا پیرامون موضوع مشخصی یاری مان رسانیدند، در پاورقی‌ها درج شده است به استثنای نام خانم‌ها که سال‌ها از بروز مشکل فرهنگی و اجتماعی جلوگیری گردید. با آنهم این مجموعه بدون همکاری شخصیت‌های ذیل ممکن نبود که تکمیل و تفصیل گردد و از ته دل سپاسمندشان هستیم:

۱. محترم حاجی عبدالغفور از کندیوال.
۲. محترم محمد خواص اکرمی از کندیوال.
۳. محترم غلام غوث خان یعقوبی از کندیوال.
۴. محترم الحاج فرمانده عبدالعزیز صمدی از کندیوال.
۵. محترم حاجی عبدالظاهر جیبی از کندیوال.
۶. محترم محمد ابراهیم صدیقی از کندیوال.

۷. محترم مولوی عبدالکریم قادری از کندیوال.
 ۸. محترم غلام فاروق احمدی از کندیوال.
 ۹. محترم ملا محمد زبیر غریقیزاده از کندیوال.
 ۱۰. محترم محمد عیسی اقبالی از کندیوال.
 ۱۱. محترم عبدالکریم احدی از کندیوال.
 ۱۲. محترم معوذ الله غیائی از کندیوال.
 ۱۳. محترم استاد محمود بی پروا از قوم الله یار.
 ۱۴. محترم میرزا خواجه محمد خان از دره شیخ ها.
 ۱۵. محترم میرزا امان الله امانیار از دهن کاسی.
 ۱۶. محترم معلم شمس الدین از زرتلی.
 ۱۷. محترم میرزا محمد ابراهیم از پوزه لیچ.
 ۱۸. محترم رییس عبدالجبار از تله.
 ۱۹. محترم قاری الله مدد احمدی از بهاری.
 ۲۰. محترم مولوی محمد حیدر اعظمی از کیچک.
 ۲۱. محترم تحویلدار محمد از اخته خانه.
 ۲۲. الحاج قاضی مولوی محمد ابراهیم خلیل از کاسی.
 ۲۳. ارباب خوشدل منصوری از زرتلی.
 ۲۴. محترم وکیل عزت الله ابراهیمی از قریه تیغه تیمور قوم میری.
 ۲۵. محترم غلام محمد نقشبندی از قریه تیغه تیمور قوم میری.
 ۲۶. محترم محمد علم حماس از چهارسده قوم ولی.
- وده ها دوست و رفیق و بزرگ دیگری که از ذکر نام شان بنابر مطول شدن پیشگفتار جلوگیری شد، خیلی ممنون و مشکورم.
- هان ای خوانندگان عزیز! ببخشید که تا حال بعضی باشندگان روستای عزیزم در جریان این کار نبودند و از نظریات سودمند و هدفمند شان سود نبردیم. امیدواریم که با مطالعه و خوانش این کتاب در چاپ های بعدی از

نظريه ها، اندیشه ها، داشته ها، معلومات و جزييات كه دارند، ما را در جريان بگزاريد تا باشد كه نواقص و كمبودي هاي اين شناسنامه كامل و حاصل گردد.

سخننام را در يك بيت از شيخ مصلح الدين سعدى شيرازى به پايان

ميبرم:

متكلم را تا كس عيب نگیرد
سخنش اصلاح نپذیرد

بامهر و محبت

غلام رسول مبین

روستای کنديوال، شهر چغچران، ولايت غور

ساعت ۱۱ بجه يی شب

۱۲ میزان ۱۳۹۶ ه.ش.

تقریظ

توانا بود هر که دانا بود
زدانش دل پیر برنا بود

شناسنامه کندیوال نوشته محترم غلام رسول مبین و محمد صدیق صدیقی اثر علمی و تحقیقی ارجمند است که در طی سیزده بخش تهیه و تنظیم گردیده است. درین اثر ارزشمند نویسندگان از منابع به صورت دقیق معیاری استفاده برده و هم چنان در جای که ایجاب میکرده تعبیر و توضیح خویش را هم نهایت عالمانه و موشگافانه بکار بسته اند. در هر بخش اثر، نویسندگان معلومات نادری را در باره دهکده کندیوال به بحث گرفته و نهایت قناعت بخش و دقیق به شرح آن پرداخته است، در وجهه تسمیه کندیوال دقیق و منطقی استدلال صورت گرفته و از ابعاد مختلف به آن نگریسته است، وضعیت جغرافیایی دهکده به خوبی شرح داده شده که چنین مطالب در آثار هیچ یک از نویسندگان متقدم نمی توان دریافت، درین اثر راجع به محلات دهکده کندیوال میتوان معلومات را مطالعه کرد که کاملاً تازگی دارد و دامنه

معلومات گسترده و خیلی جالب است. در بخش سوم اثر جایکه شخصیت های شهیر دهکده را معرفی میکنند معلومات دلچسپ را ارایه کرده که خواننده میتواند از یک طرف به کارکرد های ایشان آشنا شود و از جانب دیگر توان نویسندگی نویسندگان را مشاهده نماید، لذت این بحث در آن است که نمونه کلام شخصیت ها را نیز که در آن واژه های ناب محلی بکار رفته بیان نموده اند. در بخش چهارم اثر جایکه از منابع آبی دهکده بحث میکند، تمام انواع منابع به تفصیل مورد مطالعه قرار داده و شرح به تفصیل را درین باره بیان داشته است. در بخش پنجم اثر منابع طبیعی دهکده به جزئیات مورد بررسی قرار گرفته گردآورده های کاملاً همه جانبه و دقیق را بیان نموده که مطالعه کننده را به سوی خود میکشاند. در بحث ششم اثر اماکن تاریخی و مغاره های قدیمی با همه جزئیات آن شرح شده که نهایت دلچسپ و قابل مطالعه است. درین بحث مشایخ و بزرگان نیز به تفصیل لازم به معرفی گرفته شده که به دلچسپی اثر افزوده است. در بخش هفتم اثر کوه ها و دره های دهکده مورد مطالعه قرار گرفته و معلومات کمیاب را به دسترس خوانندگان محترم قرار میدهد. در بحث هشتم رسوم و عنعنات دهکده شرح داده شده است که واقعا هر خواننده را به راحتی به سوی خویش میکشاند و به علایق خواننده می افزاید. در بخش نهم جایکه گنج گپستان دهکده را معرفی می نماید به ظرافتهای محلی زیاد توجه صورت گرفته و خیلی همه جانبه شرح شده است، چنانچه به نمک آن افزوده گردیده مطالعه کننده را به وجد می آورد تا بیشتر به مطالعه آن توجه نماید. در بخش دهم واژه های زبان تُرکی که در بین مردم ده متداول است، بحث فوق العاده را باز نموده که همواره در بین نویسندگان کشور موضوع منازعه برانگیز است بسیار به خوبی توضیح شده است. در بخش یازدهم به بحث نگاهی به چند قبیله، با نرمش قبایل اطراف شهر چخچران را به تفصیل و با دقت کامل شرح حال نموده که خیلی قابل تمجید است. در بخش دوازدهم نهادهای مدنی، خدماتی، فرهنگی و مردمی در

سطح دهکده کندیوال معرفی می نماید که در اصل موضوع قابل ملاحظه‌ی است که نویسندگان به آن پرداخته اند. در بخش سیزدهم به شرح حال نویسندگان این مجموعه پرداخته و هر یک را به تفصیل لازم و مشرح معرفی نموده است.

در اثر دهکده کندیوال از تصاویر نیز به خوبی استفاده صورت گرفته که با متون هم آهنگ است این خود به زیبایی اثر افزوده است. در پا ورق‌ی‌ها نکات مبهم شرح داده شده که میتواند به مطالعه کننده کمک نماید تا به عمق موضوع داخل شود و بحث را بهتر درک نماید. در لابلای متون جداول از ارقام و حقایق نیز علاوه شده که بدین ترتیب به خواننده کمک می نماید تا برداشت‌ها را سهلتر درک نماید و پروسه افهام و تفهیم را روشن سازد. در حالیکه اثر‌ها را چند بار مطالعه نمودم هنوز هم در دلم وسواس می افتد تا بار دیگر مطالعه نمایم.

شناسنامه دهکده کندیوال نوشته محترم غلام رسول مبین و محمد صدیق صدیقی اثر فوق العاده ارزشمند و ناب‌ی است که تا کنون مطالعه نموده ام. برای نویسندگان پیروزی‌های زیاد را از بارگاه خداوند متعال تمنا دارم هم چنان آرزومندم تا تمام جوانان غوری با الهام از اثر شناسنامه کندیوال به ترتیب دهکده‌های خویش را معرفی نموده، بر غنای فرهنگی سرزمین غور باستان بیفزایند و سرزمین باستانی، کهن و هزار چشمه را ازین طریق به شهروندان کشور معرفی نمایند.

با عرض حرمت

پوهنمل استاد خیرالاحد غوری

استاد دانشگاه

۰۵ عقرب ۱۳۹۶ ه.ش.

شناسنامه‌ی کنديوال

بخش اول

نگاه اجمالی به اوضاع عمومی دهکده کنديوال

تاریخ نگاری و جغرافیا نویسی از جمله مسایل خیلی مهم و ارزشمند و در ضمن خیلی جنجالی و پرسر و صدا میباشد. هرگاهی که انسان بخواهد در مورد تاریخی یک قبیله و یا ملت و یا پیرامون جغرافیای یک منطقه و یا مملکت چیزی بنویسد، خالی از عیب و نقصان نیست؛ چونکه این مسیر دراز است و پُر راز. به روی همین ملحوظ است که هرچند دنیا رو به کهن شدن و زمان رو به عصری شدن است، اما؛ تاریخ شناسی و گیتا شناسی سیرِ دُشوار و سخت خود را میپیماید. زیست و حیات انسان از بدو تولد الی عنفوان جوانی و دوران کهنسالی و پیری - منازل و مراحل مختلف را تجربه، تحمل و طی میکنند.

تولد انسان از بطنِ موجودی باعطوفت و بامحبتِ چون "مادر" در خانه شروع میشود. این انسان است که از بالین خانوادگی پا به عرصه یی اجتماعی

شدن، دانشمند شدن، تبعیدی شدن، سیاسی شدن، فرهنگی شدن و بالاخره با ایمان شدن گذاشته و جنبه‌های متفاوت را پشت سر می‌گزرانند. به روی همین دلایل خواستیم که این مجموعه‌ی بی‌از نوشته‌ها را تحت عنوان تاریخ‌نگاری کوچک و جغرافیا‌شناسی یک قبیله و روستا به حضور آن عده از انسان‌های که میل به شناخت مردم و شناخت گوشه‌ی بی‌از گیتی دارند به دسترس مطالعه و مذاقه‌شان قرار دهیم.

هر آنکس که در غور زندگی کرده باشد در مورد دهکده‌ی بهنام و متحد کندیوال^۱ و مردمان با نام، دلیر و شجاعش معلومات دارد. همه میدانند که این دهکده‌ی بی‌از وسیع مردمان دین دوست، متحد و متعهد، جوانان بادرک و شخصیت‌های ساینس و بیدار را در آغوش خود پرورش داده و به جامعه تقدیم نموده است.

برای همگان اتحاد و اعتماد مردم کندیوال یک الگو و نمونه است. بدون شک مخلوق به نام "بند بایان"^۱ نیز میدانند که دهکده‌ی کندیوال منحصیث یک عنصر ارزشمند به بُن و قلبش جاه گرفته، بزرگ شده و مردمانش مقوی شده میروند. پیش ازینکه در مورد اوضاع مختلف دهکده کندیوال چیزی بگوییم، لازم میدانیم که طبق معمول در مورد وجه تسمیه و علل نامگذاری این ده برداشت‌ها و اندوخته‌های خویش را با خوانندگان محترم در میان بگذاریم.

۱. بند بایان: به گویش‌های محلی کوه‌های بزرگ و دنباله دار را "بند" می‌گویند و این بند را به انواع مختلف تحت نوشته در می‌آورند چون: بند باین، بند بایان و بند باینده که کوهی است در وسط غور از دولتیار منشا گرفته و الی هرات دنباله دارد و آنرا بعضی‌ها به نام "سیاه کوه و یا سیاه بند غور" نیز می‌گویند. برداشت ما اینست که شاید شکل درست آن همین "بند بایان" باشد که بایان جمع شده‌ی بی‌از است و بای را به ترکی سرخیل ویا وزیر نیز می‌گویند. ولی، اگر خلاصه تر به زبان دری ترجمه گردد به نام "بند ویا کوه ثروتمندان" ترجمه و تعبیر می‌گردد. اما، در غور قبیله‌ی بی‌از نام "باین" نیز وجود دارد ولی تعلق این کوه به آن طایفه شاید که توجیه بی‌از خوبی نباشد.

وجه تسمیه دهکده کندیوال

ازینکه اکثر مورخین و جغرافیا نگاران کُلی نگر هستند نسبت به جزئی نگر، روی همین ملحوظ است که معلومات موثق و دقیق از وجه تسمیه ده ها و روستاهای افغانستان به صورت عموم و ولایت هایش به صورت اخص در دسترس نیست. باوجود کوشش و تتبع زیاد وجه تسمیه دقیق برای دهکده کندیوال از کتاب های تاریخی و جغرافیایی بدست آورده نتوانستیم. اینک برداشت های تاریخی و مطالعات عمومی خود را درین مورد (وجه تسمیه دهکده کندیوال) به چهار عنوان به شرح زیر مینگاریم:

کان دیوال: معنای لغوی کان - منبع و معدن ذخایر طبیعی و فیزیکی زیرزمینی میباشد و همچنین معنای لغوی دیوال - همانا دیوار و موضع میباشد. دیدگاه اول ما اینست که شاید به اثر موجودیت کان و یا معدن نمک و دیگر منابع موجود طبیعی درین قریه بوده است که این ده به آن نام مسما شده است. در قدیم الایام این ده به نام کاندیوال یعنی جای معدن و یا معدنگاه مشهور بوده است. موجودیت کان نمک، گاز طبیعی و چشمه نمکسار نیز درین دلیل صحه میگذارند.

کهن یا کهنه دیوال: کهنه به آن چیزی که سابقه، باقداست و فرسوده باشد اطلاق میگردد. دیدگاه دوم ما اینست که شاید به اثر موجودیت دیوارها، خانه ها، مواضع و قشلاق های کهنه بوده است که این ده به آن مسما شده است. اگرچه این دیدگاه خیلی مردود نیست ولی ازینکه کدام منبع معتبر و موثق نیافتیم، به این دیدگاه بیشتر مکتفی شدیم. در اکثریت تاریخ های معتبر نام قدیمی قندوز (کندوز) را "کهن دژ" یعنی قلعه یی کهنه دانسته اند، این دیدگاه را میشود که معتبرتر دانست چه کهن دژ شکل دری آن است ولی مورخین عربی بنابر نبود "ژ" آن را کندوز و قندوز درج تواریخ خویش کرده اند.

کند دیوال: در بسیار از کتب تاریخی و جغرافیایی - نام جاه‌ها و دهات است که به واژه "کند" ختم و یا آغاز میگردد که ازین واژه در بعضی کتب منحیث "پسوند" و در بعضی نوشته‌ها به حیث "پیشوند" بکار برده اند. از جمله در پسوند های، چون: اوزکند، بیکند، خوکند (خوقند)، سمرکند (سمرقند)، سیلابکند، خاک کند، آبکند، کند دالان و ... در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین واژه‌های "کند" و "وال" را چنین تعریف کرده است، کند: پسوند است. محل، موضع، قریه و شهر. به صورت پسوند در اسامی امکنه‌ی ماورالنهر دیده میشود: اوزکند، بیکند، خوکند (خوقند)، سمرکند (سمرقند). در ترکیبات به معنی "کنده" آید: آبکند، سیلابکند. وال: پسوند است به معنی محافظ، نگهبان که در بعضی کلمات ماخوذ از هندی آمده: کوتوال، نخچیروال^۱. در صحبت‌های عامیانه کند را به معنی "کندن" یا حفر کردن جای و گهی هم گریختن استعمال میکنیم، چون:

- من یک متر خاک را کندم (حفر نمودم).
- نامردها از میدان نبرد کندند (گریختند یا فرار نمودند).

اگر همین معنی یابی را درست بدانیم که "کند" موضع و محل معنا داشته باشد و "وال" نیز محافظ و نگهبان، درین شکی نیست که معنی دقیق "کندیوال" را دریافته ایم، بادر نظر داشت و مضاف یک "دال" که دیوال هم همان دیوار معنی میدهد. درین مورد یگانه مستند که میتوانیم به آن تکیه کنیم "جغرافیای تاریخی غور" اثر ارزشمند پروفیسور عزیز احمد پنجشیری میباشد که از کندیوال در صفحه (۱۰۰) کتابش به نام (کند دیوال) یاد آور شده است.

هند دیوال: طبق تحقیقات ما و جمع‌آوری معلومات از بزرگان و محاسن سفیدان بعضی‌ها به این نظر اند که در روزگار گذشته و به اثر تحولات گوناگون در خطه‌ی باستانی ایران بزرگ هندوان نیز درین سرزمین حکمروایی

^۱. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، زیر واژه‌های "کند" و "وال".

داشته اند. درین مورد کتاب "بابرنامه" اثر ارزشمند ظهیر الدین محمد بابرشاه که از گورگانیان هند بوده است، نیز میشود منحصراً سند تاریخی استفاده کرد. در آن کتاب ظهیر الدین بابرشاه از سفرهای گوناگونش یادآور شده که سفر وی در بادغیس، چغچران^۳، یکاولنگ و همین قسم الی کابل ثقه بی است درین مورد. شاید هم که سده ها (قرن ها) قبل درین نواحی هندوان نیز سکونت و یا حکمروایی داشته اند و این دلیل را حکمروایی ظهیر الدین بابر شای گورگانی ثابت میسازد.

دیدگاه کلی: از چهار دیدگاه بالا میتوان نتیجه گرفت که کند دیوال (کندیوال) با محذوف یک "او" شاید بهتر کاربرد داشته باشد. همانطوریکه در بلند ذکر شد کند را موضع و دیوال را دیوار بدانیم، بدون شک که به بیراهه نرفته و معنی درستی را به این روستا دریافتیم. تا حال بعضی مواضع و مغاره های درین مکان وجود دارد که دال براین مبحث میکند. همچنین بعضی کتیبه های سابقه بی که به نزد عده بی از مردمان این روستا وجود دارد و در اوراق مالکین زمین نیز به نام "کهنه یا کند دیوار" ثبت شده که استفاده بی "کندیوال و کندیوار" هم معنا و هم مفهوم اند.

وضعیت جغرافیایی دهکده کندیوال

کندیوال از جمله قریه های بزرگ و اصلی شهر چغچران مرکز ولایت غور میباشد. این قریه به ۱۰ کیلو متری سمت جنوب شهر چغچران موقعیت دارد که در بُن بند بایان مشهور به سیاه بند و سیاه کوه غور واقع است و اوضاع جوی آن طبیعتاً سردسیر و دارای آب و هوای خشک (غیر مرطوب) میباشد. بیشتر از ۴۰۰ خانواده درین روستا زندگی میکنند که تمام باشندگان آن به زبان دری با لحجه ها و گویش های محلی سخن میگویند و دارای فرهنگ و

^۳. البته در کتاب بابرنامه چغچران به شکل چغچران درج است.

عنعنات قدیمی و قوی میباشند. لهجه صحبت کردن روستایان این روستا شیرین، ساده و عام فهم میباشند. کنديوال در ۳۴۲۸۱۵.۸ درجه عرض البلد شمالی و ۶۵۱۵۵۷.۰ درجه طول البلد شرقی موقعیت دارد و از سطح بحر ۲۴۳۷ متر ارتفاع دارد.^۴ یگانه منوع معتبر تاریخی که میتوان در آن وضعیت اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی و زیستی کنديوال را دریافت، شناسنامه‌ی افغانستان - هرات و افغانستان شمال غربی میباشند که این اثر به زبان انگلیسی میباشند و تا حال به زبان دری برگردان نشده است.^۵

تگاو کنديوال: محلی در ولسوالی چغچران. مسکن طایفه سلطانیارهای فیروزکوهی. به شمول تگاو شخلمن^۶ و بیدک^۷. شامل صد خانه. مالک ۶۰۰ گوسفند، ۳۰ اسب و ۱۵۰ گاو. کلان قوم: (۱۹۰۴) عبدالغفور^۸. اقامتگاه

^۴ مرکز ولایت از سطح بحر ۲۲۵۰ متر ارتفاع دارد ولی به اساس برآورد ما کنديوال ۲۴۳۷ متر از سطح بحر ارتفاع دارد.

^۵ این کتاب که دارای پنج جلد میباشند به نزد استادان تربیه معلم غور قرار دارد.

^۶ شیخلمن: یا شیخ المند که در اصل شیخ احمد میباشند. روستایی است به سمت شرق کنديوال.

^۷ بیدک: به اساس تحقیقات ما درین مورد دو دیدگاه وجود دارد، اول: طبق اظهارات بزرگان محل؛ اکنون این محل را به نام غیب الله یاد میکنند و بعضی‌ها میگویند که در اصل "بیدک جلال" بوده است. بیدک جلال که از نامش پیداست، حدود ۱۵۰ - ۲۰۰ سال قبل جلال ولد محمود که مرحوم میرزا محمد اقبال کوهی از احفاد وی میباشند درین محل زندگی مینموده است. اکنون نیز وارثینش درین محل و متصل به "چشمه مرده‌ها" دارای تملک و زمینداری میباشند. دوم: در بین تیلک و پشته‌ی سی کوتل، یک چمنزاری است که اکنون به نام "چمن بید" مسماست. بزرگان روایت میکنند که همین موقعیت قبلاً به نام بیدک جلال یاد میشده است و در سال‌های سابق این موقعیت دارای اشجار بید بوده است که حالا به جز چمن و علوفه دیگر درختی درینجا وجود ندارد.

^۸ عبدالغفور: عبدالغفور فرزند عبدالواحد فرزند عبدالرحمان ... بوده است که بازماندگانش به نام "اولاد عبدالواحد" در کنديوال معروف اند. ثقات محل گویند که عبدالغفور بعد از نجات بیک و عبدالواحد پدرش از جمله بزرگان کنديوال بوده است. درست عبدالغفور (۱۱۳) یکصد و سیزده سال قبل به کنديوال زندگی مینموده است.

تابستانی - تگاو تیلک^۹. (۱۹۰۴، دابز) آبادی حدود ۲ مایل در جنوب چغچران قرار دارد. نقشه های اخیر نام کندیوال را نشان می دهد^{۱۰}.

حدود اربعه دهکده کندیوال

این قریه از سمت شمال با مرکز ولایت یعنی شهر چغچران و سابق ها به خود دریای هریرود اتصال داشته است. از جانب شرق با قریه یی شیخ المند پیوسته بوده، از طرف جنوب با سلسله کوه بند بایان یا سیاه کوه و قریه خاک ملا مشهور به خاک آخند محلق بوده و از جهت غرب با قریه اخته خانه هم مرز میباشد و دارای روابط حسنه و نیکی با این روستاییان دارد. باشندگان این محل را ملیت ایماق (چهار ایماق) تشکیل می دهند که متعلق به قبیله یی سلطانیار/خدایار و شاخه یی فیروزکوهی میباشد^{۱۱}.

وضعیت معارف در دهکده کندیوال

در دهکده کندیوال یک باب مکتب لیسه به نام "لیسه کندیوال" و یک باب مکتب متوسطه برای طبقه یی اناث به نام "مکتب متوسطه نسوان کندیوال"

^۹. تگاو تیلک: این مکان که به قسمت های غرب بند بایان واقع است و زمین های اطرافش متعلق به "اولاد خلیفه محمد صدیق" میباشد. اینجا، اکنون از جمله تفریحگاه های خوب است که مردمان کندیوال و اهالی شهر به اینجا جهت سیاحت می آیند. دارای چشمه و محیط سرسبز میباشد. به اساس روایات بعضی از محاسن سفیدان محل قبل از اینکه این ناحیه به نام تگاو تیلک مسمما گردد به نام "تیل قدم" یاد میشده است.

^{۱۰}. شناسنامه افغانستان - هرات و افغانستان شمال غربی، چاپ ۱۹۷۵.

^{۱۱}. به اساس روایات تاریخی همه به این دیدگاه هستند که مردم غور با وجود داشتن ملیت های: ترک/ایماق، تاجیک، پشتو، بلوچ، مغول و ... - که عبارت از فیروزکوهی، تیمنی، جمشیدی و سوری میباشند، متشکل هستند و همچنان اکثریت مورخین باشندگان حوزه تاریخی چغچران را ایماق های فیروزکوهی میدانند. بنا، ما خود را یعنی قبیله: سلطانیار، خدایار و الله یار را به شمول قبیله میری از جمله چهار ایماق میدانیم.

وجود دارد که خدمات آموزش و پرورش را برای اطفال و نوجوانان عرضه میکنند. در مقایسه به اکثریت روستاهای مربوط مرکز، میتوان مدعی شد که سطح افراد باسواد و تحصیل یافته درین روستا، سیر صعودی خود را میپیماید. علاوه بر موجودیت مکاتب رسمی دولتی در جریان فصل زمستان مساجد به رهبری ملا امامان قریه برای اولادهای مردم و جوانان دروس دینی و ابتدایی را تدریس مینمایند که فرهنگ مسجدخوانی در بین تمام مردم ولایت غور رایج و متداول میباشد. به ادامه این بحث لازم است که تاریخچه مکاتب کندیوال را به شرح زیر بیان نماییم:

تاریخچه مکاتب کندیوال

لیسه کندیوال: مکتب کندیوال در سال ۱۳۶۱ به نام مکتب ابتداییه کندیوال تاسیس شد که تا صنوف ششم را به طور مختلط (شامل پسرها و دختر) شاگرد میپذیرفت و تا سال ۱۳۸۲ به تعداد ۲۰۰ نفر شاگرد اعم از پسران و دختران به فضای باز مشغول کسب علم و دانش بودند. در سال ۱۳۸۲ مکتب ابتداییه کندیوال به "متوسطه" ارتقا نمود که تعداد داخله آن ۳۱۲ نفر شاگرد بود که در سال ۱۳۸۴ تعمیر آن به صورت پخته و اساسی با همکاری مالی و حمایت موسسه بین المللی ورلدویژن با هماهنگی ریاست محترم معارف غور و توجه بزرگان قریه اعمار شد و در سال ۱۳۸۹ ه.ش. مکتب متوسطه کندیوال به عالی یعنی لیسسه ارتقا نمود و عنوانی "لیسه کندیوال" را به خوب کسب کرد. تشکیل اداری آن در حین ارتقا به لیسسه، به آمریت ارتقا نمود که از سال ۱۳۹۰ الی اکنون یک تن آمر، یک تن سرمعلم و ۱۰ تن معلم رسمی، دو تن اجیر، دو تن شب باش و یک نفر تحویلدار میباشد. در جریان سال تعلیمی ۱۳۹۶ به تعداد ۳۶۹ تن شاگرد به تفکیک ۳۰۲ پسر و ۶۷ تن دختر و تشکیل اداری آن دارای یک نفر آمر، یک نفر سر معلم، ۱۰ نفر استاد رسمی و ۸ نفر استاد حق الزحمه (قراردادی)، یک نفر

تحویله‌دار، یک نفر اجیر و ۲ نفر شب‌باش که مجموعاً (۲۳) نفر پرسونل اداری میشود را دارا میباشد. لیسه کندیوال در سمت شرق بالایی کندیوال موقعیت دارد. که این محل را بیشتر به نام محل پشته جر سرک میشناسند و در سمت شمال محل جر طویله نزدیک کوهی بنام کوه چغل^{۱۲} واقع شده است. زمین این مکتب از طرف یک تن افراد خیر و دلسوز مرحوم حاجی عبدالکریم فرزند درویش^{۱۳} به خاطر ساخت تعمیر این مکتب به طور رایگان وقف شده است. این مکتب دارای ۶ صنف درسی، یک اتاق برای اداره لیسه و یک تحویلخانه میباشد. هم چنان دارای دیوار احاطوی، ساحه سبز بخاطر سرگرمی در زمان تفریح و محل برای میدان والیبال دارد. موقعیت لیسه کندیوال در قسمت بلند کندیوال واقع است که این امر باعث شده است تا باشنده محلات پایین مثل ته تیل و غیب الله اطفال خود را به مکاتب تحت شهر چغچران یعنی مکاتب سلطان علا الدین غوری، سلطان شهاب الدین غوری و سلطان رضیه غوری ثبت نام نمایند. این مکتب در ۶۵۱۵.۸۴۶ درجه طول البلد شمالی و ۴۳۲۷.۳۵۰ درجه عرض البلد شرقی موقعیت دارد.

^{۱۲} چغیل / چغل: درینجا لازم است که سه وسیله یی مشابه بهم را از هم تفکیک نماییم:

۱. چغل: وسیله یی است برای بیختن گندم. هنگامی که خرمن را میکوبند و برای جدا نمودن گندم از گاه و کفه آنرا میبینند. گندم بیز.
 ۲. قلییل: وسیله یی است برای بیختن آرد و آماده ساختن آن برای نان و پخت و پز. قلییل را غربال نیز میگویند که در اصل غربال بوده و معرب شده است. قلییل را پرویزن، غربال/گربال و آردبیز نیز میگویند.
 ۳. الک: وسیله یی است برای بیختن آرد و آماده ساختن آن برای کیک، کلوچه و آش. یعنی الک همان صافی است که نرمترین قسمت آرد را از آردهای درشتتر جدا میسازد.
- ^{۱۳} نسب شناسی: عبدالکریم فرزند درویش فرزند شاه ولد فرزند قاسم فرزند قرار بیک فرزند فتح الله بیک فرزند سعد الله فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور.

ازینکه تعمیر آن در سال ۱۳۸۴ به ظرفیت مکتب ابتداییه ساخته شده است در حال حاضر تعداد زیادی از شاگردان یا در فضای باز و یا داخل خیمه های پلاستیکی به دورس خویش مشغول اند و این معضله سبب بوجود آمدن امراض مختلف در بین اطفال شده و به خصوص امراض جلدی که به اثر شعاع سوزان آفتاب پدید می‌گردد.

مکتب نسوان کنديوال: مکتب ابتداییه نسوان کنديوال در سال ۱۳۸۹ بنا بر علاقمندی طبقه انانث به تعلیم و تربیت، ایجاد شد و الی سال ۱۳۹۲ به داخل تعمیر لیسه کنديوال برای دختران تدریس صورت می‌گرفت. بعد از تکمیل و اعمار مکتب ابتداییه نسوان به آنجا کوچیدند. مکتب متوسطه نسوان کنديوال در سمت شمال غربی محل جر سرک متصل به سرک عمومی کنديوال موقعیت دارد. به تاریخ ۱۲ سنبله ۱۳۹۱ ه.ش. کار اعمار مکتب متوسطه نسوان کنديوال شروع و به تاریخ ۱۲ سنبله ۱۳۹۲ به پایه اکمال رسیده است. پروژه اعمار این مکتب از طرف صندوق اضطراری کودکان ملل متحد (یونیسف)^{۱۴} به همکاری و حمایت مالی جمهوری خلق چین به طور پخته و اساسی اعمار گردیده است. کار این تعمیر توسط شرکت ساختمانی برادران جمال زی که یک شرکت شخصی و بیرون از ولایت غور بود، صورت گرفته است. بودیجه مجموعی آن ۱۲۸۸۵۰۲.۴۰۷ افغانی بوده است. این مکتب دارای ۸ صنف درسی، ۴ اتاق اداری، یک سیت مبرز یا تشناب، یک حلقه چاه آب آشامیدنی، میدان ورزشی بوده و دیوار احاطه آن به طور پخته سنگ کاری شده است. در حال حاضر این مکتب دارای یک نفر سر معلم، ۷ تن استاد، یک نفر تحویلدار، ۲ نفر شب باش و ۳۰۰ تن شاگرد میباشد که از صنف اول الی صنف هشتم شاگر دارد.

^{۱۴} . UNICEF: United Nations Children Emergency Fund

سطح سواد: خوشبختانه ازینکه روستای کندیوال در نزدیکی مرکز ولایت موقعیت دارد، مردمش در راستای تعلیم و تعلّم اولادهای خویش نهایت زحمت و کوشش را کشیده اند. قسمیکه توانستیم آمار گیریم نماییم حدود ۱۲۲ نفر دارای تعلیمات ۱۲ (لیسه)، ۸۳ نفر دارای تحصیلات نیمه عالی ۱۴ (ترتیه معلم) و حدود ۴۷ نفر دارای تحصیلات عالی ۱۶ (لیسانس دانشگاهی) درین روستا وجود دارد که در مجموع اعم از مرد و زن ۲۵۲ نفر تحصیلکرده درینجا وجود دارد و البته که تعداد زیادی دارای تعلیمات خصوصی میباشند.

مسجد جامع کندیوال: علاوه بر اینکه مساجد محل عبادت و خداپرستی میباشد، چون در مُلک ما از مساجد به حیث مکاتب دینی نیز در حجره های مساجد استفاده صورت میگیرد و این نوع تدریس در ظرفیت سازی اطفال خیلی مفید و موثر است. به فرهنگ عامیانه آنرا مسجدخوانی گویند و آنچه که در پی میآید، لیست مجموعی مساجد کندیوال میباشد:

مسجد جامع کندیوال در محل غیب الله به کنار سرک عمومی کندیوال موقعیت دارد. طول مسجد جامع کندیوال ۲۰ متر و عرض آن ۱۲ متر به شکل اساسی اعمار گردیده است. این مسجد جامع دارای دیوار محاطوی بوده که چهار دیواری آن به شکل اساسی ۴۰/۴۰ متر احاطه شده است، که گنجایش ۵۰۰ نفر نمازگزار را در یک زمان به داخل آن دارا میباشد. در صورت نیاز و کثرت نمازگزاران به صحن حویلی مسجد و بالای گشتگاه (تخت) آن بیشتر از ۱۰۰ نفر نیز ظرفیت را دارا میباشد. این مسجد جامع به تاریخ ۰۴ ثور ۱۳۷۵ هـ.ش. توسط همکاری مادی و پولی مردم محل سنگ بنا و تهدابش گذاشته شده است. اولین خطیب این مسجد جامع مولوی عبدالکریم^{۱۵} بوده که الی سال ۱۳۹۵ مسولیت خطابت و امامت مسجد جامع را به عهده داشته است.

^{۱۵} نسب شناسی: عبدالکریم فرزند عبدالقادر فرزند ملا محمد عمر فرزند خداداد.....

بعد از آن بنابر تصمیم دولت جمهوری اسلامی افغانستان در سطح ولایت ریاست های ارشاد حج و اوقاف خطبای مسجد جامع ها را رسمی نمودند و در دهکده کندیوال محترم مولوی غلام رسول فرزند محمد سلیم^{۱۶} باشنده روستای گله بیید و احداداری دولینه ولایت غور از قبیله مومنی میباشد که از سال های پیش درین روستا ملا امام بوده، به صفت خطیب مسجد جامع انتخاب گردید. موصوف تحصیلات خصوصی در دانش دینی داشته و همچنین از دارالعلوم ابو حنیفه واقع به چغچران سند تحصیلی ۱۴ دارد.

فهرست مساجد: در مجموع از ابتدا تا انتهای کندیوال به تعداد ۱۱ مسجد به شمول مسجد جامعه وجود دارد که ازین اماکن باوجود مسایل تبدی و تدینی، منعیث مدارس دینی به خصوص در جریان فصل زمستان برای تربیه اطفال و اولاد این دیه استفاده صورت میگردد که دروس ابتدایی و بدوی دینی و اسلامی خود را کودکان و نوجوانان ازین اماکن میآموزند:

۱. مسجد ته تیل که به محل ته تیل واقع است.
۲. مسجد جرنیک که به محل جرنیک واقع است.
۳. مسجد شیگتی که به محل شیگتی واقع است.
۴. **مسجد جامع:** مسجد جامع در محل غیب الله واقع است. گرچه قبل ازینکه مسجد جامع اعمار گردد، یک باب مسجد متصل به قلعه مرحوم امان الله وجود داشت که با اعمار مسجد جامع، از آن مسجد سابقه استفاده صورت نمیگیرد و رو به تخریب شدن است.
۵. مسجد جرسرک که به محل جرسرک واقع است.
۶. مسجد باباقلی که به محل باباقلی واقع است.
۷. مسجد پشته جر سرک که به همین محل واقع است.
۸. مسجد محل گل گلیچه که به همین محل واقع است.

^{۱۶}. نسب شناسی: مولوی غلام رسول فرزند محمد سلیم فرزند عبدالمومین فرزند عبدالرحیم ...

۹. مسجد اولاد گل آغا که به محل مرحوم گل آغا واقع است.

۱۰. مسجد جر طویله که به محل جر طویله واقع است.

۱۱. مسجد قشلاق مراد که به قشلاق مراد واقع است.

وضعیت بهداشتی و ورزشی: وضعیت صحتی و بهداشتی درین دهکده تا حدودی رضایت بخش میباشد. در صورتیکه کدام کلینیک و یا مرکز صحتی درین قریه وجود ندارد، ولی بنابر نزدیکی بُعد آن به مرکز مردمان این دهکده میتوانند که به مرکز جهت تداوی و درمان مراجع نمایند. به نسبت علاقمندی مردم به تعلیم و تربیت و به خصوص رشته یی مهم صحت و بهداشت به تعداد دو تن از دختر خانم های این دهکده دوره های آموزشی پرستاری و قابلگی را که از طریق موسسه بین المللی ورلد ویژن و وزارت صحت عامه تطبیق و حمایت میشد، سپری و سند فراغت را ازین رشته یی حیاتی به دست دارند که همیشه برای خانم های محلات خویش به حیث بانوان مسلکی مصدر خدمت میباشند.

ازینکه قریه یی مزبور متصل به شهر میباشد جوانان و نوجوانان آن علاقه یی خاص به ورزش و صحتمندی دارند که بدین مناسبت یک احاطه میدان باسکت بال و والیبال به طور پخته و اساسی درین قریه اعمار و مورد استفاده قرار گرفته است. جوانان و ورزشکاران این روستا یک تیم فوتبال و یک تیم والیبا دارند و درین مسابقه و بازی سخت مهارت و درایت دارند.

میدان باسکت بال و والیبال: این میدان به طول ۱۲ متر و با عرض ۴ متر در محل غیب الله دهکده کندیوال در مسیر سمت غرب سرک عمومی این قریه به طور پخته و اساسی ساخته شده که در جریان رخصتی ها و روزهای جمعه مردم ازین میدان برای بازی خود استفاده می نمایند. میدان باسکتبال و والیبال قریه کندیوال در جریان سال ۱۳۹۱ ه.ش. از طریق تیم بازسازی ولایتی کشور لیتوانیا (پی آر تی) و هییات ویژه کشور لیتوانیا و با همکاری شورای انکشافی و اجتماعی کندیوال به صورت کانکریتی ساخته شده است.

شایان ذکر است که مقدار زمین برای اعمار این میدان ورزشی از جانب مرحوم گل محمد فرزند شهید ملا خیر محمد^{۱۷} از باشندگان محل غیب الله کنديوال به صورت رایگان وقف گردیده است. خداوند روحش را شاد و یادش را گرامی بدارد. بهترین انسان‌ها کسانی اند که خیرشان برای دیگران میرسد.

وضعیت سیاسی کنديوال: ساکنین کنديوال به طور همیشه حامی و وافی حکومت محلی بوده و از بروز هرگونه نفاق و بدبختی در بین مردم خویش جلوگیری نموده اند. در مقایسه به اکثریت قرا و قصبات اطراف و اکناف شهر چغچران مردم کنديوال بیشترین سطح تحصیلكردگان، کارکنان و کارمندان دولتی و فرهنگیان را دارا میباشد که این ویژگی همیشه برای دیگران الگو بوده و مردم آن به شهامت و جوانمردی زبان زد خاص و عام میباشند. احترام متقابل به میان اهالی قریه به صورت کامل وجود دارد و این خواص باعث شده است که این دهکده از صدمات دشمنان دولت و ملت مصون و امن بماند.

طوریکه برای همگان اظهر من الشمس است، کشور کوهستانی و صعب العبور افغانستان که درین خطه یی باستانی ملیت های کثیری با ایده ها، فرهنگ ها، رسوم و عنعنات مختلف به قبایل خویش، زندگی مینمایند. بنابر موقعیت استراتژییک و مرکزی بودن آن به آسیای مرکزی این جغرافیا همیشه مورد هدف و دستبرد قدرت های بزرگ و همسایگان افغانستان بوده است که انقلاب ها، ایتلاف ها و ژریم های گوناگون را تجربه نموده است.

غور منعیث یک ولایت مرکزی، کوهستانی، صعب العبور و تاریخی این کشور، عاری ازین تجارب اینگونه تحولات و تغییرات نبوده است و از بدبختی ها، مظالم و نکبت های دهه های اخیر تمام مردم افغانستان خاطره های تلخ و شور را دارند.

^{۱۷}. نسب شناسی: ملا خیر محمد فرزند محمد رفیق فرزند محمد صدیق فرزند ملا خواجه فرزند

کندیوال منحیث یک دهکده بی مرکز نشین و مردمانش از جمله انسان های مطیع و حامی دولت در ادوار مختلف تاریخ و ژریم های نسل کش، مورد هدف و تاخت و تاز شان قرار داشته است. تلفات سنگین مالی و انسانی را در طول تاریخ و باگذر جبر تاریخ تجربه کرده اند. همین مسایل بوده است که عزم شان را مستحکم تر و نظم شان را قاطع تر ساخته است. همیشه بنابر موقعیت جیوپولیتیکی آن، ساکنین این دهکده پشتیبان دولت و وفادار به ملت خود بوده اند. خوشبختانه احزاب و گروه های مختلف و کثیر افغانستان، به صورت دوامدار میخواستند که ازیشان سواستفاده را بکنند لکن نتوانسته اند.

سیاستمداری، فرهنگ پروری، دانش اندوزی و اجتماعی زیستی جز لاینفک زندگی اهالی این قریه میباشد. زندگی مردم این سرزمین با سیاستمداری، حکومتداری و دانش پروری عجین شده است.

از بدو تاسیس و ایجاد حکومت انتقالی، موقت و انتخابی الی اکنون قریه بی کندیوال دارای "شورای انکشافی محل" میباشد که در راس آن رییس شورا، معاون، منشی و خزانه دار براساس توافق و آرای مردم انتخاب که امورات مربوط به بازسازی، هماهنگی و انسجام مردم و دفاع از معارف را به عهده دارند.

وضعیت ترابردی (حمل و نقل) دهکده کندیوال: دیدگاه اجتماعی شدن و با اجتماع زیستن انسان ها در جامعه شناسی و روانشناسی یک مبحث کلان و مهم است. انسان ها هرچند که با شهر نزدیک شوند، بوی مدنیت و شهرنشینی به مشام شان بهتر و مقبولتر محسوس میباشد. شهرنشینی است که انسان را شهری میسازد و خوبتر از حقوق مدنی و شهروندی خویش دفاع میکنند.

در حکومتداری دسترسی ملت ها به تعلیم و تربیه، صحت، امنیت و سرک درست از جمله مکلفیت ها و مولفه های اساسی اش میباشد. قسم که در بخش تعلیم و تربیت و صحت بحث شد، اوضاع امنیتی کندیوال به اساس همکاری و یکپارچگی مردم رضایت بخش میباشد. ازینکه در پهنای بند بایان

موقعیت دارد، در جریان سال‌های گذشته راه‌های آن نیز توسط شورای انکشافی به صورت ابتدایی کار شده و وضعیت راه عمومی دهکده کندیوال الی مرکز ولایت به شرح زیر، وضاحت داده میشود:

سرک عمومی کندیوال: وضعیت ترانسپورتنی و سرک‌های کندیوال را میتوان به دو بخش شمالی و جنوبی منقسم کرد. قسمت شمالی سرک از نقطه‌ی آخر کندیوال که همانا قشلاق مراد باشد آغاز میگردد که الی تحت شهر مقدار ۱۰ کیلومتر فاصله دارد و به صورت اساسی به حمایت مالی ریاست عودت مهاجرین و کمیسیون عالی ملل متحد برای مهاجرین (یوان اچ سی آر)^{۱۸} با هماهنگی شورای انکشافی قریه جغل^{۱۹} اندازی شده است. این سرک به طول ۱۰ کیلو متر و عرض ۷/۸ متر احداث شده است. با تاسف به اثر سرازیر شدن سیلاب‌های بهاری در جریان سال‌های ۱۳۸۵ و ۱۳۹۴ سرک عمومی قسمتاً تخریب شده و راه‌های فرعی نیز زیانمند شده اند.

قسمت جنوبی سرک کندیوال از محل بابا قلی شروع و الی سر بند بایان در جریان سال ۱۳۹۵ ه.ش. توسط بودیجه شورای انکشافی و اجتماعی قریه کندیوال با حمایت برنامه همبستگی ملی از طریق ریاست احیا و انکشاف دهات به صورت ابتدایی کار و ترمیم شده است که اکنون حتا موترهای کلان باربری مثل دمترک، مازدا و کاماز نیز میتوانند ازین طریق بند بایان را عبور و به قریه‌ی بابا قلی مشهور به خاک آخند و دیگر ده‌ها برسند. ولی قسمت پیتاب بند بایان که مربوط به قریه خاک ملا میشود، کار صورت نگرفته و با موترهای کلان باربری سهل العبور نمیشد. طول این سرک از بلند کندیوال الی سر بند بایان ۸.۷ کیلو متر^{۲۰} فاصله دارد.

^{۱۸}. UNHCR: United Nations High Commission for Refugees.

^{۱۹}. جَغَل: ریگ و شن.

^{۲۰}. از قبرستان‌های کندیوال که به محل بابا قلی موقعیت دارد الی قله‌ی بی بند بایان ۸.۷ (هشت کیلو متر و هفتصد متر) فاصله دارد.

راه های فرعی کندیوال^{۲۱}

در روستای کندیوال راه های فرعی در بین همه محلات و مکاتب وجود دارد که با وسایل نقلیه از قبیل بایسکل، موتور سایکل و موترهای خورد و تیزرفتار قابل عبور میباشد. چنانچه از کندیوال الی روستای اخته خانه و از کندیوال الی روستای شیخ المند نیز راه فرعی وجود دارد.

فواصل و ابعاد مسافت دهکده کندیوال با دهات همجوارش و مرکز ولایت غور قرار ذیل برآورد شده است که این برآورد دقیق میباشد و توسط قلم زنان این مجموعه تهیه گردیده است:

۱. از محل قشلاق مراد کندیوال تا تحت شهر یعنی چوک شهدا^{۲۲} ۱۰ کیلومتر.
۲. از گورستان کندیوال تا سر بند بایان ۸.۷ کیلومتر.
۳. از کندیوال (گورستان کندیوال) تا قریه خاک ملا ۱۵؟ کیلومتر.
۴. از چوک شهدای داخل شهر الی قله یی بند بایان ۱۸ کیلومتر.
۵. از ته تیل کندیوال الی تحت شهر (چوک^{۲۳} شهدا) ۴.۵ چهار و نیم کیلومتر.

^{۲۱} چونکه مساجد و مکاتب از جمله اماکن ثابت و پابرجا اند، لازم دانستیم و بهتر حدس زدیم که فواصل راه ها را برویت این مساله ثبت نماییم.

^{۲۲} چوک شهدا یا چوک منار: تا شکست رژیم طالبان در شهر چغچران چیزی به نام چوک و چهارسو در قانون ترافیک وجود نداشت. چون طالبان یکبار از چغچران شکست خوردند و ازینکه دوباره مسلط شدند، تعداد زیادی را به شکل گروهی و فردی به شهادت رسانیدند که درین چهار راه نیز یک تعداد را شهید نمودند و بروی همین ملحوظ این چهار راه و همچنین مسجد جامع شهدا که در زمان ولایت شاه عبدالاحد افضلی که از بدخشان بودند، ساخته و اعمار گردیدند به این نام مسمما شدند. در حین حال در زمان ولایت سید انور رحمتی که باشنده ولایت بامیان بود، برای بار دوم به تقلید از شکل "منار جام" یک منار سمنتی ساخته شد و این چهار راه به این نام مسمما شد. در حالیکه تا هنوز بعضی چوک شهدا و عده یی هم چوک منار میگویند. تا هنوز، این اولین و خوبترین چوک و یا چهار راه در شهر چغچران میباشد.

۶. از ته تیل کندیوال الی مسجد جامع کندیوال ۲.۱ کیلو متر.
۷. از چشمه ته تیل کندیوال الی چشمه قشلاق^{۲۴} مراد ۵.۸ کیلو متر.
۸. از چوک شهدا الی مکتب نسواں کندیوال ۸.۴ کیلو متر.
۹. از چوک شهدا الی مکتب لیسه کندیوال ۹.۲ کیلو متر.
۱۰. از مسجد جامع کندیوال الی چشمه قشلاق مراد ۳.۷ کیلو متر.
۱۱. به صورت ساده فاصله این نواحی را چنین میتوان بررسی نمود: از چهار راهی شهدا الی ته تیل کندیوال ۴.۵ کیلو متر، از ته تیل الی مسجد جامع (غیب الله) ۲.۱ کیلو متر، از مسجد جامع الی مکتب نسواں^{۲۵} ۱.۲ کیلو متر، از مکتب نسواں الی محل بابا قلی ۶۰۰ متر، از محل بابا قلی الی محل پشته جر سرک ۳۰۰ متر، از پشته جر سرک^{۲۶} الی محل گل گلیچه^{۲۷} ۳۰۰ متر، از محل گل گلیچه الی محل اولاد گل آغا ۱۰۰ متر، از محل اولاد گل آغا الی قشلا مراد و جر طویله ۱.۲ کیلو متر.
۱۲. از کندیوال (مسجد جامع) تا قریه شیخ المند ۴ کیلو متر (مسجد جامع شیخ المند).
۱۳. از کندیوال (مسجد جامع) تا قریه اخته خانه ۱۰ کیلو متر.

^{۲۳} چوک: گرچند چوک در فرهنگ دهخدا هم با زبان هندی و هم به زبان ترکی تعلق داده شده است. چوک در هندی به بازار و محل فروش اجناس اطلاق میگردد و در ترکی زانو ویا چهار زانو را گویند. به گویش های محلی نیز خواناندن گاو ویا شتر را به شکل "چُک" گویند که در اصل ترکی است (Chok). چهارسو، چهارسوق، چهار راه یا چهار راهی و فلکه دری میباشد.

^{۲۴} درینجا از اولین چشمه که عبارت از چشمه قشلاق مراد و آخرین چشمه که عبارت از چشمه ته تیل به داخل نگاو (نگاب) کندیوال میباشد را مدنظر گرفته ایم.

^{۲۵} چون مکتب نسواں به محل جر سرک یا مسجد میرزا عبدالباقی موقعیت دارد، بنابراین ثابت بودن آن، مکتب نسواں ثبت شد.

^{۲۶} مسجد حاجی عبدالکریم.

^{۲۷} مسجد کلان.

۱۴. از سرِ بند بایان الی حد بخش بین کندیوال و شیخ المند که نقطه بی تقاطع آن قسمت زمین اولاد رضا، دره قیاغک و گوشه بی از دره بی ولی ها که مربوط به مردم شیخ المند میشود حدود ۳.۷ کیلو متر فاصله دارد.

۱۵. از سرِ بند بایان الی حد بخش کندیوال و اخته خانه که نقطه بی تقاطع آن قسمت زمین اولاد عبدالواحد و دره ی چشتی ها که مربوط به مردم اخته خانه میشود حدود ۳.۶ کیلو متر فاصله دارد.

مساحت کندیوال: طوریکه در برآورد بالا مشاهده میفرمایید فاصله بی مجموعی دهکده کندیوال از تحت شهر الی قله ی بند بایان ۱۸ کیلو متر میشود، فاصله از حدبخش شیخ المند الی اخته خانه ۷.۳ کیلو متر میشود. همچنین از سمت شمال زمینداری مردم کندیوال از کوتل آقا بای الی کوتل وردک ها را شامل میشود که این فاصله حدود ۵ کیلو متر میباشد. به طور اوسط و خم و پیچ دانستن اراضی، مساحت تخمینی کندیوال را ۸۲.۵ کیلو متر مربع برآورد کرده ایم. که ازین لحاظ حدود ۰.۴ فیصد اراضی غور را، مردمان کندیوال تصاحب اند.

اوضاع اجتماعی و همزیستی

دهکده کندیوال همان طوریکه در ابتدای کتاب به معرفی گرفته شد، بخاطر بررسی های رسمی دولت، موسسات و نهادهای خیریه به محلات^{۲۸} ۱۱ گانه که در بالا ذکر شد منقسم شده است. شوربختانه، درین دهکده براساس آمارگیری شورای انکشافی و با استناد به مدارک برنامه همبستگی ملی ریاست احیا و انکشاف دهات تعداد خانوار آن دقیق و درست برآورد نشده و درین مورد کدام سندِ درستی در دست نیست ولی براساس برآورد نگارندگان

^{۲۸}. محلات: در تعاملات محیطی و عامیانه به جای محلات، مسجد وار نیز میگویند. چون هر جایی که مسجد باشد، آنرا یک محل می شمارند.

این مجموعه بیشتر از ۴۰۰ خانوار و حدود ۲۲۰۰ نفر نفوس (به تفکیک ۴۰۱ مرد، ۴۳۲ زن، ۶۹۹ پسر و ۶۶۸ دختر) برآور شده است. درین قریه یک تعداد خانواده‌ها منحصث مهاجر ویا بیجا شدگان داخلی^{۲۹} از واحدهای اداری پسابند، دولینه، چهارسده و روستاهای مربوط به اطراف مرکز نیز زندگی مینمایند. که به صورت مجموعی حدود (۳.۷۵) فیصد آنرا خانواده‌های بیجا شده از دیگر نقاط غور تشکیل میدهد. به همان اندازه مساجد که در کندیوال وجود دارد، تعداد محل‌های این ده نیز به همان اندازه و به شرح ذیل میباشد که مجموعه ۱۱ مسجد و ۱۱ محل است:

۱. محل یا مسجد ته تیل.
۲. محل یا مسجد جر نییک.
۳. محل یا مسجد شیگتی.
۴. محل غیب الله (مسجد جامع).
۵. محل یا مسجد جر سرک.
۶. محل یا مسجد بابا قلی.
۷. محل یا مسجد پشته جر سرک^{۳۰}.
۸. محل یا مسجد گل گلیچه^{۳۱}.

^{۲۹} . IDPs: Internal Displaced People.

^{۳۰} . پشته جر سرک: به اساس روایات بزرگان محل در سال‌های گذشته این محل را به نام "غال پیشی‌ها" نیز میگفته اند که به مرور زمان و به اثر وسیع و عریض شدن سرک به این نام (پشته جر سرک) مسمما شده است. شاید که در سال‌های سابق بخاطر کمبود نفوس و خانواده‌ها، درینجا پیشی‌های وجود داشته است. گربه یا پیشیک را در زبان عامیانه پیشی یا پیشک گویند.

^{۳۱} . گل گلیچه: نوع خاک سفید رنگ مایل به سرخ میباشد که در ایام نوروز، روزهای عیدها و دیگر روزهای خوشی خانم‌ها برای تنظیم و تزئین خانه‌های خویش استفاده مینمودند. چون در سالیان گذشته گچ و دیگر مواد تزئینی وجود نداشت، ازین خاک برای خانه‌آرایی استفاده مینمودند. برای اینکه درین محل ازین نوع خاک یا گل بیشتر یافت میشده است به این نام یاد میشده است. اما، در سال‌های واپسین به اثر کثرت نفوس به نام "محل بالا" که بالا همان معنی "علیای" عربی میباشد، یاد میشده است و اکنون

۹. محل یا مسجد اولاد گل آغا.

۱۰. محل یا مسجد جر طویله.

۱۱. محل یا مسجد قشلاق مراد

به ترکیب ۱۱ باب مسجد به شمول یک باب مسجد جامع درین دهکده وجود دارد که نمازهای جمعه و عیدین را درین مکان و منبر دینی برگزار میدارند. وضعیت اراضی آن تقریباً بیشتر کوهستانی و کمتر دشت و هموار میباشد. بار دیگر قابل ذکر میدانیم که باشندگان روستای کندیوال از قبیله یی سلطانیار مربوط به شاخه یی فیروزکوهی چهار ایماق میباشد که اکثریت مطلق مورخین و تبارنویسان چهار ایماق را متعلق به تُرک دانسته و برین مدعای خویش ثابت قدم اند. والله اعلم بالصواب.

وضعیت اقتصادی

از لحاظ اقتصادی مردم غور وضعیت ناگواری دارند. حدود ۶۰ فیصد مردم هم اکنون زیر خط فقر زندگی میکنند. اقتصاد اکثر مردم به زراعت ابتدایی و سنتی متکی است. مواد ارتزاق و تجارتی حدود ۶۰ فیصد از طریق هرات، ۲۰ فیصد از کابل و ۱۵ فیصد از طریق هلمند و قندهار و ۵ فیصد از طریق فاریاب تهیه میشود^{۳۲}.

خوشبختانه در بین اکثریت قرای مربوط به مرکز ولایت، دهکده کندیوال و مردمانش از وضعیت اقتصادی مناسبی برخوردارند که این رقم وضعیت اقتصادی غور را که در بالا متذکر شدیم وارونه میسازد یعنی که حدود ۶۰

نیز به نام محل بالا یاد میشود. اما سعی کردیم که برای نگهداری از ارزش های باستانی این نام را ذکر نماییم.

^{۳۲}. کمیته تدوین، غور به سوی انکشاف (گزارش حکومت داری و انکشاف ولایتی)، چاپ ستاره نقره

ای، هرات افغانستان، ۱۳۸۹، صفحه ۴۴.

فیصد مردم کندیوال از وضعیت خوبی اقتصادی برخوردارند و حدود ۴۰ فیصد دیگر را طبقه متوسط و فقیر تشکیل می‌دهند.

وضعیت زراعت، مالداری و کشاورزی

افغانستان کشوریست زراعتی که پیشه‌ی اکثریت مردم آن را زراعت و مالداری تشکیل می‌دهد. به همین منوال وضعیت مردم غور را نیز بیشتر از ۸۰ فیصد زراعت و مالداری تشکیل می‌دهد. یکی از حصص چغچران را همین قریه‌ی کندیوال و اراضی همین مردم تشکیل می‌دهد. اوضاع زراعت، مالداري و کشاورزی باشندگان دهکده کندیوال را به چند نکته ذیل خلاصه می‌کنیم:

۱. زمین‌های زراعتی^{۳۳}: در مقایسه به اکثریت روستاهای اطراف و اکناف چغچران مردم کندیوال دارای بیشترین مالکان زمین و اراضی بودند. اراضی مردم کندیوال از قسمت شمالی پیوسته بوده است به دریای هریرود، از سمت جنوبی تلذیق دارد به سر بند بایان، از سوی شرق پیوسته است به زمین‌های مردم شیخ المند، خره شکر و از جانب غرب متصل است به اراضی مردم اخته‌خانه و کوتل قُدُق‌ها. اما، با تطبیق شدن پلان عمومی شهری^{۳۴} از طریق شهرداری شهر چغچران بیشتر زمین‌های این مردم استملاک و شامل پلان‌های شهری شده‌اند و قسمت هم از جانب تفنگداران و مجاهدین به زور و بی قانونی از دست رفته است. آن گروه که ذکرش رفت حالا زمین‌های شخصی مردم را تملک خویش قرار داده و بالای زمین‌های غصب شده زندگی مینمایند. اگر مبالغه نشود در انتقال مرکز ولایت غور از ولسوالی تیوره در جریان سال ۱۳۳۹ به چغچران نقش بزرگ را بزرگان چغچران و کندیوال و

^{۳۳}. Cultivating Lands

^{۳۴}. پلان عمومی شهری: ماستر پلان واژه انگلیسی (Master Plan) است که به معنی "پلان یا برنامه عمومی" میباشد.

به خصوص زمینداران این روستا داشته اند که این مساله هم برای ملت و هم برای دولت محلی در ولایت غور مبرهن و آشکار است.

۲. کشاورزی^{۳۵}: زراعت و کشاورزی پیشه اکثریت مطلق باشندگان دهکده کندیوال میباشد که به صورت دقیق این پیشه، مسلک ۸۰ فیصد مردم غور را تشکیل میدهد. از سالیان سابق الی دوران ژریم طالبان و اوایل حکومت انتقالی و اداره موقت به رهبری جلالتماب عبدالحامد کرزی رییس جمهور افغانستان کشاورزی و زراعت مردم غور به همان شکل بدوی و سنتی آن که عبارت از جفت گاو^{۳۶} و پی گاو^{۳۷} با یوغ^{۳۸} (جوغ)^{۳۹}، کُنده^{۴۰}، تیش^{۴۱}، تیرکک^{۴۲} و مدگیرک^{۴۳} بود ولی، به مرور زمان و در جریان حضور نیروهای ایتلاف بین المللی^{۴۴}، سازمان پیمان اتلانتیک شمالی "ناتو"^{۴۵}،

^{۳۵}. Agriculture/Husbandry

^{۳۶}. جفت گاو: شخصی که دو گاو نر برای کشت و کار دارد و برای شخم اراضی استفاده میکنند، به آن جُفت گاو گویند. جفت یعنی جوره، دوتایی.

^{۳۷}. پی گاو: شخصی که یک گاو نر دارد، با یک شخص دیگر شریک میشود که وی نیز یک گاو نر داشته باشد و برای شخم اراضی بخاطر فلاح و زراعت استفاده میکنند.

^{۳۸}. یوغ: چوبی که بر گردن گاو شخم زن نهند (فرهنگ معین).

^{۳۹}. جوغ: چوبی که روی گردن جفت گاو نهند و گاو آهن را بدان بندند و زمین را شیار و شخم کنند (فرهنگ معین).

^{۴۰}. کُنده: وسیله بی چوبین است که از چوب های محکم سازند و تیش را به آن نصب کنند.

^{۴۱}. تیش: وسیله بی تیشه مانند است که به سر کُنده نهند تا زمین را شخم کنند و آنر از فلزات سخت جوش میدهند و میسازند.

^{۴۲}. تیرکک: چوبی ۱۰ - ۲۰ سانتی است که تیر جوغ و کُنده را بهم وصل میکنند.

^{۴۳}. مدگیرک: چوبیست که به قسمت بلندی کُنده نصب کنند تا دستگیره بی باشد برای شخم شخم کننده و جفت ران.

^{۴۴}. ICF: International Coalition Forces

^{۴۵}. NATO: North Atlantic Treaty Organization.

نیروهای امنیتی قوای بین‌المللی^{۴۶}، جامعه جهانی و کشورهای عضو سازمان ملل متحد در افغانستان که مردم افغانستان به یک مرحله بیداری فرهنگی، اجتماعی، شخصیتی و انکشافی دست یافتند، ماشین آلات زراعتی در بین مردم مروج گردید. این برهه‌ی از تاریخ تا جایی بر بعضی عُرف و عنعنات مردم و امورات بدوی شان نقطه پایان گذاشت. بروی همین ملحوظ است که در حال حاضر از جُفت گاو و پیگاو، کمتر استفاده صورت میگیرد. همه چیز ماشینیزه شده است. حالا، به جای اینکه مردم گاوهای خود را پروری^{۴۷} تا برای خوردن و جمع آوری برای راندن و شخم کردن استفاده نمایند، بیشتر جنبه تجارتي را به خود گرفته است. یعنی آنرا به کشتارگاه و گنج حیوان فروشی می‌آورند و می‌فروشند. بهرحال، اینرا باید قبول نمایم که کشت و زراعت الی اکنون پیشه بیشتر مردم دهکده کنديوال و حتا مردم غور میباشد. کسانیکه زمین دارند از زمین خویش برای فلاح استفاده میکنند و کسانیکه زمین ندارند و یا اینکه کم زمین هستند از زمین‌های زمینداران استفاده میکنند یعنی که این عنعنه به نام "نصفه بی"^{۴۸} مشهور است. به اساس معلومات ما از سابق‌ها الی اکنون، دهاقین و زمینداران مواد و گیاهان ذیل را درین دهکده کشت و زرع میکنند:

۱) غلات^{۴۹}: گندم، جو، نخود، کلول، قوْمُنْ.

^{۴۶}. ISAF: Internation Security Assistant Forces

^{۴۷}. پروری: حیوانی که در جای مناسب نگاهدارند و علوفه خوب دهند تا فربه شود، فربه کرده، فربه، پروری (فرهنگ معین). اما، در لهجه عامیانه غور گهگاهی به جای پروری، پلوری نیز میگویند. به صورت عموم "گاو" را بیشتر پروری میکنند بخاطریکه گوشت بیشتر دارد.

^{۴۸}. نصفه بی: نصفه بی همان شکل تانیث شده بی نصف، مناصفه یا نیم میباشد. یعنی شخصی که زمین ندارد، زمین‌های کسی دیگری را مناصفه میگیرد به این معنی که زمین از یک جناح و زحمات از جناح دیگر ولی منفعت پنجاه فیصد میباشد.

^{۴۹}. Cereals

- ۲) حبوبات^{۵۱}: عدس، لوبیا، ماش، نخود.
- ۳) سبزیجات^{۵۲}: پیاز، زردک، کاهو، گندنه، بادرنگ، خیال، تریزک، گشنیز، کلم، بادنجان، شلغم، لبلبو، کچالو، سیر، کدو.
- ۴) میوه جات^{۵۳}: سیب، توت، ناک، زردآلو، شفتالو، سنجد، گیلان، بهی.

۳. مالداری^{۵۴}: مالداری پیشه یی مردم غور است، بخاطریکه زمین های زراعتی درین ولایت زیاد بوده و ازینکه دهکده کندیوال به بیخ بند بایان واقع است، این کوه و گیاهانش برای مالداران و مالداران فرصت مناسب میباشد. حیوانات اهلی از قبیل: گاو، ماده گاو، خر^{۵۵}، گوسفند (میش و بز) و اسب توسط مردم نگهداری میشوند. در روزگارهای سابق وضعیت مالداران در تمام قریه ها خوب بود ولی در زمان فعلی مردم کمتر تمایل به حیوانداری و مالداران دارند. یعنی حس مدنیت و بوی شهرنشینی بدون تاثیرات نمیشود.

۴. دامداری^{۵۶}: دامداری یگانه راه مهمانداری های عاجل و نابهنگام مردم را تشکیل میدهد. این مرغ است که همیشه باعث آبروی آنعده خانواده های میشود که گوشت پخت و پز خویش را از بازار تمویل نمیکند. گرچه

^{۵۰}. قومُن: این غله را به زبان محلی "قومُن" گویند ولی به فرهنگ ها یافت نشد. قومن غله یی است که برای حیوانات به خصوص طبقه یی گاو میدهند. همانطوریکه جو را برای خر و اسب میدهند، قومن، کلول و موشینگ را به خورد گاوها میدهند.

^{۵۱}. Plants

^{۵۲}. Vegetables

^{۵۳}. Fruits

^{۵۴}. Livestock

^{۵۵}. خر: در بین مردم برای "خر" واژه های مختلف کاربرد دارد از قبیل: مرکب که از راکب یعنی سوار شدن و سواری معنا دارد و عربی است، اولاغ/اولاغ یا اولاق به معنی چهارپای بعضی به تلفظ غلظ "چهارپا" را "چهاربا" گویند و این واژه (اللاغ) ترکی است. در بین این همه واژه ها تنها "خر" دری میباشد.

^{۵۶}. Aviculture

درین ده پرورشگاه های زراعتی^{۵۷} برای دامداری و دامپروری از سوی دولت ویا مردم به گونه بزرگ وجود ندارد ولی با آنهم مردم محل برای نگهداری دام ها - متکی به روش های سنتی و محلی میباشند. در بخش دامداری بیشتر زنان به خصوص خانم های کهن سال یعنی پیرزال ها سهم اند. دام های چون: مرغ، خروس، مرغابی (اردک)، فیلمرغ و ... نگهداری میشوند که از تخم مرغ نیز تجارت های خورد و کوچک در بین مردم رایج است. به صورت عموم تخم مرغ وطنی نسبت به تخم مرغ ماشینی قیمت تر میباشد. یعنی اگر تخم مرغ ماشینی ۸ افغانی باشد، در مقابل تخم مرغ وطنی ۱۰ افغانی میباشد.

۵. باغداری^{۵۸}: درین ده اشجار مثمر و غیرمثمر نتیجه داده است. درختان غیر مثمر از قبیل: بید، عرعر، سفیدار، جنگل بید و درختان مثمر از قبیل: سیب (سیب شاهی، سیب صدراعظمی، سیب گلان)، توت، سنجد، گیلاس، بهی، شفتالو، زردآلو و آلو به نحو درست و زراعتی آن نتیجه داده است.

باغ ها: طوریکه در بالا تذکر دادیم درین روستا مثل دیگر نقاط ولایت غور درختان مثمر (میوه دار) غیرمثمر (بدون میوه) به صورت فراوان نتیجه بخش بوده و همچنین در سالیان اخیر اکثریت مردم به غرس نهالهای مثمر و میوه دار روی آورده که نتیجه خوبی داده است. اما، ما درین بخش تنها از آنعده شخصیت ها و خانواده های که از سالیان قبل جهت سرسبزی و رونق بخشی نهالان مثمر درین روستا کار میکردند و کارکرد شان برای همه نمونه و زبازرد بوده، را یادآور میشویم. قابل یادآوری میدانیم که ما، شهرت شخصیت های ذیل را برای جلوگیری از قطور شدن کتاب ذکر مینماییم و رجماندیم که

^{۵۷}. Agriculture Farm

^{۵۸}. Harticulture/Gardening

باغداران و به خصوص زارعین که درین راستا مثل همیشه سعی و تلاش می‌ورزند، درین مورد ما را معذور بدانند و لازم دانستیم که حداقل از هر محل یک باغ و باغدار ذکر گردد:

۱. باغ میوه محمد خواص اکرمی: محترم محمد خواص فرزند مرحوم محمد اکرم از سال ۱۳۸۵ الی اکنون دارای باغ میوه میباشد. باغ وی دارای درختان مثمر از قبیل: سیب، توت، زردآلو، شفتالو، ناک و بادام بوده و در حال حاضر باغ وی به ثمر رسیده است. این باغ به محل قشلاق مراد موقعیت دارد.

۲. باغ میوه عبدالحمید: محترم عبدالحمید فرزند محمد حسین از سال ۱۳۹۰ الی اکنون به باغداری روی آورده است که اکنون باغ های مثمر: سیب، زردآلو و آلو به باغش نتیجه داده است. این باغ به محل جرِ طویله موقعیت دارد.

۳. باغ میوه الحاج محی الدین: محترم الحاج محی الدین فرزند مرحوم محمد موسی از سال ۱۳۸۳ الی اکنون به باغداری آنهم باغ های مثمر مشغول است. درین باغ درختان مثمر: سیب، شفتالو، زردآلو، آلو، توت و ناک وجود دارد. این باغ به محل گل گلیچه یا محل بالا موقعیت دارد.

۴. باغ میوه عبدالحمید احدی: محترم عبدالحمید احدی از سال ۱۳۸۹ هـ.ش. به ایجاد باغ شروع نموده و این باغچه به محل اولاد گل آغا (گل آغه) موقعیت دارد. درین باغ اشجار سیب، زردآلو، بادام، شفتالو و بهی وجود دارد.

۵. باغ میوه ابوالفضل عثمانی^۹: محترم ابوالفضل از سال ۱۳۹۰ الی اکنون درین مسلک مشغول میباشد که باغش دارای درختان میوه دار زیر

^۹. نسب شناسی: ابوالفضل فرزند ابوبکر فرزند عثمان فرزند ملا خواجه عبدالواحد فرزند عبدالرحمن فرزند ...

است: سیب، زردآلو، ناک، شفتالو و بادام. این باغ به محل پشته جر سرک موقعیت دارد.

۶. باغ میوه نظر محمد رحیمی^{۶۰}: باغ میوه نظر محمد رحیمی به صحن حویلی اش در محل بابا قلی موقعیت دارد. موصوف از سال ۱۳۹۳ به این طرف در ایجاد باغ میوه گام نهاده که باغش دارای میوه های: سیب، توت، گیلاس، شفتالو و زردآلو میباشد.

۷. باغ میوه مرحوم میرزا عبدالغفور: این باغ به محل جر سرک موقعیت دارد و متعلق به مرحوم میرزا عبدالغفور میباشد. درین باغ، درختان مثمري: بادام، سیب، زردآلو، شفتالو، ناک و آلو موجو است. موصوف از سال ۱۳۸۸ هـ.ش. به اینسو به باغداری مثمر علاقمند شده و این باغ دارای ۳۱۱ درخت میوه دار میباشد.

۸. باغ میوه الحاج عبدالظاهر حبیبی: حاجی عبدالظاهر از سال ۱۳۷۸ الی اکنون دارای باغ میوه بوده که از درختان مثمر ذیل در باغش موجود میباشند: سیب، گیلاس، بهی، ناک، توت، زردآلو و شفتالو. این باغ به محل غیب الله موقعیت دارد.

۹. باغ میوه عبدالرزاق عزیزی: تا قبل ازینکه باشندگان این محل به پشته غیب الله زندگی مینمودند در عرصه باغداری به خصوص باغ های مثمر خیلی علاقمند نبودند. بعد از سال های ۱۳۷۹ به اینسو درین مورد علاقمند شده و حالا درختان میوه دار چون: سیب، زردآلو، بادام و آلو درین باغ نتیجه داده و قابل استفاده میباشد. این باغ به محل شیگتی^{۶۱} موقعیت دارد.

^{۶۰}. نسب شناسی: نظر محمد فرزند رحیم الله فرزند قربان فرزند سعید فرزند ...

^{۶۱}. شیگت: ریگ، جغل، شن و ماسه را به گویش های محلی شیگت گویند و ازینکه زمین های این محل ریگزار است به این نام (شیگتی) یاد میکنند.

۱۰. باغ میوه فیض محمد صدیقی: تا قبل از اینکه باشندگان این محل به پشته غیب الله زندگی مینمودند در عرصه باغداری به خصوص باغ های مثمر خیلی علاقمند نبودند. بعد از سال های ۱۳۷۹ به اینسو درین مورد علاقمند شده و حالا باغ های میوه دار چون: سیب و زردآلو درین باغ نتیجه داده و قابل استفاده میباشد. این باغ به محل نیک کندیوال موقعیت دارد.

۱۱. باغ میوه غلام غوث یعقوبی: این باغ میوه به محل ته تیل واقع است که تا حال تنها درختان سیب آن نتیجه داده است. وی از سال های ۱۳۸۸ به این طرف به باغداری مثمر علاقمند شده و این روند در دهکده کندیوال در حال رشد و توسعه میباشد.

صنایع، هنرها و حرفه های محلی

عبدالرحمان بن محمد بن خلدون حضرمی فیلسوف و مورخ بزرگ اسلامی در سال ۷۷۲ هجری در تونس متولد شد^{۶۲} و کتاب "مقدمه ابن خلدون" یکی از آثار مهم و ارزشمند وی میباشد که راجع به صنایع، فنون و هنرها چنین اظهار نظر میکند: «باید دانست که صنعت عبارت از ملکه ایست که در امری عملی فکری حاصل میشود و بسبب اینکه عملی است در زمره کارهای بدنی محسوس بشمار میرود و فراگرفتن کیفیات بدنی محسوس برای آموزنده جامعتر و کاملتر حاصل میشود زیرا انجام دادن اموری که مربوط به کیفیات بدنی محسوس است ثمربخش تر است... سپس باید دانست که صنایع بر دو گونه است: بسیط و مرکب. بسیط ویژه نیازمندیهای ضروری است و مرکب به اموز تفتنی و مرحله کمال زندگی اختصاص دارد و بسیط از لحاظ تعلیم مقدم بر مرکب است، زیرا از یکسو ساده است و از سوی دیگر به

^{۶۲}. از متن مقدمه ابن خلدون.

ضروریات زندگی اختصاص دارد که مردم به فراگرفتن آن بیشتر اهتمام می‌ورزند.^{۶۳}

[و نیز صنایع از نظر دیگر بدینسان تقسیم میشود: صناعی که به امر معاش انسان خواه ضروری یا غیرضروری اختصاص دارد. و صنایع مخصوص به اندیشه‌هایی که خاصیت انسانی است مانند دانشها و هنرها و سیاست. صنایع گونه نخستین مانند بافندگی و کفشدوزی.. [قصایی]، و درودگری [نجاری] و آهنگری و صنایع گونه دوم چون وراقه (صحافی) که ممارست در استنساخ و تجلید کتب است و موسیقی و شعر و تعلیم دانش و مانند اینها و صنایع گونه سوم مانند سپاهیگری و نظایر آن، و خدا دانانتر است^{۶۴}]. در مجموعه قوانین نافذه کشور به خصوص قانونی اساسی افغانستان که منحصراً مادر قوانین در دولتداری محسوب میشود و همچنین در قانون کار و خدمات ملکی راجع به حق کار، ممنوعیت کار اجباری و عدم جواز کار تحمیلی بر اطفال به روشنی مسجل است: «کار حق هر افغان است. تعیین ساعات کار، رخصتی بامزد، حقوق کار و کارگر و سایر امور مربوط به آن توسط قانون تنظیم میگردد^{۶۵}. تحمیل کار اجباری ممنوع است. سهم گیری فعال در حالت جنگ، آفات و سایر حالات که حیات و آسایش عامه را تهدید کند، از وجایب ملی هر افغان میباشد. تحمیل کار بر اطفال جواز ندارد^{۶۶}. کار اجباری ممنوع است. کار وقتی اجباری پنداشته میشود که کارکن به وسیله تهدید یا به نحو دیگر خلاف اراده وی، به اجرای آن مکلف گردد^{۶۷}». اما با تاسف که در روستای ما مثل عموم کشور بالای اطفال

^{۶۳}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - صص ۷۹۱ - ۷۹۲.

^{۶۴}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - صص ۷۹۲ - ۷۹۳.

^{۶۵}. قانون اساسی افغانستان، ماده چهل و هشتم.

^{۶۶}. همان، ماده چهل و نهم.

^{۶۷}. قوانین کار و خدمات ملکی، ماده چهارم، بند اول.

کارهای شاقه و تحمیلی انجام میشود. این طفل است که از حیوانات اهلی و خانگی را نگهداری میکند، آنها را به چراگاه میبرد و حکم چوپان و بره چران^{۶۸} را دارد و این طفل است که هیزم میآورد، زمین را شخم میکند و ده ها کار شاقه و سخت دیگر.

بادرک این واقعیت که انسان ها به گونه های مختلف صنایع چون بسیط و مرکب نیازمند اند و مقتضای طبیعت انسانی حکم میکند که انسان ها برای رفع ضروریات خویش باید به کاری، کسبی، هنری، فنی و یا صنعتی روآورند - بروی همین ملحوظ است که مردم کندیوال علاوه بر احترام داشتن به علم و معرفت، دانش و کیاست، مردمداری و سیاست، علاقه و سهم خاص در عرصه های مختلف هنری، حرفوی، فنی، صنعتی و اکتسابات مختلف نیز مشغول اند. از جمله کارهای حرفوی، هنری و صنعتی که در بین مردم رایج است و ازین طریق امرار معیشت مینمایند، صنایع و فنون ذیل میباشد:

۱. آسیابانی: آسیاب درین مناطق به دو گونه بوده است، یک آسیاب آبی و دیگری آسیاب برقی و گاهی هم مردم گونه یی سوم آسیاب را به شکل محلی میسازند که به نام دست آسیاب مشهور است و به گویش محلی آنرا "دستاس" گویند. در ایام سابق آسیاب های آبی در مناطق و روستاهای مختلف وجود داشت که فعلا نقش آنها کمرنگ شده و آسیاب های برقی جای آنرا گرفته است و گونه سوم که دست آسیاب باشد به اکثریت محلات وجود داشته که متاسفانه اکنون خیلی قابل استفاده نمیباشد. از دست آسیاب بیشتر برای تهیه مواد کم استفاده صورت میگرفت. به گونه مثال یک من و یا بیشتر گندم را برای

^{۶۸} بره: چوپه های گوسفندان را گویند. برای عامل این کار در محیط ما، هم تره چران گویند و هم بره چران، ولی در بعضی جاها به نام "خلمه چران" یاد میشود یعنی کسیکه بچه های گوسفندان را به چراگاه برده و میچراند. در حالیکه خلمه در لغت به معنی چرنده میاید. عموما، گاوچرانی و چوپانی برای انسان های کلان سن است ولی بره چرانی کار بچه های خرد سن میباشد. گرچه، تره سبزیجات تازه و غوره شده را گویند، ولی، مردم عوام نوزادان گوسفندان یعنی "بره ها" را به تره مقایسه میکنند.

آماده سازی حلوا، تلخان و ... استفاده میکردند. انجام دهنده این کار را "آسیاب بان یا آسیابان" میگویند. آسیا و آسیابانی کسب و پیشه‌ی مردانه است یعنی که تعلق به طبقه‌ی مردان دارد و در طول تاریخ سراغ نداریم که زنی و یا خانمی درین کسب و پیشه تبحر و معرفت داشته باشد.

۲. آهنگری: ابن خلدون در مقدمه اش آهنگری را از گونه نخست صنایع یعنی صنایع بسیط میگوید. بنا، در روستای ما نیز ازین طبقه اشخاص وجود دارند که ازین طریق امرار معیشت مینمایند. فاعل این کسب را "آهنگر" گویند و روستایی به این نام در ۲۵ کیلو متری سمت غرب چغچران موجود میباشد که در کتب مختلف تاریخی چون تاریخ یمینی، تاریخ زین الاخبار گردیزی، تاریخ طبقات ناصری و تاریخ بیهقی از آن منحیث یکی از شهرها و قله های محکم دوره‌ی دودمان و سلاله امپراطوری غوری ها، نام برده شده است. آهنگری کسب، حرفه و هنر است. ساخت بخاری، توتہ بخاری، پایدان بخاری، داس و انواع مختلف وسایل و اثاثیه مورد نیاز خانواده ها را از آهن های نازک، تُنک و گهی محکم میسازند. آهنگری مسلک مردانه و برای طبقه‌ی بی مرد میباشد و شاهد نبوده ایم که در درازنای تاریخ بشریت زنی به این مسلک معروف بوده باشد.

۳. بافندگی: راجع به بافندگی در کتاب مقدمه‌ی ابن خلدون به این متن سرخوردیم: «همچنانکه درباره خویش میاندیشند و امر پوشاک چنین حاصل میشود که منسوج را برای نگهداری تن از گرما و سرما یکسره برتن پوشانده یعنی بدون بریدن و دوختن و برای تهیه چنین پوشاکی ناگزیر باید نخ را بهم بافت تا پارچه‌ی یکدستی تولید شود و این عمل را بافندگی مینامند»^{۶۹}. بافندگی کسبی نظیف و مسلکی لطیف است. در روستای مان، خانم ها به انواع گوناگون بافندگی مهارت دارند و این حرفه لوازم ذیل را برای مردم تهیه

^{۶۹}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - ص ۸۱۶.

میکنند: بافتن یا بافیدن جوراب، دستکش، بند تنبان، دستمال دست، آستینچه^{۷۰}، جوال، غُنْج^{۷۱}، چپک، گلیم، قالی^{۷۲}، سُفْرَه^{۷۳}، ته تاقی^{۷۴}، جای نماز و ... و عامل این عمل را "بافنده" گویند.

۴. بنایی: پیرامون بنایی عبدالرحمان ابن خلدون در مقدمه اش چنین وضاحت داده است: «بنایی از نخستین صنایع اجتماع شهرنشینی و کهنترین آنهاست و عبارت از شناختن کاریست که بدن انسان برای سکونت و پناهگاه خویش، خانه ها و جایگاه های آماده میکند / چه انسان بر سرشت آفریده شده است که در سرانجام کار و آینده زندگی خود میاندیشد و ازینرو ناچار است به نیروی اندیشه خود، خان های که دارای دیوارها و سقف از همه جهات میباشد برای جلوگیری از رنج گرما و سرما برگزیند...»^{۷۵}. در محیط ما بناهای مختلف وجود دارند که هم در بخش کارهای خامه از قبیل اعمار منازل توسط خشت خام، گِل (پخسه)، کاهگلکاری و سنگ کاری و همچنین در دو دهه یی اخیر اعمار منازل و اماکن به گونه یی پخته از قبیل سمنت کاری، ریخت کاری، گچ کاری، کاشی کاری و ... مروج شده است و این کسب در بازار، معامله و رونق خوبی دارد. اما، با تاسف به گویش های محلی - بنا را به شکل

^{۷۰}. آستین + چه = آستینچه: یک نوع نیمه آستین از بند دست الی آرنج است که توسط خانم ها هم دوزیده و هم بافیده میشود و از آستینچه فقط برای بختن نان در تندور استفاده میگردد که پارچه اش ضخیم است و باعث حفاظت دست از حرارت و دمای تندور میگردد.

^{۷۱}. غُنْج: به ضم غین. نوع گونی که از جوال بزرگتر میباشد و فقط برای انتقال علوف (علوفه یی که کوبیده باشد) استفاده میگردد و غنْج را تنها میتوان که به وسیله گاو انتقال داد.

^{۷۲}. قالی: بعضی ها قالین تلفظ کنند به اضافه "نون".

^{۷۳}. سُفْرَه: به ضم "س". علاوه براینکه دستارخوان یا دسترخوان طعام خوری معنی دارد، درینجا و در مکاملات محلی نوع از دسترخوان است که خانم ها تنها در هنگام خمیر نمودن آرد از آن استفاده مینمایند.

^{۷۴}. ته تاقی: یک نوع قالیچه خورد است که خانم ها میبافند و بداخل تاق های خانه میاندازند.

^{۷۵}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - ص ۸۰۵.

غلط آن "برنا" میگویند که این واژه معنا و مفهوم دیگری دارد و شکل ادبی و بهتر آن همین "بنا" می باشد.

۵. تجارت: تجارت، سوداگری و داد و ستد یکی از سنت های پسندیده و برگزیده یی روستای ما می باشد. تعداد زیادی از مردمان این ده به تجارت های خورد و بزرگ مصروف و مشغول اند. دکانداری، غرفه داری و دستفروشی خیلی در میان مردمان این روستا رونق دارد. تجارت، سوداگری و داد و ستد هم معنا اند. اما، در برداشت های عامیانه بیشتر کسانی که به شکل سیار بالای وسایل نقلیه و یا اولاغ مواد اولیه را می فروشند "سوداگر" خطاب میکنند. علاوه بر اینکه تجارت سنت اجتماعی و محیطی است، از یاد برده نشود که تجارت پیشینه یی دینی نیز دارد. پیامبر بزرگوار اسلام لقب امین بودن را هنگامی کسب نمود که در نزد بی بی خدیجه الکبرا در کاروان تجارتی اش مصروف کار نمودن بود. همچنین در قانونی تجارت افغانستان من حیث یکی از قوانین نافذ کشور، تجارت امر امر شده و پسندیده می باشد: « هر فرد که سن هجده را تکمیل و برای تصرفات حقوقی اش از حیث شخصیت و نوع تجارت موانع قانونی موجود نباشد میتواند تجارت نماید^{۷۶}. دولت و بلدیة ها میتوانند تجارت کنند. لیکن دارای صفت تاجر شده نمیتوانند مگر تعاملات تجارتی ایشان تابع احکام این قانون است^{۷۷}».

۶. تعمیرکار وسایل نقلیه: هر وسیله یی چه نقلیه و چه عملیه، فرسوده، کهنه و خراب میگردد. برای صرفه جویی نیازی نیست که همه چیز را یکبار مصرف ساخت، باید که ترمیم و تعمیر گردد. وسایل نقلیه از قبیل: بایسکل، موتورسایکل، موترهای خورد و بزرگ، لوازم خانه از قبیل: ماشین خیاطی، ماشین آش و حتا گوشی همراه مان (تلفون) نیاز به ترمیم و تعمیر دارد. اینگونه

^{۷۶}. مجموعه قوانین افغانستان، قانون تجارت، فصل دوم، تجارت و اهلیت تجارتی، ماده چهارم.

^{۷۷}. همان، ماده یازدهم.

حرفه و مسلک را در ولایت ما به نام مختلف یاد میکنند. ترمیمکار ماشین آلات را "مستری؟" و "انجینیر"^{۷۸}، ترمیمکار گوشی های همراه را "مبایل ساز"، ترمیمکار ساعت های دیواری و دستی را "ساعت ساز"، ترمیمکار رادیو و تیپ را "رادیو ساز" و همین قسم است که تعمیرکار بایسکل را گهگاهی "بایسکل ساز" گویند. اما، درینجا انسان درک میکند که فرق در بین الفاظ فارسی و دری در چیست؟ بالندگی لفظ فارسی در فرهنگ سازی اش میباشد که اینرا همه فرهنگیان ایران و افغانستان مدیون حسن عمید مولف فرهنگ عمید، علی اکبر دهخدا مولف لغتنامه دهخدا، دکتر محمد معین مولف فرهنگ معین و ده ها مولف، مورخ و فرهنگ نگار دیگر اند. اما، درینجا سراغ نداریم که فرهنگ بزرگی به نام "فرهنگ دری" در افغانستان کسی تالیف و یا تصنیف کرده باشد، اینست بازندگی زبان دری. درینجا، آوردن واژه یی لفظ مترداف و هم معانی زبان میباشد. مستری همان میخانیک (میکانیک)^{۷۹}، تعمیرکار، ترمیمکار و افزارکار میباشد. در جاییکه وسایل را ترمیم میکنند به خصوص وسایل نقلیه را، مستریخانه و ورکشاپ^{۸۰} گویند و این درحالیست که ورکشاپ به معنی: کارگاه، تعمیرگاه، ترمیمگاه، کارستان و محل کار میباشد.

۷. خط / خطاطی: این هنر را ابن خلدون در جلد دوم مقدمه اش چنین تعریف نموده است: « و آن عبارت از نشانه ها و اشکال از حروف است و این شکل ها کلمه های شنیدنی را نشان میدهند که دلالت بر نیات درونی انسان میکنند و بنابراین خط نسبت به کلمات به دلالت های لغوی در مرتبه یی دوم

^{۷۸} انجینیر (Engineer): واژه انگلیسی است به معنی مهندس، تعمیرکار، بازساز میباشد.

^{۷۹} میخانیک یا میکانیک (Mechanic): واژه انگلیسی میباشد که بهتر است در فارسی دری به جای آن از ترمیمکار، تعمیرکار و مستری استفاده گردد.

^{۸۰} ورکشاپ (Wopshop): واژه انگلیسی میباشد که به دو معنای متفاوت بکار میرود. ۱. ورکشاپ در معنای اول به کارورز، آموزشگاه و گاهی هم به دوره های کوتاه مدت آموزشی اطلاق میگردد. ۲. ورکشاپ در معنای دوم به تعمیرگاه، ترمیمگاه و کارگاه استفاده میگردد.

قرار دارد. و این فن از هنرهای شریف است. زیرا نوشتن از آن گونه خواص انسانیت است که بدان از حیوان بازشناخته میشود و هم فنی است که انسان را از نیت درونی یکدیگر آگاه میکند و مقاصد آدمی را به شهرهای دوردست میرساند و نیازهای انسان را برمیآورد. او را از رنج پیمودن اینگونه مسافت‌ها بی‌نیاز میکند و به یاری خط انسان به دانش‌ها و معارف و کتب پیشینیان و کلیه نوشته‌های آنان درباره دانش‌ها و تواریخ‌شان آگاه میشود^{۸۱}. در روستای کندیوال میرزاها، قلم‌بدستان، فرهنگیان، نویسندگان و خطاطان زیاد وجود دارد. واژه‌ی میرزا به معنای محرر، دبیر، نویسنده و منشی می‌باشد. واژه‌های محرر، و دبیر کاملاً عربی بوده، واژه میرزا در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین هم عربی و هم فارسی ثبت شده و بهتر از همه به زبان دری همین "نویسنده" می‌باشد که خیلی واژه‌ی مناسب و پسندیده به نظر میرسد.

۸. خیاطی: در مقدمه ابن خلدون از خیاطی به این اوصاف یادآوری شده است: « باید دانست گروهی از بشر که در اقلیم‌های معتدل بسر می‌برند، در مفهوم صحیح انسانیت داخل اند و ناگزیر اند در باره پوشاک خود بیاندیشند. پس اگر مردم بادیه نشین باشند به همان پارچه اکتفا میکنند ولی اگر به شهرنشینی گرایند این پارچه‌ها را می‌برند به تکه‌های تقسیم میکنند تا جامه‌ی بی‌اندازه بدن انسان بدست آید و شکل بدن و اعضای گوناگون آن و اختلاف نواحی هریک از اندام‌ها را در نظر می‌گیرند. آنگاه این تکه‌ها را با نخ بهم می‌پیوندند تا یک جامه میشود که به اندازه بدن است و آنرا می‌پوشند و صنعت که بدست دهنده این پوشاک مناسب است خیاطی نامیده میشود^{۸۲}. و این دو صنعت [خیاطی و بافندگی] در میان مردم از روزگارهای کهن وجود داشته است زیرا پوشاک در اجتماعات اقلیم معتدل برای بشر ضروری است. لیکن

^{۸۱}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - ص ۸۲۸.

^{۸۲}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - صص ۸۱۵ - ۸۱۶.

ساکنان اقلیم های منحرف به گرما نیازی به پوشاک ندارند و ازینرو میثنویم که سیاهان اقلیم نخستین غالبا برهنه بسر میبرند و عامه مردم ازینرو که صنایع مزبور بسیار کهن میباشند، آنرا به ادریس "ع" که از اقدم پیامبران به شما میروند نسبت میدهند و چه بسا که نخستین سازنده آنها را "هرمس" میدانند و گاهی هم گفته شده است که "هرمس" همان "ادریس" است و خدا سبحانه و تعالی آفریدگار داناست^{۸۳}». بافندگی، دوزندگی و خیاطی تقریبا کارهای بهم مرتبط و پیوسته اند. فرق شان براینست که خیاطی نیاز به داشتن یک ماشین خیاطی دارد ولی دوزندگی و بافندگی ازین وسایل مبرا است. خیاطی هنر و حرفه یی است که برای مردها و زنهار و اطفال لباس دوخته میشود و کاسب این کسب را "خیاط" گویند. خیاطی کسبی مردانه و زنانه است، درین مسلک زنان و مردان مصروف اند. در روستای مان زن ها تنها در خانه این حرفه را به پیش میبرند ولی مردها مثل دیگر نواحی بداخل شهر دکان های خیاطی دارند.

۹. سلمانی: سلمانی همان فن اصلاح موی، آرایشگری و گیسو آراییی میباشد که فاعل آنرا "سلمان" گویند. این فن را گهی سلمانی، گهی اصلاح موی و گهی هم آرایش و پیرایش (آراستن و پیراستن)^{۸۴} نیز میگویند. در اصل سلمانی میتواند که هم زنانه باشد و هم مردانه ولی در محیط ما بنابر سنت های محیطی و عنعنه های قبیلوی طبقه یی زن ازین حرفه یی اجتماعی الی اکنون محروم اند. سلمانی همان فن است که موی سر، موهای صورت یعنی ریش و بروت را اصلاح میکنند و از یک حالت دیگرگونی به یک حالت پیراسته در میانند.

۱۰. صرافی: صرافی به فن تبادل و معاوضه پول و پیسه اطلاق میگردد که فاعل آنرا "صراف" میگویند. صرافی نوع از تجارت میباشد که در سراسر جهان

^{۸۳}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - صص ۸۱۷ - ۸۱۸.

^{۸۴}. آراستن: زینت و جلوه دادن چیزی به افزایش و پیراستن: زینت دادن بکاستن.

منحیث نمونه‌های از بانک‌های خصوصی و بخاطر رفع نیازمندیهای کسبی و مالی مردم ایجاد میگردد. روستای ما، نیز خوشبختانه ازین گونه افراد دارد که ازین راه هم خدمت برای مردم انجام میدهند و هم باعث امرار معیشت برای خانواده‌های خود میگرددند.

۱۱. فلزکاری: فلزکاری از فنون جدید و معاصر میباشد. گویا که شکل تکامل یافته‌ی آهنگری را به برداشت ما، فلزکاری گویند. در ایام سابق ما شاهد دروازه‌ها، کلکین‌ها و الماری‌های فلزی نبودیم ولی حالا همه چیز "فلزی‌گونه" شده است. از فلزکاری برای جوش دادن آهن‌های فلزی به کار میرند که این نوع کسب و کار در چغچران به وفور پیدا میشود و کندیوال منحیث یکی از روستای این مرز و بوم، صنعت کاران ازین دست را دارا میباشد. در مقایسه به آهنگری، فلزکاری به سرمایه و پول بیشتر نیاز دارد.

۱۲. فن آوازخوانی: پیرامون فن آوازخوانی به دیدگاه ابن خلدون مراجعه میکنیم: « این هنر عبارت از آهنگ دادن به اشعار موزون از رای تقطیع آوازه‌ها به نسبت‌ها منظم معلومی در علم موسیقی است که بر هر آواز آن هنگام قطع شدن توقیع کامل پدید می‌آورد و آنگاه یک نغمه (آوازخوش) تشکیل می‌آید سپس این نغمه برحسب نسبت‌های معینی با یکدیگر ترکیب میشوند و به سبب این تناسب چگونگی خاص که از آن درین آوازه‌ها به وجود می‌آید شنیدن آنها لذت بخش میگردد^{۸۵}. و موسیقی از آخرین صنایع است که در اجتماعات و عمران پدید می‌آید. زیرا این فن از هنرهای تفننی و مربوط به دوران کمال اجتماعات است و به جز خاصیت آسودگی و شادی و تفریح به هیچ یک از خصوصیات اجتماع وابستگی ندارد و نیز این هنر از نخستین صنایع است که در هنگام ویرانی و سیر فقهقرانی یک اجتماع از آن رخت

^{۸۵}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - ص ۸۴۴.

برمییندد و زایل میشود و خدا آفریننده است^{۸۶}». آوازخوانی در سراسر ولایت غور مروج است. در روستاها، این هنر تا حال به همان شکل بدوی و سابقه خود باقیمانده که آوازخوان از طریق دف و تنبور با آواز خود مردم را در هنگام مجالس خوشی و شادی - مسرور و خوش نگهمیدارد ولی در تحت شهر و روستاهای نزدیک به شهر این فن و هنر، شکل عصری شدن را بخود گرفته است. یعنی که دیگر آن دف و تنبور جایش را به وسایل پیشرفته تر موسیقی از قبیل: رباب، ارگ و ارمانیه داده است. مسلک یافته این فن را "آوازخوان" و "غزلخوان" نیز میگویند.

۱۳. قصابی: قصابی را نیز عبدالرحمان ابن خلدون در مقدمه اش از صنایع بسیط یا نخستین یاد کرده است. فاعل این عمل را "قصاب" گویند و صاحبان این کسب در ده و روستای مان زیاد میباشند. خوشبختانه در جریان سال ۱۳۹۴ یک کشتارگاه (مسلخ) بزرگ در جنوب شهر چغچران یعنی در بین روستای کندیوال و دهن کندیوال به حمایت شهرداری شهر چغچران اعمار شده است که ازین ناحیه مشکلات زیادی مردم و قصاب ها مرفوع گردیده است. اعمار این کشتارگاه باعث تنظیم امورات قصابی، تنظیم شهری و یک نوع عاید مالی هم برای شهرداری و هم برای اهل کسبه شده است. گشتارگاه محلیست که حیوانات اهلی از قبیل: گاو، ماده گاو، میش، بز، شتر و غیره حیوانات که خوردن گوشت شان حلال باشد و موانع شرعی وجود نداشته باشد، درینجا ذبح میگردند و به قصابی به فروش میرسند برای دولت و ملت بفروش میرسد و در روستاها مردم محل خود این کار را انجام میدهند.

۱۴. نانوائی: نانوائی محل پخت و پز و فروش نان و مواد خوراکیه میباشد. نانوائی را خبازی نیز گویند و کننده یی این عمل را "نانوا یا خباز" گویند. خباز و خبازی ریشه یی عربی دارد که در عربی خبز نان را گویند. طوریکه پختن را

^{۸۶}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - ص ۸۵۶.

به عربی طبخ گویند، آشپز را طبّاح و آشپزخانه را مطبخ. در شهر چغچران نانوایی های زیادی وجود دارد که مردمان روستای کندیوال نیز درین فن و مسلک یک عده بی مصروف و مشغول اند.

۱۵. نجاری (درودگری): راجع به نجاری و اهمیت آن در مقدمه ابن خلدون چنین شرح رفته است: « این صنعت از ضروریات اجتماع به شمار می‌رود و ماده آن چوب است. زیرا خدای سبحان و تعالی در هر یک از موجودات برای آدمیان منافع قرار داده است که بدان ضروریات یا نیازمندی های خود را تکمیل میکند و یکی از آنها درخت است که انسان از آن سودهای بی شماری میبرد و هرکس آنها را میداند^{۸۷}. و بهمین جهت کلیه بی بزرگان و پیشوایان دانش هندسه در یونان از بزرگان این صنعت نیز به شمار میرفته اند چنانکه اقلیدوس صاحب کتاب "اصول هندسه" درودگر بود و با این هنر شناخته میشد و همچنین ابلونیوس مولف کتاب "مخروطات" و ملاوش جز آنان نیز درودگری میدانسته و بدان شهرت داشته اند و چنانکه میگویند آموزگار این صنعت در میان مردم نوح "ع" بوده است و بدان هنر کشتی نجات را ایجاد کرده که هنگام طوفان معجزه او به شمار میرفت^{۸۸} ». نجاری صنعت مشهور و معروف میباشد. در کل جهان این صنعت شناخته شده و مورد استفاده قرار دارد. انجام دهنده این صنعت را "نچار" گویند. گرچه واژه بی درودگر بجای نچار و درودگری بجای نجاری در غور خیلی کاربرد ندارد اما، بخاطر مترادف بودن و هم معنی بودن کلمه ها، درینجا برگزیده شد.

خواننده بی گرانقدر! آنچه را که در مورد صنایع، فنون، مسالک، هنرها و کسب ها درینجا درج نمودیم مدعی ذکر تمام صنوف هنر و حرفه در غور نمیباشد. بخاطر موجود بودن و معروف بودن همین ۱۵ مسلک که در بالا

^{۸۷}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - ص ۸۱۲.

^{۸۸}. مقدمه ابن خلدون، ج. دوم - صص ۸۱۴ - ۸۱۵.

تذکر رفت در روستای کندیوال مروج است، در همین نقطه تکافو نمودیم. بعضی از حرفه ها، هنرها، فن ها و مسلک های که درینجا درج نشده است به این مفهوم است که تا حال کاسبِ در آن مسلک به روستای خود نداریم، انتظار داریم که این خلاها، کاستی ها و کمبودی ها توسط باشندگان این روستا تکمیل و مرفوع گردد که در آینده در عرصه های مختلف شخصیت های مسلکی و هنری داشته باشیم.

بخش دوم

شرح محلات

آنچه را که در بخش نخست خواندیم همه در مورد اوضاع عمومی روستای کندیوال بود. این وضعیت ها از جغرافیایی گرفته تا تاریخی، از فرهنگی گرفته تا اجتماعی، از صحتی و بهداشتی گرفته تا ورزشی و عمومی، از سیاسی گرفته تا هنری و حرفوی را مشمول بودند. حالا چه خوب است که بعد از فراغت این همه وضعیت نگری ها، به شرح داخلی کندیوال که پیرامون تشریح محل ها و نامگذاری محل ها میباشد، بپردازیم. درین بخش سعی بر آن شده است تا نمایایی محل ها به شکل سابقه، قدیمی و کهنه آن پیدا و آشکار گردد. چون، در محیط ما عنعنه است که هرکس با تاسف تلاش برای بهبودشدن وضعیت خود و زدوده شدن وضعیت دیگران کار میکند و قدم برمیدارد. بروی همین ملاحظه ها است که اقدام ما، در نهایت کوشش بیطرفانه و عام المنفعه باشد. همه میدانیم که تداخل زبان های همسایه و بیرونی در هیچ زبانی بی اثر و بی خطر نیست. لاکن، عربی یگانه زبان دینی، دوستداشتنی و ارزشمند برای تمام

مسلمانان میباید که از برکت نزول قرآن‌کریم به این زبان، در تمام زبان های دنیا به طور شاید و باید این زبان (عربی) شناخته و نهفته است. ما، من‌حیث مسلمان اولین آموزه‌ی مان قرآن است و آخرین خواننده‌ی ما نیز قرآن میباید (اولین بار از سی پاره و الف لام و میم "الم" شروع میکنیم و تا اینکه زنده هستیم قرآن خواندن را یک سنت پذیرفته شده‌ی پیغمبری و امر تاکید شده‌ی دینی میپنداریم). بلی، اینک ناگزیریم که به این زبان من‌حیث زبان قرآنی احترام داشته و با خواندن صرف و نحو و معانی عربی، به شکل و شیوه‌ی بهتر و شیواتر نظم و نثر در میخوانیم. تداخل زبان عربی در زبان دری یا فارسی دری خیلی آشکار و برملا میباید. در شعر ما، در غزل ما، در نامه‌های ما، در حرف‌های ما، در لهجه‌های ما و حتا در گویش‌های ما، لفظ و یا واژه‌های عربی به قسم از اقسام نهفته و دخیل اند.

محل - جای، بود و باش، جایگاه، موضع و مکان را گویند و این واژه عربی است و به جمع بندی عربی "محلات" و در جمع بندی دری "محل‌ها" بیشتر کاربرد دارد. در تفسیر ما مردم افغانستان چنین فهمیده میشود که محل کوچکترین واحد قریه یا روستا میباید. به اساس برداشت‌های محیطی و محلی، محل به نقطه‌ی از مناطق اطلاق میگردد که مجموعه‌ی از خانواده‌ها در آنجا زندگی نمایند که تمام تعلقات شان از قبیل مسجد، مزدورگیری، شبانی و غیره باهم مشترک باشند و این را گهگاهی "محلّه" نیز میگویند. گرچه نمیتوان محل را کوچک تر از ده و قشلاق نامید، ولی در بین مردم بخاطر تنظیم امورات زندگی و مردمی قریجات را به محلات و یا مسجدوارهای مختلف تقسیم بندی میکنند تا نظام اجتماعی و محیطی شان بهتر و خوبتر تنظیم و سوق گردد. برحسب همین تقسیمات است که کندیوال را در چوکات رسمی شورای انکشافی و بسیج مردمی به یازده محل یا مسجدوار رده بندی نموده اند و ما هم در پی تلاش هستیم که درین مورد برداشت‌ها و اندوخته‌های خویش را تحت تحریر در آوریم. شایان ذکر است، آنچه را که درین

مجموعه میخوانید تحقیق از وضعیت فعلی میباشد و هیچگونه پیشبینی و تنظیم برای آینده ندارد. چون انسان ها، اجتماعات انسانی و زندگی انسانی در همه امور با گذشت ادوار معیشت و معاشرت روبه تغییر، تحول و دگرگونی است و شاید که در آینده های دور این روستا دارای محل ها و باشندگان بیشتر و زیادتر باشد. اینک بررسی و تحقیق ما، به تفکیک ذیل به تعداد ۱۱ (یازده) محل که در روستای کندیوال وجود دارد و به کدام نام ها یاد شده و میشوند را در پی این مبحث ردیف بندی مینماییم (این رده بندی از نقطه بالایی کندیوال شروع و به نقطه پایینی کندیوال خاتمه میابد):

۱. محل ویا قشلاق مراد^{۸۹}: این محل در قسمت بالای قریه نزدیک به دهن دره کندیوال که از سلسله سیاه کوه جدا میشود به طرف شمال سیاه کوه ادامه پیدا میکند، موقعیت دارد. همانطوریکه از نام آن هویداست اساس گذار این محل یک شخص بنام مراد که یک شخص متنفذ بوده، برای اولین بار به این محل زندگی می کرده، میباشد. از همان لحاظ است که این محل بنام مراد مسما شده است. درین محل یک چشمه ی هم وجود دارد که بنام چشمه قشلاق مراد معروف است، مردم محل از آب این چشمه برای آشامیدن و دیگر امورات حیات خویش استفاده می نمایند. این چشمه آب فروان داشته در طول سال آب آن کم نشده و اکثریت وقتها مردم های که در شهر چغچران زندگی می نمایند، بنخاطر آب آشامیدنی خود از شهر آمده و از این چشمه آب می برند. آب چشمه شیرین و خوش طعم میباشد. درین محل بیشتر از ۲۵

^{۸۹} مُراد: بزرگان که در قید حیات اند از گذشتگان و اسلاف خویش روایت میکنند که "مراد" یک تن از بزرگان کندیوال بوده و درین محل زندگی مینموده است و این محل به نام وی مسما شده است. قشلاق به معنی محل وده میباشد. اما، بعضی ها مدعی اند که مراد یک شخص کوچی بوده و "جر طویله" که به همین نام فعلا نیز مشهور است و در پی خواهد آمد، محل نگهداری اسپانش بوده است. خداوند در همه امور داناتر است.

خانواده زندگی میکنند و محاسن سفید این محل محترم محمد خواص ولد محمد اکرم^{۹۰} میباشد که ۵۰ سال سن دارد.

۲. محل جر طویله^{۹۱}: این محل در حدود نیم کیلومتر از محل قشلاق مراد به سمت شمال آن واقع شده است. درین محل بیش از ۲۰ خانواده زندگی می نمایند که تمام شان از سه پشت پدری باهم برادر یکدیگر میشوند. باگذشته از سابق در جریان چندین سال، درین محل کسی زندگی نمیکرد و در طی دو دهه اخیر مجدداً یک تعداد آمدند و درینجا مسکن گزین شدند. متنفذ این محل محترم محمد حسین بود که به کاکا محمد حسین نیز معروف است. در بین مردم منطقه، این محل را به نام مسجد کاکا محمد حسین فرزند غلام^{۹۲} نیز یاد می نمایند (کاکا محمد حسین مؤرخ ۱۰ عقرب ۱۳۹۶ به عمر ۱۱۰ سالگی وفات یافت).

۳. محل اولاد گل آغا^{۹۳}: این محل در سمت غرب رود کندیوال موقعیت دارد. درین محل به تعداد ۵۰ خانواده زندگی می نمایند. پدر بزرگ ایشان عبدالعزیز نام داشته و انسان خوش برخورد بوده است. موصوف با یک خانم به نام "گل آغا" که به گویش های محل آنرا "گل اغه" گویند ازدواج نموده است. عبدالعزیز وفات نموده و تمام امورات و مشکلات خانواده اش به دوش خانمش "گل آغا" نام باقی مانده و ازینرو چون، وی زن دلیر، شجاع و باهمت

^{۹۰} نسب شناسی: محمد خواص فرزند محمد اکرم فرزند محمد شریف فرزند عبدالواحد فرزند عبدالرحمان فرزند ...

^{۹۱} جر طویله: به لهجه محلی طویله را "تبیله" گویند. درینجا معنای درست "تبیله" دریافت نشد و "طویله" مناسبتر به نظر آمد. طوریکه در حاشیه "قشلاق مراد" تذکر رفت، مراد شخصی متنفذ و صاحب رسوخ بوده و این محل جای نگهداشت حیواناتش بوده است.

^{۹۲} نسب شناسی: محمد حسین فرزند غلام فرزند آبدلی فرزند ملا محمد فرزند گلاب الدین فرزند رحمی فرزند محمود فرزند ...

^{۹۳} گل آغا: آغا و آقا واژه های ترکی میباشند که آقا برای مردها و آغا برای خانم ها استعمال میشود. به طور نمونه: گل آغا و مهمان آغا نام های زنانه و آقا محمد و محمد آقا نام های مردانه میباشند.

بوده است و بازماندگانش را در بین مردم محل به نام "اولاد گل اغه" یاد میکنند. به اثر تحقیقات که انجام دادیم، دریافتیم که هنگام وفات عبدالعزیز خانمش "گل اغه" حامله بوده و بعد از وضع حمل اولادش را منحیث آخرین یادگار شوهرش به نام وی "عبدالعزیز" نامیده است که از عبدالعزیز فرزند عبدالعزیز حالا عبدالعظیم در قید حیات میباشد. در حال حاضر بزرگ این محل "الحاج فرمانده عبدالعزیز صمدی"^{۹۴} میباشد.

۴. محل گِل گلیچه یا محل بالا^{۹۵}: این محل هم در سمت غرب رود کندیوال در شمال محل اولاد گل آغا واقع شده است. درین محل به تعداد ۷۷ فامیل زندگی می نمایند. این محل را از گذشته های دور الی اکنون به نام های مختلف یاد کرده اند. به یاد ما این محل را به نام مسجد کلان یاد میکنند و درین اواخر به نام محل بالا مسمما شده است و براساس روایات مردمی نام سابق این محل به نام "گل گلیچه" بوده است که شرح گل گلیچه در پایین مذکور است. اما، گهگاهی به نام مسجد الحاج شهید خلیفه عبدالغیاث (رجوع کنید در بخش زندگی نامه ها) و حاجی عبدالغفور نیز یاد میکنند. این محل را بخاطر مسجد کلان میگفتند که در سال های گذشته تعداد خانواده ها در روستای کندیوال کم بود و بیشتر تجمعات به همین محل بوده و یگانه مسجد که از نگاه وسعت و تعداد نمازگزاران زیاد بوده و مسجد جامعه یی نیز موجود نبوده است، همین مسجد بوده است. بزرگ و موی سفید این محل

^{۹۴} نسب شناسی: عبدالعزیز فرزند عبدالصمد فرزند محمد رحیم فرزند عبدالعزیز فرزند نجات بیک مشهور به صاحب اختیار فرزند محمد عزیز فرزند مهرباب فرزند سعد الله فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

^{۹۵} محل بالا: علیا، سفلا و وسطا واژه های عربی میباشند که در عوض درین مجموعه "بالا، پایین و مابین" استعمال شده است. یعنی محل بالا، محل پایین، محل مابین.

همین اکنون محترم حاجی عبدالغفور^{۹۶} میباشد و در بین مردم به نام حاجی پیژند نیز مشهور است. بخاطریکه موصوف در سال های گذشته به حیث آمر پیژند^{۹۷} فرماندهی پولیس غور ایفای مینموده است به احترام موقفش در بین مردم نیز معروف و سرشناس است.

۵. محل پشته جر سرک: این محل نیز در قسمت غرب رود کندیوال در شمال محل گل گلیچه و مقابل لیسه کندیوال واقع است. درین محل به تعداد ۴۲ خانواده زندگی می نمایند. الحاج عبدالکریم یکی از بزرگان این محل بوده که یک مقدار اراضی خویش را برای اعمار مکتب لیسه به سمت شرق کندیوال وقف کرده است (رجوع کنید به تاریخچه مکاتب کندیوال). در بین محاوره های محلی این محل به نام مسجد حاجی عبدالکریم نیز یاد میشود. همین حالا بزرگتر این محل عبدالباقی فرزند عبدالکریم^{۹۸} میباشد. در بررسی های رسمی و دولتی گهی این محل را محل مابین (وسطا) نیز میگویند.

۶. محل بابا قلی^{۹۹}: این محل در سمت غرب رود کندیوال و در شمال محل پشته جر سرک واقع است. به تعداد ۳۹ خانواده درین محل زندگی می نمایند. باشندگان محل و بزرگان قبیله حکایت میکنند که بابا قلی یک تن از بزرگان شان بوده که این محل به نام وی مسما شده است. باصرف نظر از اینکه

^{۹۶} نسب شناسی: عبدالغفور فرزند محمد موسی فرزند جلال فرزند محمود فرزند محمد حکیم فرزند عبدالواحد فرزند مهربابک فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

^{۹۷} آمر پیژند: آمر منابع بشری، آمر قوای بشری. این واژه (پیژند) پشتو میباشد.

^{۹۸} نسب شناسی: عبدالباقی فرزند عبدالکریم فرزند درویش فرزند شاه ولد فرزند قاسم فرزند قرار بابک فرزند فتح الله بیگ فرزند سعد الله فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

^{۹۹} بابا قلی: ثقات و بزرگان محل از اسلاف و گذشتگان خویش روایت میکنند که بابا قلی هم مانند مراد (که ذکرش در بالا رفت) در یک برهه بی زمانی، درین بقعه بی مکانی زندگی مینمودند و از جمله افراد با رسوخ و بانفوذ بوده اند. راجع به این دو شخصیت، بازماندگان و متعلقین شان بیشتر معلومات حاصل نتوانستیم.

بابا ریشه عربی دارد، قلی واژه ترکی میباشد. قل به ضم قاف در عربی به معنی گفتن، گفتار، قول و سخن را گویند که این معنی در نامگذاری افراد و اشخاص همخوانی ندارد. اما، در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین قل واژه ترکی درج شده که به معنی بنده، عبد میباشد؛ مانند: قل محمد (عبد محمد). قلی: ترکی، ترکیبی است از قل به معنی غلام + «ی» علامت اضافه: محمد قلی، عباسقلی، حسنقلی^{۱۱۰}. در بعضی منابع فرهنگی قلی به معنی "پسر" نیز آمده است. در شرایط کنونی کلان این محل دگروال امرالله فرزند حبیب الله^{۱۱۱} میباشد.

۷. محل جر سرک: این محل نیز به سمت غرب رود کندیوال در کنار سرک عمومی کندیوال و مکتب نسوان واقع شده است. درین محل به تعداد ۳۰ خانواده زندگی می نمایند. در تعاملات محلی این محل را به نام اولا غلام نیز یاد میکنند. موی سفید شان محمد جان کندیوالی فرزند عبدالباقی^{۱۱۲} میباشد.

۸. محل غیب الله: این محل به سمت شمال محل جر سرک، غرب محل های جرنیک و شیگتی و در اطراف سرک عمومی کندیوال قرار دارد. در معاملات رسمی به نام محل پایین (سفلا) نیز یاد میشود. درین محل به تعداد ۶۸ خانواده زندگی میکنند. غیب الله ظاهرا اسم شخص است. هم مانند حبیب الله، نجیب الله و صدها اسم دیگر که با الله ختم و یا آغاز میگردند. تا حال ما درست پیدا کرده نتوانستیم که وجه تسمیه این محل به نام شخصی معروف به "غیب الله" در چیست؟ بعضی از بزرگان به این دیدگاه هستند که غیب الله در کندیوال، غیب الله در تیغه تیمور که به نام غیب الهی ها مشهور اند و غیبی در غورقند شاید که بهم مرتبط و یا وصلتی داشته باشند؟ با آنهم

^{۱۱۰}. رجوع کنید به لغت نامه دهخدا ذیل واژه: قل و قلی.

^{۱۱۱}. نسب شناسی: امرالله فرزند حبیب الله فرزند الله یار فرزند سلطان فرزند خدایار فرزند ...

^{۱۱۲}. نسب شناسی: محمد جان فرزند عبدالباقی فرزند غلام فرزند آبی فرزند ملا محمد فرزند گلاب

الدین فرزند رحمی فرزند محمود.....

جمعیت این محل از همه محل‌ها بیشتر می‌باشد و مسجد جامع کندیوال نیز درین محل واقع است. در حال حاضر موی سفید این محل الحاج عبدالظاهر حبیبی فرزند میرزا نصرالله^{۱۰۳} می‌باشد. عبدالظاهر حبیبی متولد سال ۱۳۳۶ بوده که اکنون ۶۰ ساله می‌باشد.

۹. محل شیگتی: تا سال ۱۳۹۳ باشندگان این محل با باشندگان مسجد نیک کندیوال باهم زندگی مینمودند ولی بعدها بالای زمین‌های خویش خانه ساخته و به آنجا کوچیدند. این محل از جمله کوچکترین محل‌ها در سطح کندیوال می‌باشد که حاجی تحویلدار عید گل^{۱۰۴} از جمله محاسن سفیدان کندیوال می‌باشد و این مسجد به نام وی نیز مسما شده است. درین محل به تعداد ۱۰ خانواده زندگی میکنند و یگانه محل است که به ته تگاب کندیوال خانه ساخته، زندگی میکنند. دیگر محل‌ها به استثنای چند خانه، به پشته و یا زمین‌های دیمه زندگی میکنند.

۱۰. محل نیک^{۱۰۵} کندیوال: این محل در سمت شرق محل غیب الله ، در جنوب محل ته تیل و در بیخ کوه نمک آب که معدن نمک هم درین کوه وجود دارد، واقع شده است. درین محل به تعداد ۱۵ خانواده زندگی می نمایند. مرحوم ملا مصطفی غریقی یک تن از روحانیون کندیوال درین محل زندگی مینمود و برای فعلا میرزا محمد ابراهیم صدیقی^{۱۰۶} محاسن سفید

^{۱۰۳} نسب شناسی: عبدالظاهر فرزند نصرالله فرزند حبیب الله فرزند محمد یوسف فرزند نجات مشهور

به صاحب اختیار فرزند محمد عزیز بیک فرزند مهرباب بیک فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

^{۱۰۴} نسب شناسی: عید گل فرزند محمد اکرم فرزند عبدالعزیز فرزند ابراهیم فرزند نجات فرزند

محمد عزیز فرزند مهرباب فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

^{۱۰۵} معنی درست نیک دریافت نشد. اما، برای تفکیک نیک از نیک که خوبی معنی دارد، یک دال

مضاف شد.

^{۱۰۶} نسب شناسی: محمد ابراهیم فرزند ملا ابوبکر فرزند محمد صدیق فرزند محمد ابراهیم فرزند

نجات فرزند محمد عزیز فرزند مهرباب فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

ایشان میباشد. تا دوران و رژیم طالبان - محل نییک کندیوال و شیگتی یکجا در محل غیب الله زندگی خوب و باهمی را داشتند که شوربختانه این زندگی باهمی دیری نپایید و به اثر کُل خواهی های عده یی، این محل ها به جر نییک کوچیدند و بعدها نیز طوریکه در شرح محل شیگتی ذکر شد، این محل به دو محل کوچک (محل نییک و شیگتی) منقسم شدند.

۱۱. محل ته تیل: همان طوریکه از نام این محل معلوم است در زمانه های بسیار سابق درین محل تیل ها و مخزن های آب زیادی برای ذخیره و سدبندی آب وجود داشته است که برای آبیاری اراضی مردم کندیوال استفاده میشده است و این محل به همین نام مسما شده است. این محل از جمله نزدیکترین محل های کندیوال به مرکز ولایت یعنی شهر چغچران میباشد و در قسمت شمال محل های غیب الله و جر نییک واقع شده که از حیث فراخی جا و مکان از همه محلات فزونی و برتری دارد. نمیتوانیم وقتیکه درین محل برسیم از وجود روحانی چون مرحوم ملا آقا محمد و یگانه شخصیت مطرح کشور الحاج وکیل محمد یعقوب چشم پوشی کنیم. این شخصیت در کنار تمام شخصیت های کندیوال، قبیله و بزرگان غور رسوخیت و سرشناسی خود را دارد. موصوف با مجموعی از بزرگان و دین دوستان کندیوال توانستند که برای ما وحدت و افتخارات زیادی را به ارمغان آورده و به یادگار بگذارند. دگروال غلام غوث یعقوبی^{۱۷} به استثنای اینکه افتخار رهبریت و بزرگی قبیله خود را در سطح کندیوال به دست دارد، یکی از بزرگان این محل میباشد. در حال حاضر درین محل به تعداد ۲۵ خانواده زندگی مینمایند و این محل در ۳۴۲۹۲۳.۸ عرض البلد شمالی و ۰۶۵۱۶۰.۲ طول البلد شرقی موقعیت دارد.

^{۱۷}. نسب شناسی: غلام غوث یعقوبی فرزند الحاج وکیل محمد یعقوب فرزند محمد حکیم فرزند محمد عظیم فرزند نجات مشهور به صاحب اختیار فرزند محمد عزیز فرزند مهرباب بیگ فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

دگروال غلام غوث یعقوبی رییس شورا و بزرگ مردمان کندیوال میباشد که در کنار همکاری و هماهنگی همه بی مردم کندیوال در امنیت، هماهنگی، وحدت و انکشاف قریه سعی و تلاش دارند.

جدول تخمینی جمعیت کندیوال

قابل ذکر است که در ستون برآورد نویسندگان این کتاب، کوشش شده است که تمام اشخاص که عروسی نموده اند و متاهل هستند درج گردد، ملا امامان قریه اگر از قریه های دیگر بودند نیز درج شده و همچنین خانواده های درین قریه منحیث مهاجر ویا گوشه نشین زندگی میکنند درج شده است (درین جدول آمارگیری و نفوس شماری از پایین کندیوال شروع و تا به بلند کندیوال ختم میگردد):

ردیف	اسم محل	برنامه همبستگی ملی (شورای انکشافی محل)		برآورد نویسندگان کتاب		یادداشت ها
		خانواده	نفوس	خانواده	نفوس	
۱	محل ته تیل	۰	۰	۲۵	۹۸	
۲	محل جر نییک	۰	۰	۱۵	۸۸	
۳	محل شیگی	۰	۰	۱۰	۶۵	
۴	محل غیب الله	۲۴	۲۶۹	۶۸	۲۹۸	
۵	محل جر سرک	۲۳	۹۷	۳۰	۱۷۹	
۶	محل باباقلی	۰	۰	۳۹	۲۵۲	
۷	محل گل گلچچه یا محل بالا	۰	۰	۴۲	۲۷۱	
۸	محل پشته جر سرک	۰	۰	۷۷	۴۲۶	
۹	اولاد گل آقا	۰	۰	۵۰	۲۸۷	
۱۰	محل جر طویله	۱۷	۶۳	۲۰	۹۸	
۱۱	قشلاق مراد	۱۸	۱۱۰	۲۵	۱۳۸	
مجموع		۸۲	۵۳۹	۴۰۰	۲۲۰۰	

تعریفات

این بخش برای شناسایی و تفکیک بعضی از مصطلحات^{۱۰۸} و نامگذاری های میباید که به طور همیش در بین مردم و ملت های گوناگون، متداول میباید و حتا گفته میتوانیم که استفاده ازین فرهنگ در بین ملل و سرزمین های گوناگون کاربردهای مختلف سیاسی، فرهنگی، ادبی، اجتماعی و مدنی دارد. به ویژه در کشور ما افغانستان فعلی - از ایجاد سلطنت احمد شاه ابدالی الی اکنون که رژیم های مختلف چون شاهی، شاهی مشروطه، جمهوری - اعم از (جمهوری دموکراتیک و جمهوری اسلامی)، رژیم طالبانی و بالاخره انتخابی را تجربه کرده است، برای اداره یی امور کشورداری واحدهای مختلف اداری را ایجاد کرده اند تا امورات مملکتی و مردمی را به پیش ببرند. برای اینکه بعضی تفاکیک برای مشخص کردن کشور، ولایت، ولسوالی، منطقه، روستا و محل از همدیگر نیاز است، لازم میدانیم که به اشارات زیر توجه صورت گیرد. خالی از فایده نخواهد بود و اینکه ریشه یابی گردد تا اینکه این واژه ها به کدام زبان ها و مناطق تعلق دارند:

۱. کشور^{۱۰۹}: کشور واژه یی دری بوده که هم معنای میهن، زادگاه، سرزمین و قلمرو میباید. در عربی کشور را وطن، ملک و مملکت گویند و در پشتو هیواد و در انگلیسی (Country, Homeland). در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین آنرا چنین معنایابی کرده است: کشور « هر بخش از هفت بخش کره زمین، اقلیم، مملکت». در جمع بندی دری آنرا «کشورها» گفته میتوانیم. معنای دیگری کشور میهن میباید که این واژه در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین چنین تعریف شده است: میهن « محل اقامت، جای باش، وطن، زادبوم، دوده، خانمان، اهل بیت ». وطن « مقیم شدن در جای، اقامت

^{۱۰۸}. Terminology

^{۱۰۹}. Country, Homeland,

در جایی، محل اقامت، جای باش، شهرزادگاه، کشوری که شخص در یکی از نواحی آن متولد شد و نشو و نما کرد^{۱۱۱}». «مُلک: «بزرگی، عظمت، سلطه، تسلط، پادشاهی، کشور، مملکت، ولایت». «مملکت: «حوزه پادشاهی، کشور، ایالت، ولایت». «ممالک: «جمع مملکت، کشورها، ایالات، ولایا». به استثنای واژه‌های ناب دری چون کشور و میهن. درین میان تمام واژه‌ها از قبیل: ملک، مملکت و وطن نیز کاربرد دارد که این واژه‌ها پیشینه‌ی عربی دارند که این واژه‌ها را در فرهنگ عربی-فارسی مبین چنین دریافتیم: مملکة «کشور، قلمرو، کشورداری، قلمرو پادشاهی، شهریاری». «وطن» زادگاه، میهن، وطن^{۱۱۲}». «کشور: «کشور در تقسیمات جهانی، محدوده‌ای از کره زمین است که در آن یک ملت زندگی می‌کند و نام آن نیز در سازمان ملل متحد به ثبت رسیده است. کشورها به وسیله مرزهای بین‌المللی از یکدیگر تفکیک می‌گردند و غالباً دارای یک حکومت مرکزی هستند. کشورها در تقسیم‌بندی‌های کوچک‌تر به استان یا ایالت، مرکز استان، شهرستان، مرکز شهرستان، شهر، بخش، مرکز بخش، دهستان، مرکز دهستان و روستا تقسیم می‌شوند. برخی کشورها در استان‌ها یا ایالت‌هایشان دارای حکومت یا فرمانداری مستقل هستند که اصطلاحاً به آنها حکومت خودمختار، ایالت خودگردان یا فرمانداری ایالتی گفته می‌شود^{۱۱۳}». در کشور ما معمول است که ساکنین افغانستان یکدیگر را وطندار، هموطن، هم‌میهن خطاب می‌کنند و این واژه‌ی مرکب خیلی پسندیده است.

۲. پایتخت^{۱۱۳}: بادر نظر داشت اینکه حرف "پ" از جمله حروف پایه و اساسی دری می‌باشد. درین مورد شکی نداریم که "واژه" پایتخت دری است.

^{۱۱۱}. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین. زیر واژه‌های: کشور، میهن، وطن، ملک، مملکت و ممالک.

^{۱۱۲}. فرهنگ عربی-فارسی مبین. زیر واژه‌های: وطن، مملکة.

^{۱۱۳}. ویکی پدیا، دانشنامه‌ی آزاد.

پایتخت در تمام ممالک - مرکز اداری کشور را گویند. پایتخت: « پایتخت یا مرکز سیاسی کشور، شهر اصلی یا سیاسی یک کشور یا یک محدوده حکومتی است که غالباً از سایر شهرها بزرگتر و پرجمعیت‌تر بوده و نهادهای مهم حکومتی در آن واقع است. نهادهای اصلی حکومتی همچون وزارتخانه‌ها و ادارات مرکزی معمولاً در پایتخت قرار دارند. پایتخت محل استقرار حکومت است و این مسئله به طور قانونی و معمولاً در قانون اساسی کشورها وضع شده است. در کشورهای پادشاهی، شاهان و دربار ایشان معمولاً در پایتخت سکونت دارند. ریشه واژه پایتخت نیز با همین امر مربوط است؛ یعنی «پای تختگاه شاه»؛ یعنی در زمان‌های قدیم، محل سکونت یک شاه اصلی‌ترین شاخص یک شهر برای پایتخت شدن بود. در قدیم نام‌های دیگری نیز در معنی پایتخت به کار می‌رفت، همچون «دارالخلافه» و «دارالسلطنه» و «آستانه». منظور از آستانه، محل ورود به دربار پادشاه بود که محل این ورودی دربار رفته‌رفته معنای خود شهر سکونت شاه یعنی پایتخت را به خود گرفت. آستانه در زمان عثمانی لقب و مترادف شهر استانبول بود و همین واژه فارسی هنوز در زبان‌های آسیای میانه در معنی پایتخت به کار می‌رود، چنان‌که دولت جدید قزاقستان پایتخت تازه ساز خود را به آستانه یعنی پایتخت نام نهاده است^{۱۱۴}». پایتخت « - پانتخت . شهری که پادشاه در آن سکونت دارد و بعربی دارالسلطنه گویند. قُطْب . حاکم نشین . کرسی . کرسی مملکتی . دارالملک . پادشائی . حضرت . واسطه . قاعده . ملک . عاصمه . قصبه . مستقر . مقرر . مستقر ملک . نشست . نشست گاه . تختگاه . ام البلاد . سریر . سریرگاه . دارالاماره . دارالمملکة . دار مملکت^{۱۱۵}».

^{۱۱۴} . www.wikipedia.org

^{۱۱۵} . لغت نامه دهخدا، زیر واژه "پایتخت".

۳. پایتخت‌های بعضی کشورها: این شهرها مراکز اداری و یا پایتخت‌های کشورهای جهان میباشند: البته به طور نمونه یک تعداد از کشورها با ذکر شهرهای مهم یا پایتخت‌شان برای معلومات به خدمت خواننده‌ی گرامی تقدیم میگردد (این ردیف بندی به اساس الفبای دری یعنی از "آ" الی "ی" رده بندی شده است):

- ۱) شهر ابو ظبی پایتخت امارات متحده عربی.
- ۲) شهر اتاوا یا اوتاوا پایتخت کانادا.
- ۳) شهر اسلام‌آباد پایتخت پاکستان.
- ۴) شهر انقره یا آنکارا پایتخت ترکیه.
- ۵) شهر آستانه پایتخت قراقرستان.
- ۶) شهر بروکسیل پایتخت بلژیک.
- ۷) شهر بغداد پایتخت عراق.
- ۸) شهر بُن پایتخت آلمان (جرمنی). به تاسی ازینکه حرف "ژ" یکی از حروف اصلی و اساسی زبان دری میباشد، بعضی‌ها "ژرمنی" مینویسند. تا سال ۱۹۹۰ شهر بن پایتخت آلمان بوده است ولی بعد از سال ۱۹۹۱ شهر برلین پایتخت آن شده است و در بعضی منابع آلمان را دارای دو پایتخت ذکر کرده‌اند. تنها در افغانستان به این کشور آلمان میگویند ولی در سایر کشورهای جهان به نام ژرمن/ژرمنی معروف است. اگر آلمان بگوئیم به قبیلہ‌ی "آلامان‌ها"^{۱۱۶} تعلق میگیرد ولی اگر ژرمنی یا جرمنی بگوئیم به قبیلہ‌ی ژرمن‌ها^{۱۱۷} تعلق میگیرد.
- ۹) شهر بنکوک پایتخت تایلند.
- ۱۰) شهر بوداپست پایتخت مجارستان (هنگری).

^{۱۱۶}. Alemanni

^{۱۱۷}. German

- ۱۱) شهر بوگاتا پایتخت کلمبیا.
- ۱۲) شهر بیروت پایتخت لبنان.
- ۱۳) شهر بیشکک پایتخت قرقیزستان.
- ۱۴) شهر پاریس پایتخت فرانسه.
- ۱۵) شهر پکن یا بیجینگ پایتخت چین. به تاسی ازینکه حرف "ژ" یکی از حروف اصلی و اساسی زبان دری میباشد، عده یی "بیژینگ" نیز مینویسند.
- ۱۶) شهر پیونگ یانگ پایتخت کوریای شمالی.
- ۱۷) شهر تاشکند پایتخت ازبکستان.
- ۱۸) شهر توکیو پایتخت جاپان. به تاسی ازینکه حرف "ژ" یکی از حروف اصلی و اساسی زبان دری میباشد، عده یی "ژاپان یا ژاپن" مینویسند.
- ۱۹) شهر تهران پایتخت ایران.
- ۲۰) شهر خرطوم یا خارطوم پایتخت سودان.
- ۲۱) شهر داکار پایتخت سنگال.
- ۲۲) شهر دوحه پایتخت قطر.
- ۲۳) شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان.
- ۲۴) شهر دهلی پایتخت هندوستان.
- ۲۵) شهر رم یا روم پایتخت ایتالیا.
- ۲۶) شهر رنگون پایتخت میانمار. رنگون را ینگون نیز مگویند و همچنین اسم قبلی میانمار، برمه (برما) بوده است.
- ۲۷) شهر ریاض پایتخت عربستان سعودی.
- ۲۸) شهر ژنیو پایتخت سویس.
- ۲۹) شهر سنگاپور پایتخت سنگاپور.
- ۳۰) شهر سیول پایتخت کوریای جنوبی.

(۳۱) شهر عشق آباد پایتخت ترکمنستان (بعضی عشق آباد را اشک آباد گویند. دال براینکه مربوط به اشکانیان باشد و یا اینکه اشک اول این شهر را بنا نهاده است).

(۳۲) شهر قاهره پایتخت مصر.

(۳۳) شهر کابل پایتخت افغانستان.

(۳۴) شهر کاتماندو پایتخت نیپال.

(۳۵) شهر کلمبو پایتخت سریلانکا.

(۳۶) شهر کوالا لامپور پایتخت مالیزی (مالیزیا).

(۳۷) شهر کویت پایتخت کویت.

(۳۸) شهر لندن پایتخت بریتانیا (انگلستان).

(۳۹) شهر ماسکو پایتخت روسیه. روسیه قبل از فروپاشی به نام اتحاد جماهیر شوروی یاد میشد که در بین مردم عوام به شوروی مشهور بودند و روسها را به نام "اوروس" نیز یاد میکنند. واژه بی اوروس که متعلق به مردم روس باشد در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین نیز درج است.

(۴۰) شهر ماله پایتخت مالدیو.

(۴۱) شهر مسقط پایتخت عمان.

(۴۲) شهر وارسا پایتخت لهستان (پولند).

(۴۳) شهر واشنگتن پایتخت ایالات متحد امریکا. در تعاملات رسمی بیشتر به "واشنگتن دی سی" مشهور است. یعنی شهر واشنگتن ناحیه بی کلمبیا.

(۴۴) شهر ویلنوس پایتخت لیتوانیا.

(۴۵) شهر وین پایتخت اتریش.

(۴۶) شهر هانوی پایتخت ویتنام.

۴. **نایب الحکومه**^{۱۱۸}: تا دوران شاهی در افغانستان نایب الحکومه ها یا نایب الحکومگی ها در افغانستان مروج بوده است. نایب به معنی معاونیت و یا نیابت میباشد که حکومه همان حکومت است. در آن زمان حکومت اعلی (اعلا) وجود داشته که نایب الحکومه ها حکم نمایندگی این حکومت اعلا را بازی میکرده اند، طوریکه تا دهه سی (۱۳۳۰) تا که غور، ولایت میشود و چغچران به مرکزیت آن انتخاب میگردد، غور منحصیث نایب الحکومه بوده که مربوط به ولایت یا حکومت اعلا می شده است. نایب الحکومه: « آنکه به نیابت از طرف حاکم شهری را اداره کند. نایب حاکم. رجوع به نایب شود. بخشدار^{۱۱۹} ». در حال حاضر این نوع حکومت خواهی در افغانستان مروج نمیشد. نایب و حکومه یا حکومت هر دو واژگان عربی میباشند.

۵. **ولایت**^{۱۲۰}: ولایت عبارت از نواحی بزرگ میباشد که از تشکیل چندین واحد اداری (ولسوالی) تشکیل میگردد که عامل آنرا در سابق حاکم و اکنون والی گویند. طبق واژه یابی ما، ولایت و ولا واژه های عربی میباشند و به دری همان استان را گویند. **ولایت**: « حکومت کردن، دست یافتن، تصرف کردن، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره میشود، سرزمین، خطه، شهر، بلده، کشور، مملکت، جمع ولایات. **ولا**: ولایت. **صوبه**: مملکت، کشور، ولایت. و عامل آنرا صوبه دار گویند^{۱۲۱} ». **استان**: « هر یک از نواحی بزرگ کشور ایران در تقسیمات اداری که از مجموعه چندین شهرستان تشکیل میشود و توسط یک استاندار اداره میگردد، ایالت، این کلمه در عهد ساسانی به صورت *Estan* معمول بود و آن به هر یک از ایالات ایران اطلاق میشده و

^{۱۱۸}. Regency

^{۱۱۹}. ویکی پدیا، دانشنامه بی آزاد.

^{۱۲۰}. Province

^{۱۲۱}. در تقسیمات اداری پاکستان بیشتر به جای ولایت از واژه "صوبه" استفاده میکنند. مانند: صوبه سرحد یعنی ولایات سرحدی و عامل آنرا صوبه دار گویند که هم معنای: والی و حاکم میباشد.

در دوره اسلامی نیز برخی نواحی به همین نام خوانده می‌شدند.^{۱۲۲} «ولایة:» استان، ایالت^{۱۲۳}». در تشکیلاتی اداری افغانستان ولایت‌ها را به درجات سه گونه یعنی ولایات: درجه اول، درجه دوم و درجه سوم دسته بندی کرده اند که بدبختانه به اثر بی توجهی حکومات وقت و دولت مرکزی؛ ولایت غور با آن همه عظمت تاریخی، سیاسی و وسعت خاک که داشته است، حین تشکیل و ارتقای آن به ولایت؛ منحیث ولایت درجه سوم تعیین که الی اکنون در پارچه حکومت‌های گوناگون افغانستان و با شعارهای انکشاف متوازن درجه اخیر در صنوف سیاست‌های داخلی افغانستان می‌باشد. افسوس ما درین است که آن شاره‌های بزرگ گرچستان و آن امپراطوری بزرگ کوهستانات یا ملوک الجبال احفاد و دودمان غور و غوری‌ها که یگانه منار آجری اش پای "اندره مارک" بلژیکی را در قرن بیست و یکم میلادی از آن طرف دنیا به دره بی صخره‌یی و به فراموش سپرده شده‌یی جام در نواحی شهرک ولایت غور کشانید، چرا؟ - مقام آخر را در حضوری دولتمردان و اولیای سیاسی کشور دارا می‌باشد.

۶. مرکز^{۱۲۴}: این واژه در میان مردم خیلی کاربرد دارد. مرکز عموماً به جای گفته می‌شود که در وسط و در میان قرار داشته باشد. مرکز واژه عربی است که به دری آنرا قرارگاه، پایگاه و جایگاه گویند و همین قرارگاه پسندیده تر است. گاهی مرکز به جای پایتخت در کل کشور کاربرد دارد ولی در کل در سطح ولایات و واحدهای اداری بیشتر کاربرد دارد. به طور نمونه: مرکز ولایت غور چغچران می‌باشد و مرکز واحداً اداری (ولسوالی) پسابند شن کوت می‌باشد. مرکز: «به مناطق اصلی و میانی هر شهر که معمولاً قلب تجاری آن شهر به حساب می‌آیند مرکز شهر گفته می‌شود. در اصل در گذشته شهرها به

^{۱۲۲} فرهنگ فارسی معین، زیر واژه‌های ولایت، ولا، استان.

^{۱۲۳} فرهنگ عربی - فارسی معین، زیر واژه ولایة.

^{۱۲۴} . Center, City Center, Downtown.

صورت شبکه‌های مختلفی بوده در اغلب این شبکه‌ها تمام خیابانها به سمت قسمت مرکزی شهر بود که در این قسمت مرکزی کلیسای بزرگ یا معابد و همچنین دستگاه حکومتی و اکثر ادارات و فعالیتهای مهم شهری قرار داشت و مردم روزها از حومه شهر به سمت مرکز می آمدند و شبها به خانه هایشان باز می گشتند. در کشورهای مختلف عبارات گوناگونی برای اشاره به مرکز شهر به کار می رود که تقریباً معنایی مشابه دارند. ناحیه تجاری مرکزی که به اختصار سی بی دی *CBD* نامیده می شود. عنوان دیگری برای اشاره به مرکز شهر است. در آمریکای شمالی از واژه *downtown* داون تاون (هسته شهر) برای این منظور استفاده می شود. در ایران، عبارت «مرکز شهر» و برابر انگلیسی آن یعنی *City centre* در تابلوهای راهنمایی و رانندگی در خیابانها و جاده‌ها به کار می رود اما معمولاً مرکز شهر فاقد محدوده معینی است. بطور سنتی مرکز شهرهای ایران شامل بازار و مناطق اطراف آن می شود که هسته قدیمی و اولیه شهر را تشکیل می دهد. مرکز شهر تهران از قوانین ترافیکی خاصی نظیر مقررات طرح ترافیک و مقررات طرح ترافیک زوج و فرد برخوردار است^{۱۲۵}». در فرهنگ عربی - فارسی مبین واژه مرکز چنین تعریف شده است، مرکز: «جمع مراکز. میانه، وسط، کانون، جایگاه، فرماندهی، قرارگاه»^{۱۲۶}».

۷. شهر^{۱۲۷}: شهر یا شار لفظ دریست که معادل آن در عربی مصر، بلد، بلده و در پشتو بنار با شین پشتو میباشد. در چهارچوب کاری و اداری افغانستان هر ولایت دارای مرکزیت میباشد که در اصل همان مرکزیت را شهر نیز میگویند. شکل تصغیر شده شهر را شهرک گویند. شهرک به شهرهای کوچکتر گفته میشود که جدیداً احداث شده و یا دارای بازار کوچکتر میباشد.

^{۱۲۵} ویکی پدیا، دانشنامه بی آزاد.

^{۱۲۶} فرهنگ عربی - فارسی مبین، زیر واژه "مرکز".

شهر میتواند که خیلی بزرگ باشد مثل شهر کابل و میتواند که کوچک باشد مثل شهر چغچران. در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین شهر را چنین تعریف کرده است، شهر: «آبادی بزرگ که دارای خیابان ها و کوچه ها و خانه ها و دکان ها و سکنه بی بسیار باشد، بلد، بلده. شهرستان یا شارستان: شهرک بزرگ با توابع آن که داخل حصار قرار دارد. شار: شهر، شارستان، مدینه، کشور، مملکت. مدینه: جمع مداین، شهر، بلد. بلد: شهر، جمع بلاد. بلدان، زمین، ناحیه، رهبر، پیشوا. بلده: شهر. جمع بلدان، ناحیه، زمین، واحد بلد^{۱۲۸}». مصر: «جمع امصار. شهر، کشور، ناحیه بزرگ، حایل، حد فاصله^{۱۲۹}». بنار: «جمع بنارونه. شهر^{۱۳۰}». بنا، اگر شهر، شهردار و شهرداری را به شکل "شار"، شاروال و شاروالی یعنی با شین دری بنویسیم که همان لفظ دری میشود ولی اگر با شین پشتو "بن" به اشکال: بنار، بناروال و بناروالی بنویسیم همان معنا و مفهوم پشتو را افاده میکند. در محاوره های روزمره شهر و شار به گونه کامل مروج است به خصوص در کابل بیشتر شار میگویند. اکثریت تواریخ کهن از قبیل: تاریخ یمینی، تاریخ طبقات ناصری و ... به شاهان غرچستان که یکی از نواحی تاریخی و مهم ولایت غور میباشد، "شار" میگفتند. درینجا بهتر پرواضح است که "شار" خیلی ادب کهن دری است. «پادشاهان غرچستان را در اصطلاح اهل آن بقعه شار خوانند چنانکه خان ترکان را و رای هندوان را و قیصر رومیان را. و ولایت غرچستان شار ابونصر داشت تا پسر او محمد شاه بحد مردی رسید و بقوت شباب و مساعدت اصحاب و اتراب بر ملک مستولی شد و پدر منزوی گشت و مملکت بدو بازگذاشت و مطالعت کتب و مجالست اهل ادب پرداخت و بلذت علم از لذات ملک و شهوات دنیا قناعت نمود و حضرت او منبع

^{۱۲۸}. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین. زیر واژه های: شهر، شار، شهرستان، بلد، مدینه، بلده،

^{۱۲۹}. فرهنگ عربی - فارسی مبین. زیر واژه: مصر.

^{۱۳۰}. پشتو - دری قاموس. زیر واژه "بنار".

فضایل و منتجع افاضل بود، و هنرواران جهان و محنت زدگان روزگار درگاه او را مقصد آمال و امانی و کعبه مطالب و مباحی ساخته بودند و از اقطار و اکناف عالم روی فرا او کرده و همه بنجاح مقصود و رواج مطلوب رسیده^{۱۳۱}». اما در قانون اساسی و قانون تجارت افغانستان در بخش دری آن هنوز واژه "بلدیه" به عوض شهرداری و شاروالی قابل دید است: « دولت و بلدیه ها میتوانند تجارت کنند لیکن دارای صفت تاجر شده نمیتوانند مگر تعاملات تجارתי ایشان تابع احکام این قانون است^{۱۳۲}».

۸. لوی ولسوالی^{۱۳۳}: این نوع نهاد دولتی و رسمی تنها در افغانستان در دوران شاهی مروج بوده است. به اساس برداشت های ما، به بعضی مناطق که مورد دلخواه شاه ویا رهبر بوده است، بجای ولسوالی، لوی ولسوالی انتخاب میکرده و امتیازات آن نسبت به ولسوالی بیشتر و بهتر بوده است و همچنین نحوه ارتباط و گزارشدهی آن نیز فراتر از ولسوالی بوده است که گهی مستقیم به رهبری دولت در تماس بوده است. اما، فعلا این نوع نهاد ملغا و تنها واحدا داری (ولسوالی) رسمیت دارد. تعریف روشنتر که از لوی ولسوالی یا شهرستان بزرگ میتوان ارایه نمود اینست: لوی ولسوالی به آن واحد اداری گفته میشود که از نگاه ساختار تشکیلاتی و موقف دولتداری - بالاتر از سایر ولسوالی ها و پایین تر از امتیازات ولایات درجه سوم باشد. گرچند ولس به شکل اولوس واژه ترکی/مغولی است که بعدها وارد زبان دری شده است ولی در کشور ما "ولس" و "لوی" را به زبان پشتو ربط میدهند. اولوس: قبیله، طایفه، جماعت، ایل، دودمان، خاندان^{۱۳۴}.

^{۱۳۱}. تاریخ یمینی، صفحه ۳۲۳.

^{۱۳۲}. قانون تجارت، ماده یازدهم.

^{۱۳۳}. Great District/High District.

^{۱۳۴}. اولوس: فرهنگ دهخدا، زیر واژه "اولوس".

۹. ولسوالی^{۱۳۵/۱۳۶}: بیشتر معتقد اند که ولس+والی که ولس به معنی مردم و والی به معنی دارنده میباشد و ولسوالی یا ولسوال به معنی مردمدار تعبیر میشود در بین همه مروج است و به پشتو بودن آن تاکید دارند. اما تحقیقات نشان میدهد که "الس" با ضم الف و لام، واژه یی مغولی است که به معنی مردم و اجتماع میباشد. اگر این تعبیر درست باشد، پس ولسوالی همان لفظ ترکی یا مغولی میشود که همردیف و هم معنای واحداکاری و شهرستان میباشد. بگونه مثال: ولایت غور به شمول مرکز ولایت دارای ده واحداکاری یا ولسوالی میباشد که شخص مسوول آنرا "ولسوال" گویند یعنی "مردمدار". شهرستان یکی از مکان‌های بخش‌بندی‌های کشوری در ایران و بسیاری از کشورهای جهان است. شهرستان برابر کانتی (County) در بریتانیا و ایالات متحده آمریکا و برابر ولسوالی در افغانستان و ناحیه در تاجیکستان است. در بخش‌بندی‌های کشوری ایران، شهرستان یکانی کوچک‌تر از استان و بزرگ‌تر از بخش است. هر استان به چندین شهرستان و هر شهرستان به چندین بخش بخش‌بندی می‌شود. ولسوالی یکی از واحدهای تقسیمات کشوری افغانستان است که معادل واحدی در حدود فرمانداری و شهرستان در ایران می‌شود. ولسوالی از واژه‌ای مغولی اولوس به وجود آمده‌است که در زبان‌های ترکی و

^{۱۳۵}. District

^{۱۳۶}. ولسوالی: در کتب پشتو و برداشته‌های ما، ولس واژه پشتو میباشد به معنی مردم و وال+والی - هم پسوند دری و هم پسوند پشتو است که در هر دو زبان رسمی کشور یعنی دری و پشتو کاربرد دارد ولی در بعضی کتب و منابع انترنتی ولس را به شکل اولس یا اولوس واژه مغولی دانسته به معنی مردم میباشد. بهرحال در افغانستان ولسوالی و ولسوال میگویند و در ایران امروزی شهرستان و فرماندار. لیکن، فرمان به معنی امر و حکم راندن میباشد که هممعنی مردم نیست و همچنین شهر-ستان یعنی جایی که شهر باشد در حالیکه در افغانستان اکثریت مطلق ولسوالی هایش به مصابه یک علاقداکاری و قریه هم بیشتر آباد و سرسبز نیست. ما، درستتر دانستیم که به دری "ولسوال" را "مردمدار" و "ولسوالی" را "مردمداری" برگردانی نماییم. یکی از مزایای دیگری این برگردانی در تقویه زبان دری میافزاید، شما تحلیل نمایید که فرق در شهرستان و فرماندار چقدر میباشد.

مغولی معنی قبیله و ایل را می‌دهد. این کلمه در فارسی رایج در افغانستان کاربرد گسترده دارد^{۱۳۷}.

۱۰. **علاقه‌داری**^{۱۳۸}: علاقهداری در تقسیمات اداری و کشورداری کوچکتر از شهرستان (ولسوالی) و بزرگتر از دهستان، ده و روستا میباشد. این نوع تقسیم بندی اکنون در افغانستان خیلی کاربرد ندارد اما در گذشته ها رواج داشته است. طوریکه شهرستان (ولسوالی) ساغر ولایت غور قبلا به صفت "علاقه‌داری ساغر" شناخته میشده است. رهبری کننده این نوع تقسیم بندی را "علاقدار" میگفتند. در تقسیمات اداری ایران کنونی به این نوع تقسیم بندی "بخش" و عامل آنرا "بخشدار" میگویند. گرچه در صحبت های عمومی مردم گهی واژه های قرا و قصبات پی هم به کار میروند که قرا همان قریه و روستا میباشد، لیکن به تعبیر ما شاید که مناسب باشد اگر "قصبه" که کلمه عربی میباشد را به جای علاقهداری قبول نمایم - چون علاقهداری واژه ترکیبی دری میباشد و معادل آن به عربی همان "قصبه" میشود. در فرهنگ فارسی معین قصبه را چنین تعریف کرده است، قصبه: کرسی ولایت، شهر کوچک، شهرک، آبادی بزرگ که از چند ده تشکیل شده باشد، بخش (در اصطلاح امروزه)^{۱۳۹}.

۱۱. **منطقه**^{۱۴۰}: از نگاه حقوقی و سیاسی منطقه میتواند که فراتر از کشور باشد. مثلا، وقتیکه میگوییم کشورهای منطقه، منظور از کشورهای هم مرز و هم بحر میباشدند که در آسیا موقعیت دارند. ولی، به زبان عامیانه بی ما، منطقه به مجموعه بی از چند قریه اطلاق میگردد. مثلا: مناطق غلمین، الله یار،

^{۱۳۷}. ویکی پدیا دانشنامه آزاد.

^{۱۳۸}. Subdistrict

^{۱۳۹}. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین. زیر واژه "قصبه".

^{۱۴۰}. Region

مرغاب، زرتلی، غرچستان و سیاچوب در ولایت غور. منطقه: کمر بند، میان بند، ناحیه، حوزه^{۱۴۱}.

۱۲. ناحیه^{۱۴۲}: ناحیه بیشتر جنبه یی شهری و شهرنشینی دارد نسبت به ده نشینی. به طور مثال شهر کابل دارای ۱۷ یا ۱۸؟ ناحیه میباشد، چون ناحیه اول، ناحیه دوم و ... و همین قسم شهر چغچران تنها الی اکنون دارای دو ناحیه میباشد. فرق ناحیه به ده و دهستان اینست که، امورات زندگی و خدمات اجتماعی شان از قبیل شهرداری به پیشبرده میشود که روستاها ازین حق محروم اند. شهرداری را به پشتو بناروالی گویند و الی دوران حکومت شاهی افغانستان این نوع تقسیم بندی اداری را "بلدیه" میگفتند و بلدیه که همان شهرداری است، لفظ عربی میباشد. ناحیه: کرانه، سوی، جهت، بخشی از یک سرزمین، حوزه، حوالی شهر، اطراف بلد. جمع نواحی^{۱۴۳}.

۱۳. دهستان: این نوع نامگذاری در محلات افغانستان کاربرد ندارد ولی در ایران امروزی مجموعه یی چند روستا را دهستان گویند. اما، در تعاملات زندگی مردم ما گهی منطقه، ساحه و ناوه درین مورد کاربرد دارد. دهستان: مجموعه چند ده نزدیک به هم، دیه^{۱۴۴}.

۱۴. قریه^{۱۴۵}: واژه های قریه، قرا و قصبه عربی میباشند که معادل اینها: ده، دهکده، دیه و روستا و علاقداری در زبان دری قرار دارند و روستا را به زبان پشتو "کلی" گویند. در فرهنگ فارسی دکتر محمد معین این واژه ها را چنین معنا میکند، ده: آبادی کوچک در خارج شهر، روستا. دهات: جمع ده

^{۱۴۱}. ر.ک به فرهنگ معین و مبین - زیر واژه "منطقه".

^{۱۴۲}. District, Area

^{۱۴۳}. ر.ک به فرهنگ معین و مبین - زیر واژه "ناحیه".

^{۱۴۴}. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین. زیر واژه "دهستان".

^{۱۴۵}. Village

(به سیاق عربی)، ده ها و دیه ها. دهکده: ده، قریه. روستا: ده، قریه^{۱۴۶}. در طرز العمل شوراهاى انکشافى قریه جات برنامه همبستگی ملی مربوط به وزارت احیا و انکشاف دهات قریه را چنین تعریف کرده است: "قریه در این طرز العمل به حداقل (۲۵) فامیل (خانوار) اطلاق میشود"^{۱۴۷}. کلی: قریه، ده، به همسایگان و هم کوچه گذاره کردن^{۱۴۸}. قابل یادآوری میدانیم که واژه "کُل" در فرهنگ فارسی معین نیز به معنی روستا و ده آمده است که "کُلّی" به معنی منسوب به کُل، روستایی، دهی میباشد. اما بیشتر درین مورد وضاحت داده نشده است. شاید که کل و کلی به ضم "ک" یکی از واژه های ناب دری کهن باشد.

۱۵. محل^{۱۴۹}: در فرهنگ ده نشینی، محل کوچکترین واحد مجموعه یی از مردم میباشد که باهم زندگی باهمی را دارند. جمع محل را محل ها به سیاق دری و محلات به سیاق عربی میگویند. محل از ده و روستا کوچکتر میباشد که به اساس عرف و عنعنات اجتماعی و محیطی مردمان ما، مجموعه یی از چند خانواده و یا خانوار که دارای مسجد باشند را "محل" گویند و بعضا به نام "مسجد وار" نیز یاد میشوند. یک روستا میتواند که دارای چندین محل باشد. همانطوریکه یک کشور دارای ولایات، یک ولایت دارای شهرستان ها (ولسوالی ها)، یک شهرستان دارای مناطق، ساحات و دهستان ها، یک دهستان دارای چندین روستا میباشد، همین قسم روستا و یا دهکده نیز میتواند که دارای چندین محل و یا مسجد واره باشد. به گونه مثال: دهکده کندیوال دارای ۱۱ محل میباشد.

جدول معنایابی اماکن:

^{۱۴۶}. فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، زیر واژه های: ده، دهات، دهکده، روستا.

^{۱۴۷}. طرز العمل شوراهاى انکشافى قریه جات، فصل اول، احکام عمومی، ماده پنجم.

^{۱۴۸}. پشتو - دری قاموس. زیر واژه "کلی".

جدول تفکیک نامگذاری جاه‌ها به زبان‌های دری، فارسی، پشتو و انگلیسی:

انگلیسی	عربی	پشتو	دری - فارسی	واژه - اسم	کندیوال
Country	وطن، ملک، مملکت	هیواد	کشور، میهن	کشور ^{۱۵۰}	۱
Capital	دارالسلطنه، دارالخلافه	پایتخت؟	پایتخت، آستانه	پایتخت	۲
Regency	نایب الحکومه	نایب الحکومه؟	نایب الحکومه؟	نایب الحکومه	۳
Province	ولایت، ولایه، ولا	ولایت؟	استان، ولایت	ولایت	۴
Center	مرکز	مرکز؟	مرکز، قرارگاه، پایگاه	مرکز ^{۱۵۱}	۵
City	مصر، مدینه، بلد	ښار	شهر، شار	شهر	۶
Great District		لوی ولسوالی	واحد اداری بزرگ، شهرستان بزرگ	لوی ولسوالی	۷
District		ولسوالی	واحد اداری، شهرستان، مردماری	ولسوالی	۸
Subdistrict	قصبه [؟]	علاقه‌داری؟	علاقه‌داری	علاقه‌داری، علاقه‌داری	۹
Region	منطقه	منطقه؟	منطقه	منطقه	۱۰
District, Area	ناحیه، بلده	گذر؟	ناحیه، گذر	ناحیه	۱۱
Village, Rural	قریه، قرا، قصبات	کلی	ده، دهکده، دیه، روستا	قریه	۱۲
Site, Locale,	محل	محل؟	محل، جا، مکان،	محل	۱۳

^{۱۵۰}. علاوه بر اینکه واژه‌های: کشور، میهن، مملکت و هیواد اسم مکان اند در ملک ما برای نامگذاری پسرها و دخترها نیز ازین واژگان استفاده صورت میگیرد که واژه "کشور" و "مملکت" را برای نامگذاری دخترها و واژه میهن و هیواد (هیواد واژه پشتو) را برای پسرها استفاده میکنند.

^{۱۵۱}. طوریکه وضاحت داده شد، مرکز واژه عربی میباشد. به زبان دری قرارگاه، پایگاه هم بعضی وقت‌ها کاربرد دارد و این واژه بیشتر جنبه نظامی را به خود گرفته است. به گونه مثال: نیروهای نظامی به قرارگاه خود رسیدند و یا پایگاه نظامی کشور به بلخ مورد هدف دشمن قرار گرفت.

تقسیم بندی واحدهای اداری کشور افغانستان:

مسوول			واحدا داری			شماره
انگلیسی	پشتو	دري	انگلیسی	پشتو	دري	
Governor	والي؟	استاندار، والي، حاکم	Governor House	ولایت؟	استان، ولایت	۱
Mayor	بناروال	شهردار	Municipality	بناروالي	شهرداری	
District Governor	ولسوال	فرماندار، مردمدار	District	ولسوالی	شهرستان، واحدا داری، مردمداری	۲
Subdistrict Governor	علاقدار؟	علاقدار	Subdistrict ?	علاقداری؟	علاقداری	۳
Village Elder?	کلیوال	دهدار، قریدار	Village	کلی	روستا، دهکده، ده، ديه	۴

بخش سوم

شخصیت‌های این دهکده

هیچ اجتماع و ملت را نمیتوان بدون شخصیت‌های دلسوز، فداکار، دانشمند و خدمتگار یافت. هر جامعه دارای افراد مخبر و خیر میباشد، در صورتیکه نمیشود هیچ اجتماع را بدون عیب و نقصان تلقی نمود؛ به همین قسم است که انسان نمیتواند همیشه به نفعی یک اجتماع و گروهی اقدام نماید. به سلسله معرفی اوضاع اجتماعی، فرهنگی، صحتی، اقتصادی و سیاسی این جغرافیا یعنی دهکده بی کندیوال، حالا خالی از مفیدیت و موثریت نخواهد بود که شخصیت‌های بهنام، مردمدار و دیندوست این خطه بی فراموش شده را به دید مطالعه و بررسی قرار دهیم. قابل یادآوری است که در گام نخست به گونه فشرده این شخصیت‌های معرفی گردیده و بعد به سلسله آن زندگینامه و شرح حال هرکدام به گونه مشرح درج میگردد که اهل قلم را بهتر و خوبتر مشمر واقع گردد:

۱. ملا خواجه^{۱۵۲}: ملا خواجه فرزند عبدالواحد نویسنده، شاعر و مورخ محلی بوده است که از وی چندین جلد کتاب به دستخط و قلم خودش تا حال نزد وارثینش موجود است. امید که در آینده بتوانیم درین مورد کاری بیشتر نماییم.

۲. مرحوم حاجی میرزا محمد اقبال کوهی نخستین شهردار شهر چغچران بوده است. طوریکه بر همگان معلوم و هویداست به محض تعیین شدن شهر چغچران به حیث مرکز ولایت غور در جریان سال های ۱۳۳۷-۱۳۳۹ بنابر درایت و ظرفیت که داشته است به حیث نخستین شهردار شهر چغچران تعیین شده است. وی در سال ۱۳۴۹ به عمر ۶۵ سالگی وفات نمود. روحش شاد و یادش گرامی باد.

۳. شهید الحاج خلیفه عبدالغیاث نخستین خطیب و امام مسجد جامعه خاتم الانبیا وریس شورای علما و یک تن از روحانیون معروف در سطح ولایت غور بوده است. موصوف در تصوف و روحانیت از جمله همقطاران مرحوم آخند صاحب ملا محمد حیدر الندر بوده است که با تاسف گروهک مجاهد نما و سلاح بدست موصوف را با جمع از هممشاقلی ها و همراهانش به تاریخ ۲۱ جدی ۱۳۶۵ واقع به خشنو دهکده کندیوال به شهادت رسانیده اند که در آن هنگام ۶۴ ساله بوده است. درحق که برگشت همه به سوی اوست.

۴. مرحوم الحاج وکیل محمد یعقوب وکیل منتخب مردم غور در دوران حکومت شهید دوکتور نجیب الله به پارلمان کشور بوده است. وی از جمله متفدین و شخصیت های با نفوذ و با رسوخ این قریه بوده که بنابر فعالیت ها و کارکردهای شان الی اکنون درین قریه صلح، وحدت و همدلی و همبستگی خوبی وجود دارد. مرحوم وکیل محمد یعقوب به تاریخ ۲۵ میزان ۱۳۸۵ به

^{۱۵۲} . نسب شناسی: ملا خواجه فرزند عبدالواحد فرزند عبدالرحمان فرزند ...

اثر مریضی سرطان که عاید حالش گردیده بود به سن ۶۹ سالگی درگذشته است. قال انا لله و انا الیه راجعون.

۵. شهید تحویلدار عبدالاحد موحد از جمله فرماندهان نظامی و مجاهدین ولایت غور بوده است. موصوف متولد سال ۱۳۱۴ هـ.ش. بوده و به تاریخ ۲۵ حمل ۱۳۶۵ هـ.ش. با تن چند از همراهانش توسط دشمنان مردم افغانستان به سن ۵۱ سالگی به شهادت رسیده است. روحش شاد و یادش گرامی باد.

۶. مرحوم الحاج ملا مصطفی غریقی رییس اسبق ریاست ارشاد حج و اوقاف ولایت غور بوده است. موصوف بنابر علمیت که داشته در بین مردم از احترام خاصی برخوردار بوده و حتا از دیگر مناطق گهگاهی مریضان خویش را جهت شفایابی به نزدش می‌آوردند. وی در سال ۱۳۱۴ تولد و در سال ۱۳۸۸ به عمر ۷۴ سالگی وفات نموده است. قال انا لله و انا الیه راجعون.

۷. میرزا محمد ابراهیم صدیقی - موصوف یک تن از قلم بدستان و شعرای کندیوال میباشد و بعد از ۳۷ سال خدمت در دولت جمهوری اسلامی افغانستان اکنون متقاعد شده است. در حال حاضر وی از جمله شعرای محلی به شمار میرود و در روزهای خوشی و شادی هرگاهی که کسی از وی بخواهد، میتواند که سروده‌های خوبی برایش بسراید و به خصوص در روزهای جشن و مراسم معلمین که در حق میتواند برای شاگردان مکاتب شعر و ترانه تهیه نماید.

شرح حال شخصیت‌های دهکده کندیوال

۱ - معرفی کوتاه ملا خواجه

طبق روایات بزرگان محل و وارثینش موصوف یک شخصیت قلم بدست، شاعر، نویسنده و مأمولومات بوده است. از وی چهار پسر به نام‌های محمد عثمان، محمد صدیق، محمد حیدر و محمد عمر باقیمانده است که تا حال بازماندگانش درین روستان زندگی میکنند و از وی کتیبه‌های که به قلم و دستخط خودش میباشد نیز به یادگار مانده است. طوریکه ما مطالعه و بررسی نمودیم، موصوف شخصیت

متدین و علم دوستی بوده است. نیاز است که در راستای جمع آوری، تدوین و نشر دستخط‌ها و اشعارش بیشتر کار صورت گیرد تا به خورد اهل علم و قلم رسانیده شود. ازینکه هیچکس از تاریخ تولد، تاریخ وفات و کارکردهایش، یادی نداد به این مختصر معرفی‌نامه اش تکافو نمودیم.

۲ - زندگی نامه یی میرزا محمد اقبال کوهی^{۱۵۳}

مرحوم حاجی میرزا محمد اقبال کوهی فرزند جلال فرزند محمود فرزند محمد حکیم فرزند مهراب^{۱۵۴} بیک فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ... در سال ۱۲۸۴ هـ.ش در قریه کندیوال دیده به جهان هستی گشود. موصوف چهار مراتب ازدواج نموده است که خانم اول وی منور دختر ایوب مهدی از قریه قطس بوده و از وی هیچ اولاد باقی نمانده است. ازدواج دوم وی با گُلّی دختر ایوب مهدی که خواهر خانم قبلی اش بوده شکل میگیرد و از ثمره ازدواج دوم آن چهار فرزند یعنی دو پسر به نام‌های حاجی عبدالقادر بیتاب و شهید کمال الدین و دو دختر به نام‌های هوا گل و خیرالنسا باقی

^{۱۵۳} . در جمع آوری زندگی نامه مرحوم میرزا محمد اقبال کوهی از محمد عیسی اقبالی فرزند شهید عبدالحی و نواسه یی میرزا محمد اقبال کوهی، ممنونیم.

^{۱۵۴} . **مهراب یا محراب**: در ادبیات دری بنابر تفکیک نادرست، گهی این نام را "مهراب" و اکثریت به شکل "محراب" مینویسند. خواستیم درین پاورقی راجع به این دو تفکیک بیاریم:

۱. **محراب**: از شکل و شمایل آن بر ملاست که عربی میباشد. جمع آن محاریب است و از محرب و حرب گرفته شده است که به معنی جنگ میباشد. محراب را بیشتر برای محل امامت در مسجد به کار میبرند که به معنی پیشگاه و مقام میباشد و گهی اوقات به معنی مرد دلیر و شجاع نیز آمده است. اینکه به تعبیر دینی محراب را محل مقابله و نبرد با شیطان گویند، نیز خالی از حکمت و تاثیر نیست.

۲. **مهراب**: معانی مختلفی دارد چون خورشید، مهر و محبت و به معنی محل برآمدن آفتاب میباشد. عده یی میر آب یا کسبیکه مسولیت تقسیم آب را دارد نیز به شکل مهراب مینویسند. نام یک تن از پادشاهان کابل نیز "مهراب" بوده است. بنا، برای نامگزاری بهتر است که از "مهراب" استفاده صورت گیرد. نام‌های چون: مهرداد، مهراب.

میماند. نکاح سومش با فاطمه دختر محمد حیدر از ترکوه انجام میشود که از ازدواج سوم آن نیز چهار فرزند، دو پسر به نام‌های شهید عبدالحی و عبدالحق و دو دختر به نام‌های حافظه و حبیبه باقیمانده است. چهارمین ازدواجش همراه با بی بی شاه دختر حاجی محمد الف از قریه گردنه کیود اتفاق میافتد که از ازدواج چهارم آن فقط یک تن دختر به نام حاجی عالیه باقیمانده است.

۱. مرحوم حاجی عالیه خانم حاجی محی الدین فرزند محمد موسی به تاریخ ۲۸ دلو ۱۳۹۵ ه.ش. دار فانی را وداع گفتند. خداوند غریق رحمت شان کند.

۲. حافظه خانم عبدالرحیم ولد عبدالعزیز میباشد.

۳. نسا خانم میرزا غلام یحیا فرزند محمد یعقوب قطس میباشد.

۴. هوا گل خانم محمد خواص ولد محمد اکرم میباشد.

۵. حبیبه خانم حاجی صاحب عبدالغفور فرزند محمد موسی میباشد.



حاجی میرزا محمد اقبال کوهی به موقوف‌های ذیل در ولایت غور ایفای وظیفه نموده است:

۱. از سال‌های ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۷ برای مدت چهار (۴) سال به صفت خزانه دار در ولایت غور ایفای وظیفه نموده است.

۲. از سال‌های ۱۳۳۷ تا ۱۳۳۹ به صفت منشی حاکم

نشینی آن وقت ایفای وظیفه نموده است.

۳. از سال های ۱۳۳۹ الی ۱۳۴۱ به مدیریت املاک غور به صفت مامور ایفای وظیفه نموده است.

۴. از سال های ۱۳۴۱ الی ۱۳۴۵ به حیث نخستین شهردار در شهر چغچران که آن وقت مرکز ولایت غور تعیین شده بود، ایفای وظیفه نموده است. همچنین درین هنگام که والی آن وقت یعنی نخستین والی غور محمد حنیف خان بوده، مرحوم میرزا محمد اقبال کوهی منحصی دوست و مشاورش با وی همکار و همدوش بوده است.

۵. از سال های ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ به حیث آمر ترانسپورت در چغچران ایفای وظیفه نموده است.

۶. از سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ به حیث مامور در آمریت فواعد عامه ولایت غور آن وقت ایفای وظیفه نموده است.

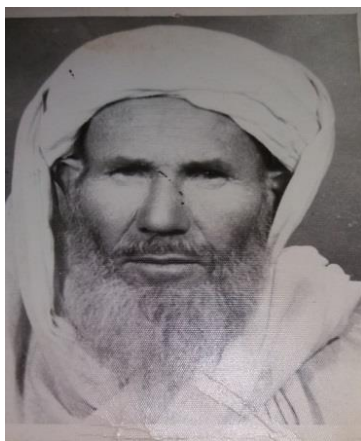
وی با محمد حنیف خان که از خاندان شاهی بود و ملک عبدالله داماد ظاهر شاه که در آن زمان سفیر انگلستان بوده است با ایشان روابط بسیار حسنه و خوبی داشته است. طبق روایات وابستگانش، ملک عبدالله یک عراده بایسکل و یک پایه رادیو برایش هدیه آورده بوده و هر وقت که ملک عبدالله به ادامه سفرهای ولایتی خویش به چغچران می‌آمده، با مشوره و همکاری میرزا محمد اقبال خان کوهی کارهای مردمی و سیاسی خویش را به پیش می‌برده است.

حین اجرای وظیفه به صفت خزانه دار یک شخص به نام عبدالحمید که در اصل از قبچاق های ولایت بادغیس بوده است بنابر مشکلات شخصی و خانوادگی به چغچران مهاجر میشود. مرحوم میرزا محمد اقبال خان موصوف را به صفت پیشخدمت خود انتخاب میکند و از پول و مال شخصی خود برای وی زن میدهد و این شخص یعنی عبدالحمید که شخصی صادق و صاف بوده است به نام کاکا عبدالحمید در قریه کندیوال مشهور میشود. کاکا عبدالحمید اوستا (مهارت پیشه) بوده و داس، حلقه، کفگیر و چاقو میساخته

و همچنین دمبوره (دوتار) نواز بوده است. کاکا عبدالحمید در سال ۱۳۷۸ وفات نموده است. از وی دو پسر تولد می‌گردد که با سنین خوردسالی وفات نموده اند و خانمش نیز بعد از وفات وی، وفات نموده که از وی کسی باقی نمانده است.

در سال ۱۳۴۹ هنگامی که موصوف در مدیریت فواعد عامه غور ایفای وظیفه مینموده است، به اثر مریضی که عاید حالش گردیده بود، به عمر ۶۵ سالگی دار فانی را وداع گفته است. طوریکه در بالا ذکر شد از موصوف چهار فرزند و پنج دختر باقی مانده است. قال انا لله و انا الیه راجعون.

۳- زیست نامه بی شهید الحاج خلیفه عبدالغیاث^{۱۵۵}



درست ۹۴ سال قبل مردی از خانواده بی روحانیت و دیانت در قریه کندیوال به دنیا آمد که سلاله اش تا حال به عزت و متانت زندگی میکنند.

بلی، مرحوم شهید الحاج خلیفه عبدالغیاث فرزند ملا محمد عیسی فرزند ملا جلال فرزند محمود فرزند محمد حکیم فرزند مهرباب بیک

فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ... میباشد.

مرحوم الحاج خلیفه عبدالغیاث در سال ۱۳۰۱ به قریه بی کندیوال مربوط شهر چغچران مرکز ولایت غور دیده به جهان فانی گشود. وی نسبت به علاقه که داشته است علوم دینی را نزد علمای مشهور آن وقت در مناطق جوند ولایت بادغیس و علمای ولایت غور فرا گرفته است که این تبحر علمی

^{۱۵۵}. در تهیه و ترتیب زیست نامه بی شهید خلیفه عبدالغیاث از فرزندش معوذ الله غیاثی مشکوریم.

موصوف بوده است که در بین مردم منعیث یک روحانی با نام و خلفیه‌ی بی با معرفت زندگی میکرده است.

همین ویژگی دینی و دانش اسلامی اش بوده که موصوف الی اکنون دارای نام نیکو مییاشد و در قریجات اطراف و اکناف چغچران مریدها و پیروان نیز داشته است. طبق اطلاعات محیطی موصوف از جمله همردیفان مرحوم آخذ صاحب ملا محمد حیدر الندر بوده است. طوریکه برای همه آشکار و واضح است مرحوم آخذ ملا محمد حیدر الندر منعیث یک شخصیت روحانی، عرفانی و تصوفی در بین مردم زبان زد عام و خاص مییاشد و تا حال از مقبره اش به تکریم و تعظیم دید و بازدید صورت میگیرد.

موصوف در موقف‌های مختلف در سطح ولایت غور ایفای وظیفه نموده است. چیزیکه ما توانستیم معلومات بدست آوریم به شرح زیر مییاشد:

(۱) در جریان سال‌های ۱۳۶۱ الی سال ۱۳۶۵ موصوف به صفت رییس شورای علمای غور ایفای وظیفه نموده است که تا اکنون از کارکردهای وی نامبرده میشود.

(۲) از سال ۱۳۵۹ الی شهادتتش موصوف به صفت خطیب مسجد جامع خاتم الانبیا ادای مسوولیت مینموده است.

با تاسف و درد که کوردلان و تفنگ به دستان آن وقت وجودش را تحمل نتوانسته و به تاریخ ۲۱ جدی ۱۳۶۵ هـ.ش. این شخصیت علمی و شهیر را در خشنو کندیوال همراه با تعداد ۲۰ تن از هم قطاران و هم قشلاقی هایش شهید و مجروح نموده اند. خداوند پیامرزشان.

۴ - شرح حالِ مرحوم الحاج وکیل محمد یعقوب



وقتیکه انسان بخواهد چیزی بنویسد به خصوص در مورد زندگی، کارکردها، خصایص، شخصیت و فروزه بی یک انسان - قلم از بیان این ویژگی‌ها به عجز در می‌آید، نویسنده را در فکر فرو میبرد که چگونه بتواند خصوصیات واقعی چنین شخصیت را به درستی، بدون اغراق و به اصلیت واقعی آن بیان نماید.

بلی، مدت زیادی میشود که درین

مورد خوض می‌کردیم و به تفکر فرو می‌رفتیم که نشود بخاطر بیان واقعیت‌ها به شخصیت و فروزه بی این بزرگ مرد سانس چیزی خلاف شخصیتش درج تاریخ گردد. با گذشت ایام و سال‌های متمادی عزم را جزم کرده و این جسارت را نمودیم که انگشتانمان را به تحرک در آوریم و شمه بی از زندگی نامه بی مرد متین، شخصیت دین پرور، علم دوست، پارسا و سیاست چیزی را قید تحریر بداریم.

مرحوم الحاج وکیل محمد یعقوب فرزند محمد حکیم فرزند محمد عظیم فرزند نجات بیگ مشهور به صاحب اختیار^{۱۵۶} فرزند محمد عزیز فرزند

^{۱۵۶} . صاحب اختیار و کل اختیار: ثقات و بزرگان قبیله چنین روایت میکنند که نجات مشهور به صاحب اختیار و رسولداد مشهور به کل اختیار که اولی از سلاله بی سلطانینار و دومی از سلاله بی خدایار بوده است، به این القاب یاد میشده اند که یکی در شمال چغچران و دیگری در جنوب چغچران حاکمیت داشته است. ازینکه در رهبری حکومت محلی نقش بسزایی داشته اند، حکومت وقت این دو نام (صاحب اختیار و کل اختیار) که گویا از جمله القاب ویا رتبه های حکومتداری آن وقت بوده است را برای این دو پسر کاکا اعطا نموده است. والله اعلم بالصواب.

مهراب بیک فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ... در جریان سال ۱۳۱۶ در دهکده بی کندیوال واقع به سمت جنوب شهر چغچران مرکز ولایت غور در یک خانواده بی متدین، دانش پرور و متقی دیده بی هستی به جهان فانی گذاشت.

زندگی اش دیری نپایید که از آغوش حمایوی پدر و آغوش پرمهر و آکنده از عطوفت مادر خویش محروم شده و زندگی را با یگانه برادر خویش مرحوم محمد اسماعیل و سه تن خواهرانش به گونه بی درست و اساسی به پیش میبرد. باوجود مشکل ها و دشواری های زیادی زندگی بدبختانه که یگانه برادرش مرحوم محمد اسماعیل و نیز خانم برادرش را تیغ عجل به نزد صاحب عجل میبرد.

موصوف بنابر مشقت های محیطی و مشکلات اقتصادی و زندگی شخصی راهی فراگیری علم و دانش به گونه بی خصوصی در مساجد و نزد ملا امامان وقت، شده است.

ازینکه وی شخصیت اجتماعی، مردمدار، متفد قبیله و روستای خویش بوده است، از کارکردها و موافقش در عرصه های سیاسی، اجتماعی و دولتداری به گونه بی زیر یادآوری مینماییم:

۱. از سال ۱۳۵۴ الی سال ۱۳۵۹ برای مدت [۹] سال به حیث تحویلدار به ریاست فواید عامه ولایت غور ایفای وظیفه نموده است.

۲. از سال ۱۳۶۱ الی سال ۱۳۶۴ برای مدت [۴] سال به حیث رییس شورای شهر در شهر چغچران مرکز ولایت غور ایفای وظیفه نموده است.

۳. از سال ۱۳۶۰ الی سال ۱۳۶۷ برای مدت [۷] سال به حیث رییس جبهه ملی پدر وطن انجام مسوولیت نموده است.

۴. از سال ۱۳۶۴ الی سال ۱۳۶۶ برای مدت [۳] سال بنابر لزوم دید حکومت وقت و شخص رییس جمهور شهید دکتر محمد نجیب الله به حیث رییس مصالحه ملی در ولایت غور انجام وظیفه نموده است.

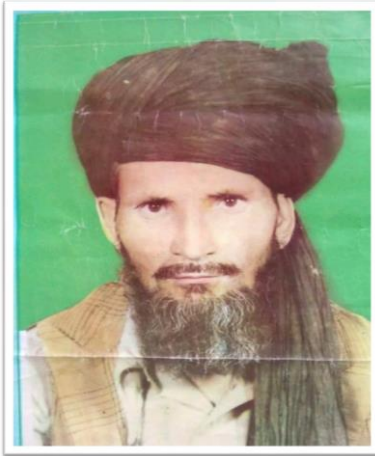
۵. در جریان سال ۱۳۶۶ خود را کاندیدای ولسی جرگی در پارلمان حکومت دوکتور محمد نجیب الله نموده که با حمایت مردمی و اجتماعی که داشته است، به حیث وکیل منتخب مردم غور در شورای ملی انتخاب و برای مدت چهار سال [از ۱۳۶۶ - ۱۳۷۱] به حیث نماینده مردم غور در پارلمان کشور ایفای وظیفه نموده است.

نهایتاً، به استثنای کارهای قومی، اجتماعی و مردمی که منحصراً متنفذ و بزرگ قوم به صفت یک شخصیت بانفوذ و بارسوخ در قبال مردمش خدمت میکرده است، بعد از مدت ۲۶ سال کار رسمی در دولت وقت در سال ۱۳۶۷ به تقاعد سوق شده است. شایان ذکر است که ایشان در نشست‌ها و لوی جرگه‌های گوناگون در سطح کشور مشارکت داشته‌اند و به استناد معلومات که از ایشان باقیست، در لوی جرگه ۱۳۶۰ به شهر کابل پایتخت کشور به نمایندگی از مردم ولایت غور مشارکت و حضور فعال داشته است.

بنابر عقیده بی‌راسخ و عزم استوار که داشته است، دوبار راهی بیت الله شریف شده و مراسم متبرکه حج را بجای آورده است.

مرحوم الحاج وکیل محمد یعقوب به اثر تکلیف لاعلاج سرطان در نیمه شب ۲۵ میزان ۱۳۸۵ ه.ش. به قریه‌ی آبایی اش وفات و مدفون شده است. در تکفین، تشییع و تدفین جنازه اش صدها تن به شمول دوستان، اقارب، مقامات دولتی، همفکران، هم‌پیره‌ها و اصحابش حضور بهم رسانیده بودند تا درین غم و اندوه بزرگ برای خانواده اش تسلیت گفته و خود را درین سوگ عظیم شریک و همگام بدانند. در حق که برگشت همه به سوی اوست - قال انا لله و انا الیه راجعون. جنابین فرادیس نصیص باد.

۵ - سرگذشت نامه شهید تحویلدار عبدالاحد موحد^{۱۵۷}



شهید تحویلدار عبدالاحد موحد فرزند ارباب محمد رحیم ۱۵۸ در سال ۱۳۱۴ هجری شمسی در یک خانواده متدین و علم پرور در روستای کندیوال به سمت جنوب شهر چغچران مرکز ولایت غور دیده به جهان گشود و پس از سن هفت سالگی شروع به تعلیم علوم دینی نمود. در ۱۸ سالگی تحصیلات خویش را

خاتمه داد و به تاریخ ۱۳۴۱/۰۱/۲۴ وارد دوره مکلفیت عسکری آن وقت شد و بعد از سپری نمودن دو سال دوره مکلفیت عسکری به تاریخ ۱۳۴۳/۰۶/۱۷ سند ترخیص عسکری اش را از فرقه هوایی تولی سوم کندک محافظ، آمریت میدان هوایی کابل گرفت و به شهر چغچران ولایت غور بازگشت.

شهید تحویلدار عبدالاحد موحد در سال ۱۳۵۱ در مرکز ولایت غور وظیفه تحویلداری در فرماندهی پولیس^{۱۵۹} ولایت غور به عهده گرفت و در

^{۱۵۷}. برای همکاری جهت کامل نمودن سرگذشت نامه یی شهید تحویل عبدالاحد موحد از عبدالکریم احدی فرزند عبدالحمید و نواسه یی وی سپاسمندیم.

^{۱۵۸}. نسب شناسی: عبدالاحد فرزند ارباب محمد رحیم فرزند محمد عزیز مشهور به گل آقا فرزند نجات مشهور به صاحب اختیار فرزند محمد عزیز فرزند مهرباب بیگ فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

^{۱۵۹}. تا دو دهه قبل به جای فرماندهی پولیس (قوماندانی سارتدوی) میگفتند. البته که قوماندانان و قوماندانی و پولیس همه ریشه در زبان انگلیسی دارند.

سال ۱۳۵۷ به نسبت نابسامانی اوضاع سیاسی کشور؛ مجبور به ترک وظیفه می‌گردد.

در جریان سال ۱۳۵۷ مثل دیگر هموطنانش، احساس مسوولیت کرده و راه مجاهدت را به پیش می‌گیرد که این امر باعث محبوس‌ی وی گردیده و مدت سه ماه را در زاویه تنگ و تاریک زندان سپری نموده که سرانجام به عنایت الهی از زندان‌رهایی یافته و در سال ۱۳۵۸ با شهادت و قهرمانی بی نظیر که داشت با همکاری چند تن از یارانش به تعداد چند میل سلاح مختلف النوع را به غنیمت گرفت و هجرت را بر قرار ترجیح داد و به دفاع از وطن جنگید و رزمید.

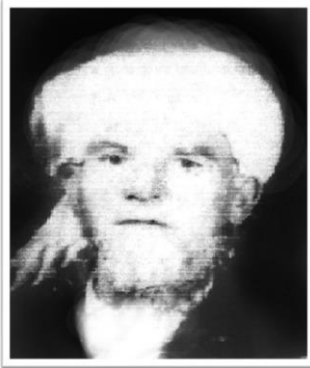
شهید تحویلدار عبدالاحد موحد در سال ۱۳۵۹ از طرف حلقه تنظیمی به سمت فرمانده جبهه سعد بن وقاص و فرمانده حوزه حیدر کرار رض انتخاب گردید وی تنها فرمانده جبهه نبود، بلکه فرمانده جهاد برای سنگر نشینان بود که از عزت و حیثیت انسانی خویش دفاع مینمودند. شایان ذکر است که شهید تحویلدار عبدالاحد موحد یکی از فرماندهان کلیدی حزب جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت غور بود که با تأثر این حزب در حال حاضر فقط به کام چند شخصیت می‌چرخد که به فکر برآورده شدن، منافع شخصی خود هستند.

موصوف دو مرتبه ازدواج نموده است که ثمره ازدواج اولش ۴ پسر^{۱۶۰} و دو دختر و از ازدواج دومش کدام اولاد باقی نمانده است.

با درد و دریغ فراوان که به تاریخ ۲۵/۰۱/۱۳۶۵ با چند تن از یاران وفادارش در یک دسیسه ناجوان مردانه به درجه رفیع شهادت نایل آمدند و دارفنا را ترک و به دارالبقا پیوستند. روحشان شاد و یادشان گرامی باد^{۱۶۱}.

^{۱۶۰} عبدالحمید، عبدالمجید، محمد و امیر حمزه فرزندان عبدالاحد.

۶ - حیات نامه‌ی مرحوم الحاج ملا مصطفی غریقی



الحاج ملا مصطفی غریقی ولد محمد صدیق ۱۶۲ در سال ۱۳۱۴ هـ. ش در يك خانواده روحانی، متدین و دانش پرور به دهکده کندیوال که یکی از دهکده های به نام حوزه چغچران مرکز ولایت غور میباشد، به دنیا آمد.

وي تعليمات ابتدایی را نزد پدر خود آموخت و بعد در سال ۱۳۲۶ هـ. ش. در

مدارس دینی در روستاهای مختلف این ولایت بخاطر فراگیری هرچه بیشتر دانش مشغول گردید. در سال ۱۳۳۵ هـ. ش. وي برای ایفای وظیفه و مکلفیت عسکری روانه شهر باستانی هرات گردید و در آنجا امتحان ترخیصی خود را داده و نسبت به استعداد شایسته‌ی بی که داشت به درجه نخست نایل آمد. مرحوم غریقی بیشتر در حوزه دینی تخصص داشته است که این مساله سبب شده تا زمانیکه در قید حیات بودند مردمان زیادی جهت شفایابی و دعاخوانی به نزد وی مراجعه مینمودند. موصوف نسبت به مطالعه که در عرصه علوم دینی و اسلامی داشته است در بین مردم بیشتر مسایل تصوفی از قبیل پیر مریدی یا مرشدی نیز داشته

^{۱۶۱} . سوگ نوشت: گرچند برای همه میرهن و واضح است که حوادث سال ۱۳۶۵ هـ. ش. یکی در روستای کنار سم و دیگرش به خشنوی کندیوال از جمله حوادث المناک و تکان دهنده در تاریخ قبیله‌ی بی با عزت سلطانپار و خدایار بوده است. به خصوص حادثه‌ی کنارشم که عالمین و طراحانش تا حال با مکر و حيله - زبونی و سرافکنده‌گی بالای مردم حکومت میکنند، در قید حیات هستند. بنابر بعضی مسایل داخل قومی از ذکر نام شهدا و دسیسه سازان جلوگیری به عمل آمد ولی اینرا مطمئن هستیم که روزی درج تاریخ میگردد و این دژخیمان به سزای اعمال خویش میرسند.

^{۱۶۲} . نسب شناسی: ملا مصطفی فرزند محمد صدیق فرزند محمد ابراهیم فرزند نجات مشهور به

صاحب اختیار فرزند محمد عزیز بیك فرزند مهرباب بیك فرزند سلطانپار فرزند الله دوست باتور ...

است و این امر باعث میشود تا در بین مردم غور یک شخص سرشناس و مهربان معرفی گردد. نامبرده علاقمندی زیادی به پیشبرد دروس خویش داشته است، با تأسف که وفات پدر و مادرش - دلیل برای مقید ماندنش میگردد.

تجارب کاری:

۱. از سال ۱۳۶۸ الی ۱۳۷۰ ه.ش. به صفت رییس ولایتی حزب اسلامی در ولایت غور کار مینموده است. به اساس روایات فرزند بزرگش قبل از وی یک شخص به نام مولوی فضل‌الدین از ولسوالی تولک ولایت غور این سمت را به عهده داشته است.

۲. از سال ۱۳۶۹ ه.ش الی ۱۳۷۳ ه.ش. بحیث رییس ارشاد حج و اوقاف ولایت غور ایفای وظیفه نموده است.

۳. از سال ۱۳۸۱ ه.ش. الی ۱۳۸۵ ه.ش. به صفت استاد در لیسه سلطان رضیه غوری انجام وظیفه نموده است.

۴. از سال ۱۳۸۵ ه.ش. الی ۱۳۸۸ ه.ش. بحیث استاد به مکتب متوسطه کندیوال که حالا به لیسه ارتقا نموده است انجام وظیفه داده است.

تالیفات:

۱. سلطان انبیا یک ستاره قطبی برای بشریت (مجموعه شعری)

۲. ضججه و ناله قلم (مجموعه شعری)

مرحوم غریقی دو مرتبه ازدواج نموده است که از خانم اولی اش کدام اولاد باقی نمانده است و از ازدواج دومش دو پسر^{۱۳۳} و یک دختر باقی مانده است.

با درد و اندوه که موصوف صبح هنگام بعد از ادای نماز بامداد به تاریخ ۱۱ دلو ۱۳۸۸ به سن ۷۴ سالگی وفات نمود. در تکفین، تشییع و تدفین جنازه اش جمع کثیری از مردم حضور داشتند و در همان روز به دهکده یی اجدادی اش یعنی کندیوال به خاک سپرده شد. قال انا لله و انا الیه راجعون.

^{۱۳۳}. بازماندگان: ملا محمد ذبیر غریقی زاده و محمد کبیر فرزندان ملا مصطفی غریقی.

نمونه کلامش در کتاب "سلطان انبیا یک ستاره قطبی برای بشریت" ^{۱۶۴}:

الهی شرمسارم توبه توبه
ز کرداری که دارم توبه توبه
بدنیا من نکردم طاعت خوب
ز عصیان که دارم توبه توبه
به عدلت گر بگیری این غریقی
بدوزخ همجواریم توبه توبه
به فضلت امید جمع مومنان
برحمت انتظارم توبه توبه

نمونه کلامش در کتاب "ضجّه و ناله قلم" ^{۱۶۵}:

بنام خداوند هر دو جهان
ایجادگر ارض و سما و زمان
سما در هوا بی ستون استوار
جبال و حجر بر زمینش قرار
نبات شجر هر کجای رنگ رنگ
معطر جهانش ز گل ها قشنگ
زینت داده است آسمان را ز نجوم
گریزان ز نجوم شیاطین رجوم
نزول از آسمان آب فرود آورید
حیات زمین را فزود آورید

^{۱۶۴}. سلطان انبیا یک ستاره قطبی برای بشریت، صص ۸۱ - ۸۲.

^{۱۶۵}. زجه [ضجّه] و ناله قلم، ص ۷.

محمد شد خاتم الانبیا
بگردیده هم رهبر و هم رهنما
ز طفلیش بگردید عالم وجود
وجودش بود قبل آدم وجود
پس از حمد الله درود بر رسول
بیایم سر مقصدم در فعول

۷ - معرفی نامه یی میرزا محمد ابراهیم صدیقی^{۱۶۶}!



محمد ابراهیم متخلص به
صدیقی فرزند مرحوم ملا ابوبکر
فرزند محمد صدیق در سال ۱۳۳۲
ه.ش. در یک خانواده متدین،
روحانی و دانش پرور در دهکده
کندیوال - مهد پرورش قبیله سلطانیار
متولد گردیده و در سال ۱۳۳۹
ه.ش. تعلیمات اولیه را در خانه نزد

پدر مرحوم و کاکای مرحومی خود ملا مصطفی عریقی فراگرفته است. سپس
روانه مکتب ابتداییه کاسی گردیده که در حال حاضر این مکتب به لیسه
سلطان شهاب الدین غوری ارتقا و تغییر نام یافته است، شامل و صنوف
ابتداییه و متوسطه را در آن مکتب تکمیل نموده است.

با ختم صنوف ششم و هفتم به لیسه امیر محمد سوری که اکنون به نام لیسه
سلطان علاوالدین غوری تغییر نام یافته شامل و الی صنف دوازدهم را درین لیسه
درس خوانده و به سویه بکلوریا ازین مکان آموزشی فراغت حاصل نموده است. در
جریان تحصیل چونکه پدر مرحومی شان عشق و علاقه خاصی در آوازخوانی و

^{۱۶۶}. به همکاری خود میرزا محمد ابراهیم صدیقی.

تحریر کتب داشتند، صدیقی نیز درین مسیر عشق و علاقه پیدا میکند و به سرودن شعر و آوازخوانی روی می‌آورد. شایان ذکر است که دروس علوم دینی چون: صرف، نحو و فقه را در نزد شخصیت مشهور و صوفی معروف سرزمین غور مرحوم حاجی خلیفه ملا محمد حیدر در دهکده الندر فرا گرفته است. طبق شرایط و زمان خدمت عسکری را گذرانده و در سربازی بعد از خدمت ترخیص عسکری را نیز گرفته است.

تجارب کاری:

۱. در دوران حکومت شاهی محمد ظاهر شاه برای اولین بار در سال ۱۳۵۵ به صفت مامور در اداره زراعت و مالداري غور تقرر حاصل نموده و الی سال ۱۳۵۷ به این اداره ایفای وظیفه نموده است.

۲. از سال ۱۳۵۷ الی سال ۱۳۶۷ به صفت محرر و مامور تالیست به ریاست محاکم غور.

۳. از سال ۱۳۶۷ الی سال ۱۳۸۰ به صفت ۰۰۰۰ به آمریت سیاسی و پیژند فرماندهی پولیس غور.

۴. از سال ۱۳۸۰ الی سال ۱۳۸۴ به صفت مامور و خبرنگار به اداره رادیو تلویزیون ملی غور.

۵. از سال ۱۳۸۴ الی سال ۱۳۹۰ به صفت معاون به اداره نفت و گاز غور.

۶. از سال ۱۳۹۰ الی سال ۱۳۹۲ مجدداً به صفت مامور فوق رتبه به اداره رادیو تلویزیون ملی غور ایفای وظیفه نموده است.

در نهایت محمد ابراهیم صدیقی بعد از ۳۸ سال خدمت به صفت مامور مافوق رتبه در سال ۱۳۹۲ بازنشسته (تقاعد) نموده و در حال حاضر به اساس علاقه خودش و توانایی نوشتاری که دارد به حیث عریضه نویس در شهر چغچران به کنار دیگر مامورین متقاعد مشغول خدمت و کسب معیشت می‌باشد.

صدیقی در کنار توانایی نوشتاری که دارد، در سرودن شعر، دکلمه شعر نیز توانمند میباشد. از جمله صنایع و فنون که ایشان در آن آشنایی و بلدیت دارند، ساعت سازی، رادیوسازی و بعضی فنون دیگر همچنین تخصص دارد. سروده

های که در طی سالیان متمادی تحریر و یادداشت کرده بود، کتابی ساخته و آن را بانقش‌ها و تصاویر زیبا مزین نموده که میخواست به عنوان یگانه آرزوی خود به چاپ برساند تا در سلک آثار فرهنگی جامعه ما ثبت گردد. با تاسف که در اثر حوادث شوم و دوره سربازی اش این مجموعه سروده‌ها از بین رفته و برخی از سروده‌های بعدی خود را جمع‌آوری نموده و در یک رساله تحت نام "اشک تنهایی" در پنجاه نسخه به قلم خویش نوشته و برای علاقمندان خود به صورت رایگان هدیه کرده است. نمونه‌ی سخن‌شعری اش ازین قرار است:

داروی درمان ملت راندانم درکجاست
یابه چنگال حوادث یابه بطن ازدهاست
آنچه شد در سرزمین مردخیز آریا
دایم‌آطوفان نابودیست یاکان بلاست
چون اجیران خوش فروشنده ملک خود با اجنبی
گر به چشمان اجانب بهتر از کان طلاست
فوج استعمار و اشغالگر بخاک و کشور است
سرنوشت و غیرت شان پایمال امیریکاست
آسمان حرمت از ابر قساوت نیلگون
سایه افگن بر سریر کلبه هرینواست
کشتی فرسوده میهن به امواج فساد
جمله سرگردان به بحر غم زدست ناخداست
عده در اوج ثروت غرق در فسق و فجور
دیگران با فقر و ذلت قامتی دایم دوتا است
حاکمان ب کفایت پای بند عیش و نوش
سرزمین و ملک افغان دایم‌اُکان جفاست
همنواباش ابن صدیق با گروهی مسلمین
بی تفاوت هر که ماندند از دین و سیاست

مجمع الجواهرات اثر سید محمد رفیق نادم زندگی نامه و نمونه کلام شعری صدیقی را به این شرح، بیان نموده است: «میرزا محمد ابراهیم صدیقی ولد ملا ابوبکر ولدیت محمد صدیق در سال سیزده سی و دو [-۱۳۳۲] در دهکده کندیوال مربوط چغچران مرکز ولایت غور در یک خانواده متدین چشم به جهان گشوده بعد از گذشت شش سال دوران طفولیت تا سال سیزده سی و نه [-۱۳۳۹] در حالیکه علوم ابتدایی دینی را در نزد پدر مرحومی خویش فراگرفته بود به مکتب ابتدائیه کاسی که فعلا به لیسه سلطان شهاب الدین ارتقا یافته است شامل شد و دوره تحصیلی خویش را مطابق به خواست زمان پیش برده:

شبی در کنج غم خانه بحالم یک نظر کردم
 ز کردار بدانندیشم بسی خوف و خطر کردم
 بگفتم ای دل غافل تو آخر در کجا هستی
 به امید نیکو کارم من از بدهم بدتر کردم
 بخود مغرور همی بودم به ایام جوانی من
 نه در دنیا نه در عقبا خدمت به پدر کردم
 نه طاعات خدا کردم نه یاد روز جزا کردم
 نیامد هرگز از دستم نیکوکاری به این دنیا
 به امید صفا گویم دو صد فتنه دیگر کردم
 بخود گفتم من از اولاد مسلمانم مسلمانم
 به زیر نام اسلامی هزاران خیر و شر کردم
 صدیقی گر همیخواهی شوی تورستگار آخر
 بشو ملحق براه حق ازین رازت خبر کردم ۱۶۷.

بخش چهارم

منابع آبی

طبق معقوله محیطی که از سابق ها در بین مردم مرسوم است که: "آب مایع ی حیات است"، به این نتیجه میرسیم که نوشیدن یک جرعه آب برای انسان نیرو میبخشد و عطشش را مرفوع میکند. شُربِ مایعات چهره انسان را بشاش نموده و به صحتمندی انسان کمک میکند. طبق دیدگاه های طبی و صحتی نوشیدن یک پیاله آب نیم ساعت قبل از غذا و نیم ساعت بعد از غذا باعث تقویت معده گردیده و از ضعیف شدن معده جلوگیری میکند و همچنین سیستم هاضمه را نیز تقویت میبخشد. دانشمندان علوم طبیعی آب ها را به انواع مختلف تقسیم کرده اند که بیشتر آنها به تقسیم چهارگانه بی آب ها توافق کرده اند و این تقسیم بندی عبارت اند از:

۱. آب دریا ها

۲. آب چاه ها

۳. آب چشمه ها

۱ - آب بحرها

دریا^{۱۶۸}: در دهکده کنديوال دریايي بزرگ و کلان وجود ندارد و ساکنين دهن کنديوال متصل به دریا خروشان هريرود می‌باشند. در کنديوال رود کوچک وجود دارد که این رود کوچک از چشمه سارهای بند باین سرچشمه میگیرد و به صورت اوسط ازینکه تنها در جریان بهار و تابستان به اثر باراندگی های زیاد به دریای هريرود میریزد، از آغاز الی انتها بیشتر از ۲۰ کیلو متر فاصله را طی مینماید.

رود واژه دری میباشد که به عربی آنرا نهر و شط گویند و معادل آن به زبان دری همان - دریا، دریاچه و آب روان است که به زبان عامه یی مردم ما "سای" گویند. در اصل گفته میتوانیم در کنديوال یک سای آبی وجود دارد که آبش در فصول مختلف سال روان میباشد. در میان مردم اما، رود بیشتر از دریا و نهر مروج است. به زبان انگلیسی رود^{۱۶۹} به تشدید "ر" سرک را گویند و این اصل گهگاهی متاسفانه در بین مردم شک و تردید را بوجود میآورد که شاید این واژه انگلیسی باشد، ولی چنین نیست. این نام در کتب معتبر تاریخی و به خصوص در نامگذاری دریاهاى مشهور افغانستان به ویژه دریاهاى ولایت غور مشهود و مذکور است، چون: هريرود (یعنی دریای هری)، مرغاب رود (دریای مرغاب) و فراهرود (دریای فراه) و ده ها دریای دیگر به رود شروع و یا ختم میشوند. خلاصه گفته میتوانیم که "رود" بر وزن "زود" به معنی دریا و نهر و "رُود" بر وزن "صوت" به معنی سرک میباشد که ریشه در زبان انگلیسی دارد.

۲ - رود کنديوال

این رود^{۱۷۰} از استقامت شمال سلسله جبال سیاه کوه و چشمه های این کوه از دو جر بنام های آب خارچه و سنگ زرد سرچشمه گرفته و به سمت دهکده کنديوال

^{۱۶۸}. River

^{۱۶۹}. Road.

^{۱۷۰}. رود: واژه دری میباشد که به معنی دریا است و آنرا به عربی نهر و شط نیز گویند. رود خانه، آب جاری فراوان نیز گویند.

ادامه میابد و از جمله اولین منابع آبی اهالی کندیوال همین آب رود میباشد. از وسط قریه که دو طرف این رود را زمین های زراعتی مردم تشکیل میدهد، میگذرد. از آب این رود مردم برای کشتزارها و زمین های زراعتی خود در فصل های بهار، تابستان و کشت های تیرماهی در فصل خزان استفاده مینمایند. آب دریاچه و یا رود کندیوال به طور دوامدار روان و فراوان نمیباشد. فقط در فصل بهار یعنی ماه های حمل، ثور و جوزا و تا نیمه یی فصل تابستان فقط تکافوی آبیاری زمین های زراعتی مردم را میکند که حتا بعضی سالها کشت و کار مردم به اثر کم آبی صدمه دیده و مردم از این ناحیه خسارمند میگردند. تنها در سال های که باراندگی و برفباری زیاد باشد، شاهد هستیم که برای مدت کوتاهی آب رود کندیوال به دریای خروشان "هریرود" میریزد ولی این فصل دیری نمیآید. رود: نهری که از جویبارهای متعدد تشکیل میشود^{۱۷۱}.

نمای تصویر رود کندیوال



۳ - چشمه سارها^{۱۷۲}

در دهکده کندیوال چشمه های آبی زیاد وجود دارد که یگانه منابع تمویل آب آشامیدنی مردمان این قریه، همین آب چشمه ها میباشند، از نگاه استفاده

^{۱۷۱} . فرهنگ فارسی دکتر محمد معین - زیر واژه "رود".

^{۱۷۲} . Spring.

به گشتزارها میتوان، چشمه‌ها را دومین منابع آبی این ده نامید. آب‌های چشمه‌ها و چاه‌ها بسیار طبیعی و پاک میباشند، چونکه از رحمت باران و برف به وجود میآیند و استفاده‌ی آب‌های شیرین‌خواه از چشمه‌ها باشد و یا از چاه برای صحت انسان مضر نمیباشد. چشمه‌های که درین قریه وجود دارند، دارای دو گونه آب (شور و شیرین) بوده که قرار ذیل توضیح داده میشود، لازم است یادآوری گردد که نامبردن و ردیف بندی چشمه‌ها از جنوب به شمال یعنی از سمت بالایی بند بایان الی آخرین چشمه کندیوال که چشمه ته تیل میباشند؛ انجام شده است:

۱. چشمه قتقی: این چشمه در بلندای بند بایان واقع است که استفاده از آب آن برای مردم، بنابر دوری آن میسر نیست. این آب بالای زمین‌های زراعتی ساکنین این قریه سرازیر شده و یکی از منابع تشکیل دهنده رود کندیوال میباشند. آب این چشمه شیرین و گوارا میباشند. در جریان بهار سرد و در جریان زمستان مایل به گرمی است. به اساس چشم دید ما، آب این چشمه به صورت نورمال و همزمان؛ از زمین به گونه‌ی بیرون میاید که مانند ریزش باران که هنگام باریدن به زمین، یک نوع موج کوچک را ایجاد میکند، بوجود میآورد. راجع به وجه تسمیه آن با معنایی این واژه (قطقطی) لغت نامه دهخدا چنین معلومات را در دست میدهد، قطقط: ریزه‌ترین باران، یا باران پیوسته، بزرگ قطره، پیای بارنده، یا تگرگ، یا تگرگ ریزه^{۱۷۳}.

۲. چشمه آب خارچه: این چشمه به قسمت شرق سرک عمومی کندیوال موقعیت دارد که به دل بند بایان واقع است. زمین‌های اطراف آن مربوط به الحاج محمد معصوم خان فرزند مرحوم الحاج آقا محمد بوده است و در جریان سال ۱۳۸۹ توسط موسسه بین‌المللی سی آر اس بررسی و به حمایت مالی این دفتر خیریه از همین چشمه نلدوانی صورت گرفته است. طول نل

^{۱۷۳}. ر.ک به لغت نامه دهخدا - زیر واژه "قطقط".

عمومی این پروژه از آب خارچه الی محل ته تیل که در انجام قریه واقع است ۱۵ کیلو متر میباشد. مخزن عمومی آب آشامیدنی نل ها به تپه زیر کوتل ارباب عبدالصمد میباشد که عمق آن ۲ متر، طول آن ۴ متر و عرض آن نیز ۴ متر میباشد.

۳. چشمه سنگ زرد: این چشمه در بین اراضی مرحوم محمد امان ولد محمد عثمان ولد محمد یوسف جا افتاده است که به مرور زمان به اساس تقسیم نمودن ورثه؛ قسمت عظیم این زمین که سمت های شمال، شرق و غرب آن مربوط به عبدالظاهر ولد نصرالله میباشد و فقط قسمت جنوب آن مربوط به ملا احمد شاه ولد محمد الله ولد محمد عثمان ولد محمد یوسف میباشد. بنحاطریکه این چشمه در قسمت های بالایی بند بایان موقعیت دارد و زمین آن صخره یی میباشد و این سنگ ها دارای رنگ های زرد میباشدند، به این نام مسما شده است. در اطراف این چشمه سه چشمه فرعی دیگر نیز وجود دارد که به نام های چشمه گاش، چشمه کجک راه و چشمه سرجر مسجد یاد میشوند.

۴. چشمه تیلک^{۱۷۴}: این چشمه در قسمت غربی بند بایان واقع است (به سمت غرب سرک عمومی که با عبور از آن به بند بایان و روستاهای پشت بند میتوان دست یافت، واقع شده است). زمین های اطراف آن چمنزار و مرغزار

^{۱۷۴}. چشمه تیلک /نگاو تیلک/تیل قدم: این موقعیت ساحه یی وسیع دارد. به اساس نقل و قول بزرگ سالان، قدیمی ترین نام چشمه تیلک یا نگاو تیلک - تیل قدم بوده است. با تلاش زیاد دریافتیم که شخصی به نام "قدم" سالیان گذشته درینجا زندگی مینموده است و از وی یک پسر به نام علم باقیمانده بوده است. اما شاید به اساس کدام مشکل و یا نزاکت داخلی وی مهاجر و بیجا شده و واریتیش فعلا به قریه یی شب شدگی در مربوطات بره خانه به سمت غرب مرکز ولایت زندگی میکنند. از قدم یک پسر به نام علم و از علم دو پسر به نام های اکرم و ملهم باقیمانده است و از اکرم یک پسر به نام عبدالغفور و از ملهم دو پسر به نام های محمد امین و غلام حسن باقیمانده است که همین اکنون به قریه مزبور (شب شدگی) زندگی مینمایند. تحقیقات را که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که مرحوم خلیفه محمد افضل یک تن از بزرگان آن محل به بزرگان شان زمین و جای داده و حالا شدند، سکنه یی "شب شدگی".

میباشد. در موسوم بهار مردم جهت تفریح و سیاحت به آنجا میروند و آب آن زیاد، صاف و شیرین میباشد. این چشمه از سمت شمال متصل به زمین های میرزا محمد ابراهیم صدیقی و تحویلدار عید گل میباشد، طرف جنوب کوه عام میباشد که قابل شخم نیست، شرق آن زمین های میرزا محمد ابراهیم و برادرانش و غرب آن مربوط به زمین های تحویلدار عید گل میباشد. درین موقعیت به تعداد ۳ تیل آب وجود دارد. بروی همین دلیل است که به نام "چشمه تیلک" مسما شده است.

۵. چشمه شکمبه غالک: چشمه های تیلک و شکمبه غالک به یک مسیر و به سمت غرب شاهراه کندیوال که از بند بایان عبور میکند واقع اند و در بین مردم محل رسم براینست که هنگام ذبح گوسفند ویا گاو - شکمبه های شان را به یک محل گوشه از محل سکونی میبرند و پاک میمانند. بروی همین ملحوظ و بخاطریکه یکی از جاه های که مردم در سال های سابق به بیلاق میرفته اند همین مکان بوده است و این چشمه به همان نام مسما است. زمین های سمت شرق، شمال و جنوب این چشمه متعلق به حاجی محمد یوسف فرزند ارباب محمد حکیم میباشد که در مجموع این اراضی را به نام اراضی اولاد عبدالواحد یاد میکنند و زمین های سمت غرب آن به باشندگان دهکده اخته خانه تعلق دارد. در جریان سال ۱۳۹۶ ه.ش. مردمان وطندوست کندیوال جهت ارایه خدمات شهری توانستند که ازین چشمه برای باشندگان شهر چغچران یعنی نواحی پشته عیدگاه، غرب فامیلی ها، دهن کندیوال، خانه های پشت گدام دولتی و گنج بازار سابق آبیاری نمایند. ازین پروژه الی اکنون به صورت تخمینی به تعداد ۶۰۰ خانواده مستفید شده اند که احتمال افزایش در سال های آینده می رود، طول عمومی پپ های این پروژه از ابتدا الی انتها ۴۲ کیلو متر میباشد و مخزن عمومی آب این پروژه به تپه بالای عیدگاه موقعیت دارد که این مخزن به عمق ۴ متر، طول ۱۶ متر و عرض ۴ متر به صورت پخته و اساسی اعمار شده است.

۶. چشمه غار شگون‌ها: درینجا شگون^{۱۷۵} زیاد دیده میشود که بخاطر پنهان کردن خود، غال های را حفر کرده اند و مردم دهقان کار مدعی اند که در زمان های قدیم "خرس" نیز درینجا دیده میشده ولی فعلا این حیوان وحشی دیده نمیشود. این چشمه خوب آب دارد و به تمام فصول سال آب آن خشک نمیشود.

۷. چشمه دهن جر مسجد: سابق ها مردم محل که به بیلاق میرفته اند درینجا خیمه های خود را برپا میکرده اند بخاطریکه این موقعیت پشته اش هموار و صاف میباشد. تا حالا نیز مخروبه های مسجد قابل دید است به روی همین دلیل است که این چشمه و جر به نام "جر مسجد" مسما شده است. شمال و شرق آن سنگ زرد، جنوب اَلُنَجک و غرب آن آب خارچه واقع است. زمین ها اطراف این چشمه مربوط به مرحومین امان الله و میرزا نصرالله که برادران بودند، میباشد. این چشمه کم آب بوده و خیلی قابل استفاده نمیباشد.

^{۱۷۵}. شگون: به گویش های عامیانه شگون گویند ولی اصل ادبی آن سیخول است. حیوانیست سگ مانند که پر و بال دارد و نوعیت پاهایش به گونه گوسفند میباشد ولی پرواز کرده نمیتواند و دارای شکل و هیكل نامیمون است و دارای موهای بلند نیز است. حین که خواسته باشد بالای انسان حمله نماید بالهایش دارای تیرهای میباشد که میتواند به اداره خود بالای هدفش رها نماید. حتا، میتواند که حیوانات دیگر مثل سگ را به راحتی اگر کشته نتواند به وسیله تیرهایش شدیداً زخمی کند. این نوع حیوان خیلی مضر بوده و به خصوص کشت و کار مردم را صدمه میزند. کچالو و گندم را هم خورده و هم از بین میبرد و بروی همین ملحوظ است که از وی به نام فال بد و شگون بد یاد میکنند. شگون را در فرهنگ ها: سیخول و سیخور، تَشی، تیغی و سَغُر یا سَغَر نیز گویند. در بعضی منابع سیخول و سیخور را دری، تیغی را عربی، تَشی را مازندرانی و سَغُر را بلوچی گفته اند. در لغت نامه دهخدا این حیوان را چنین تعریف نموده است: سیخول - خارپشت کلانی را گویند که خارهای ابلق دارد و مانند تیر اندازد. جانوری باشد که بر اندامش خارهای ابلق مثل دوک بود، چون کسی قصد گرفتن آن کند اندام خود را چنان فشارد که آن خارها از بدن پریدن نماید و آنرا تَشی گویند. رجوع به جوجه تیغی، قنفذ، خارپشت، سگر، سگرنه، چوله، سغر و اسغر شود.

۸. چشمه ته گردنه: این چشمه در قسمت آخر پشته کوتل و شروع بند بایان که به نام کوتل ته گردنه یاد میشود واقع است. اراضی اطراف این چشمه از سمت شرق و جنوب متعلق به عبدالقادر ولد عبدالمومین ولد محمد عزیز، سمت غرب و شمال مربوط به اراضی حاجی محمد معصوم خان فرزند آقا محمد ولد محمد عظیم میباشد. این چشمه یکی از بزرگترین چشمه های است که رود یا سای کنديوال را همیشه فعال نگه میدارد.

۹. چشمه جریگک: درینجا دره یی برعلف و خوبی است که به اثر موجودیت یک نوع علف خاری به نام "جیره خار" به این نام مسما شده است. این چشمه خیلی پرآب نیست اما، آب آن شیرین میباشد. این دره و چشمه از جمله اماکن دیدنی و تفریحی کنديوال به شمار میرود.

۱۰. چشمه قشلاق مراد: این چشمه در محل قشلاق مراد موقعیت دارد و یکی از چشمه های پرآب این قریه میباشد. مردم محل از آب این چشمه برای آشامیدن استفاده می نمایند. این چشمه در کنار رود کنديوال موقعیت دارد. آب آن صاف، شیرین و خوش طعم میباشد.

۱۱. چشمه بری او (بری آب): به اساس روایات مردم محل و زارعین، آب این چشمه همیشه روان و فراوان است به روی همین خاطر است که به نام بحر او (بحر آب) که به تلفظ محلی به نام "بری او یا بری آب" میگویند، یاد میشود. این چشمه در قسمت غرب محل بابا قلی واقع است.

۱۲. چشمه سیاه خاک: این چشمه در قسمت جنوب مکتب لیسه کنديوال و در کنار رود کنديوال موقعیت دارد که اراضی اطراف آن متعلق به وارثین شهید خلیفه عبدالغیاث میباشد. بخاطریکه زمین های اطراف آن سیاه رنگ هستند، به همین دلیل است که به نام "چشمه سیاه خاک" مشهور شده است. این چشمه دارای آب شیرین و وافر میباشد که از قدیم الایام الی اکنون مردم محل از آن بخاطر شرب و دیگر امورات خویش استفاده میکنند. اما، متأسفانه در مورد حفاظت آن توجه صورت نگرفته و هیچگونه دیوار محافظوی

در اطراف آن ساخته نشده است. همین اکنون فعال، پرآب و قابل استفاده می باشد.

۱۳. چشمه تیل سوخته: این چشمه به طرف غرب محل غیب الله در روستای کندیوال موقعیت دارد. آب این چشمه از ماه سرطان شروع الی آغاز فصل زمستان یعنی ماه جدی و دلو روان و فراوان می باشد. بخاطریکه نیم حصه از سال آب آن خشک می باشد، شاید به همین دلیل است که به نام "چشمه تیل سوخته" مسما شده باشد. زمین های قسمت شمال آن مربوط به ابوالفضل ولد ابوبکر ولد عثمان، جنوب و شرق آن مربوط به مرحوم ملا خیر محمد ولد محمد رفیق، غرب آن مربوط به حاجی عبدالظاهر ولد نصرالله می باشد که به قول مردم عوام قبلا مربوط به تاج محمد ولد عبدالکریم بوده است که فرزند تاج محمد فعلا به تسرقی زندگی مینماید.

۱۴. چشمه چقورک: این چشمه به سمت شرق محل غیب الله و بالای اراضی الحاج عبدالقادر بیتاب فرزند مرحوم میرزا محمد اقبال واقع است. آب این چشمه شور و قابل شرب نیست و به اثر کم توجهی مردم وضعیت فعلی این چشمه خراب می باشد. یعنی که هیچگاهی ترمیم و پاک کاری نشده است. بخاطریکه موقعیت زمین های اینجا کمی گودال و چقور مانند است به این نام یاد میشود.

۱۵. چشمه مرده ها: این چشمه در سمت شرق محل غیب الله در نیم کیلومتری سمت شرق سرک عمومی واقع شده و از آب آن برای آشامیدن و آبیاری زمین های آبی استفاده صورت میگیرد. مردم و بزرگان محل روایت میکنند که در ایام سابق، هرگاهی که مرگ و میر درین ده رخ میداده است، از آب همین چشمه میت را میشسته اند که به همین نام مشهور شده است.

وجه تسمیه: به اساس نقل و قول های محیطی و مردمی در زمان های سابق که خانواده و ساکن درین قریه کم و محدود بوده است و هرازگاهی که

مرگ و میری صورت میگرفته است، میت را درین چشمه میشسته اند و یا از آب این چشمه برای شستسو و تکفین شخص فوت شده استفاده میکردند.

۱۶. چشمه نییک: این چشمه آبی در قسمت جنوبی محل جر نییک واقع است و به صورت تقریبی ازین محل دو کیلو متر فاصله دارد. اراضی سمت شمال آن مربوط به تحویلدار عیدگل و اراضی مربوط به شرق، غرب و جنوب آن مربوط به محمد حسن ولد غلام بای میباشد.

۱۷. چشمه نمک او (نمک آب): این چشمه در قسمت شمالی خره نمک آب (نسر نمک آب) موقعیت دارد. آب این چشمه به صورت قطع قابل شامیدن نیست و گهگاهی خانم ها برای نمک آب خمیر و پخت و پز از آن استفاده میکنند.

۱۸. چشمه ته تیل: این چشمه در کنار راه عمومی (سمت شرق سرک عمومی) قریه در محل ته تیل واقع است. آب این چشمه شور ولی در جریان بهار سرد و در جریان فصل زمستان مایل به گرمی میباشد. آب آن فراوان و در جریان سال ۱۳۹۴ توسط موسسه بین المللی ورلد ویزن ترمیم و سنگکاری شده است. ازین آب برای فعلا بیشتر به زمین های زراعتی استفاده میگردد و آخرین چشمه یی است که به رود کنديوال میریزد و یکی از منابع تمویل کننده آبی این رود میباشد. بنابر موجودیت نل های آبی ، حالا ازین چشمه برای شُرب کمتر استفاده صورت میگیرد. برای اینکه به ادامه کوه نمک آب موقعیت دارد، آب این چشمه شور میباشد.

۴ - چاه ها

سومین منابع آبی باشندگان کنديوال، استفاده از آب چاه میباشد. بخاطر اینکه کوه و معدن نمک به قسمت شمال و شمال شرق محل جر نییک واقع است، مناصفه آب این محل شور و نیمش نمکی میباشد و از نظر طبی آشامیدن آب شور باعث ایجاد اسهالات و خشکی پوست میگردد. بروی همین ملحوظ بعضی خانواده ها به گونه شخصی و یا به کمک نهادهای خیریه

چاه های عمیق و نیمه عمق را بالای اراضی خویش حفر کرده اند. آب محل های قشلاق مراد الی شیگتی و قسمت از غیب الله شیرین و بدون کدام حساسیت قابل شُرب میباشد ولی بنابر واقع شدن کوه نمک آب در وسط دهکده از محل جر نییک الی ته تیل ادامه یافته تا ساکنین دهن کندیوال، پشته عیدگاه، سیلابه کندیوال و گنج حیوانی^{۱۷۶} که بخش اعظمی جنوب دریای خروشان هریرود را شامل میشود، آب آن شور میباشد که خانواده های این مسیر به مشکلات و کمبود آب شیرین و مناسب آشامیدنی دچار اند. برای جلوگیری از دراز شدن بحث، در زیر از چهار چاه و یا کاریز آبی که توسط مردم محل و به هزینه خودشان برای رفع نیازمندیهای خود ساخته اند را به طور خلاصه معرفی میکنیم:

۱. چاه آب مرحوم میرزا عبدالغفور: عبدالغفور فرزند عبدالباقی^{۱۷۷} به تاریخ ۱۴ ماه جوزا ۱۳۹۴ وفات نموده است. واقع به پشته جرسرک و قسمت شرق سرک عمومی کندیوال چاه عمیق به عمق ۴۵ متر، دارای یک تونل به طول ۶ متر، قطر ۱/۲ متر و دارای ۹۰ راهزینه میباشد که طول عمومی راهزینه ها از سطح زمین الی پایین چاه ۷۰ متر امتداد دارد، حفر نموده است که از آب آن برای کشتزارهای خود استفاده مینماید. این چاه توسط دست و نیروی انسانی حفر و کندنکاری شده است که واقعا قابل تعجب میباشد.

^{۱۷۶} گنج حیوانی: بعضی آنرا گنج بازار نیز میگویند. پس از سقوط رژیم طالبان برای اولین بار مردم حیوانات اهلی خود را برای فروش به چغچران میآوردند که در قسمت ذخیره گاز دولتی از طریق شهرداری جای تعیین شده بود. به مرور زمان که این زمین ها استملاک و برای مردم فروخته ویا توزیع گردید، گنج بازار حیوانی ازین موقعیت به پشته عیدگاه منتقل گردید و برای فعلا گنج بازار حیوان در قسمت بلند پشته عیدگاه و متصل به کشتارگاه (مسلخ)، بالای زمین های مردم کندیوال واقع است (قبل از استملاک زمین های گنج بازار مربوط به حاجی وکیل محمد یعقوب و وارثینش بود).

^{۱۷۷} نسب شناسی: عبدالغفور فرزند عبدالباقی فرزند غلام فرزند آبی فرزند ملا محمد فرزند گلاب الدین فرزند رحمی فرزند محمود.....

۲. چاه آب ويا کاریز میرزا محمد ابراهيم صديقي: این کاریز به قسمت جنوب یعنی بلندی جر نیک واقع شده که توسط محمد ابراهيم صديقي بالای زمین های شخصی اش حفر گردیده است. تا سال های ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - به تعداد ۴ چاه آب درین موقعیت به شکل داخل هم یعنی تونل مانند حفر گردیده بود که نمونه اش ناپیدا بود ولی به اثر سرازیر شدن سیلاب های مخرب، این کاریزها از بین رفت. کاریز فعلی در جریان سال ۱۳۹۵ برای بار دوم توسط ماشین اسکواتور به طول ۲۰ متر، عرض ۱۵ متر و عمق ۶ متر حفر گردیده که دارای ۲ متر آب فراوان میباشد.

۳. چاه آب حاجی محمد طاهر حبیبی: واقع به محل غیب الله کنار سرک عمومی در داخل صحن حویلی محمد طاهر حبیبی میباشد که عمق این چاه ۲۵ متر میباشد از آب این چاه برای آبیاری نهال های مثمر و غیر مثمر خود استفاده می نمایند.

۴. چاه آب جان محمد خان: واقع است به زمین های زراعتی جان محمد خان در کنار لکه ظهراب طول این چاه در حدود ۲۶ متر میباشد از آب این چاه برای خوردن و آبیاری نهال های مثمر خود استفاده می کنند.

بخش پنجم

منابع طبیعی

انسان ها طبایع مختلف دارند و به همین اساس است که دانشمندان به خصوص چیزفهم های عرصه های جامعه شناسی، روانشناسی و علوم طبیعی انسان های شرقی را نسبت به انسان های غربی تندخود و تندمزاج معرفی کرده اند. انسان با طبیعت انس میگیرد و اشیای طبیعی را نسبت به اشیای مصنوعی و خودساخته انسان ها بیشتر دوست دارد.

هیچ محیط و منطقه بی عاری از منابع طبیعی نمیباشد. حالا اگر درست بنگریم، آب، یکی از مهمترین منابع طبیعی به شمار میرود. ولی بخاطر جلوگیری از حاشیه روی برای اینکه بحث ما تنها منابع طبیعی دهکده کندیوال مییاشد، به چگونگی آن میپردازیم.

بلی، کندیوال هممانند دیگر مناطق و نقاط غور خالی از منابع و ذخایر طبیعی نمیباشد. به اساس تجربه و مطالعات اجتماعی که انجام شده است، در کندیوال سه کان ویا معدن طبیعی به شرح ذیل وجود دارد:

۱ - كان ويا معدن نمك

كان يا معدن نمك درين قريه وجود دارد. به سمت شرق و وسط قريه كوه بزرگ به نام خره يی نمك آب (كوه نمك آب) و به گويش های محلی به آن "خره يی نمك او" گويند، واقع شده كه مردم محل از چشمه يی نمکی آن به امورات روزمره خويش استفاده مينمايند و يگانه راه جلوگیری از خريد نمك برای خانواده های فقير و تهيدست ميباشد. اگر دولت مرکزی و محلی درين مورد بذل توجه فرمايند، استخراج اين كان نمك هم برای ملت و هم برای دولت پيداوار هنگفتی دارد. از اثر كوه نمك آب است كه اراضی متصل به آن، الی تحت شهر چغچران و دريای هريرود از حدود شمالی، غرب فامیلی ها الی کوتل آقا باي ۱۷۸ و زمين های مربوط به گدام و ذخيره گاز دولتی آب و زمين آن شور ميباشند.

۲ - معدن گاز

طبق برداشت های مردم محل در مربوطات اين قريه معدن گاز نیز وجود دارد. در سمت شمال غربی محل جر نييك، در مربوطات شرق محل غيب الله و در سمت غرب چشمه معدن نمك در زمين های زراعتی مربوط به مرحوم ميرزا محمد اعلم خان و الحجاج تحويلدار عيد گل خان، معدن گاز وجود دارد. به تاريخ ۲۳ جوزا ۱۳۷۹ چند تن مردم محل حين حفر چاه، توسط گاز مسموم شدند. وقتيکه افراد مسموم شده را به شفاخانه ولايتی غور منتقل دادند، پزشكان صحتی از گاز گرفتی شان تايبید نمودند. همچنين آبی كه

^{۱۷۸}. کوتل آقا باي: آخرين نقطه يی غرب فامیلی ها واقع به غرب شهر چغچران كه حالا در آنجا تانك تيل آریا ساخته شده است را به نام کوتل آقا باي ياد ميکنند. متاسفانه به اثر تلاش زياد نتوانستيم دريايم كه اين شخصيت "آقا باي" کی بوده است ولی همين کوتل كه راه عمومی هرات - غور ميباشد به نام وی مسما است.

ازین ناحیه بیرون میآید علاوه بر شور و نمکی بودن، مایل به صفتی و تندی میباشد که همانا تاییدی دیگری بر موجودیت گاز مایع میباشد.

۳ - معدن خاک سفید (گچ طبیعی)

در مربوطات محل جر نیک و پیوسته به خره یی نمک آب، معدن خاک سفید که در میان مردم به گچ طبیعی مشهور است، وجود دارد. مثل دیگر نقاط غور، در سال های قبل خانم ها بخاطر تزیین بخشیدن به منازل خویش به خصوص روزهای عید، سال نو (نوروز) و دیگر محافل خوشی ازین خاک ها استفاده مینمودند، که این کنش شان به نام "گل آبه" مشهور بود. گرچه این نوع تزیین و تدبیر منازل را نمیتوان تنها به کندیوال منوط دانست، بلکه در تمام نقاط غور مرسوم است. حالا که مردم متمدن شده اند و از گچ و دیگر مسایل ساختمانی استفاده مینمایند، حرف جداست. اما در اصل حالا نیز خانواده های نادار و تهیدست به این فرهنگ دیرینه ادامه میدهند.

بخش ششم

اماکن تاریخی و مغاره‌های قدیمی

اگر درست ریشه یابی صورت گیرد دهکده یی به نام "کندیوال" باستانی و تاریخی میباشد. به طور قطع تا حال کسی یاد نداده است که اسم کندیوال در اوایل دیگر چیزی بوده و حالا کندیوال شده باشد. باوجود این هم، بعضی اماکن به خصوص مغاره های طبیعی در مربوطات اراضی مردم کندیوال موجود است که به شرح ذیل آنها را نام میبریم:

مغاره‌ها

۱. غار تاریکک^{۱۷۹} (غال تاریکک): این غار به طرف غرب محل غیب الله و سرک عمومی دهکده کندیوال و در ۲۰۰ متری مسجد جامع، نزدیک به مقبره (زیارت بابا ولی مست) موقعیت دارد. طول این غار، حدود ۲۵ متر میباشد که در زمان و هنگام جنگ و تهاجم بیگانگان مردم محل به

^{۱۷۹}. تاریکک: اسم تصغیر شده تاریک، مقابل روشن.

اینجا پناهبرده و بخاطر دفاع از تمامیت ارضی و حفظ نوامس ملی دهکده خود، مردم محل ازین غار منحصیث یگانه مکان امن و حصین استفاده می نمودند.

وجه تسمیه: یکی از جمله مغاره های تاریک و طولانی این قریه، همین غار تاریکک میباشد. بخاطریکه زیاد طولانی میباشد و نقطه آخر آن قابل دید نیست، به همین صورت آنرا غار تاریکک یا تاریک غال گویند.

۲. غار اولاد رضا^{۱۸۰} (غال اولاد رضا): این مغاره در ناحیه شمال غربی محل جر نییک در امتداد کوهی به نام "کوه چغل" موقعیت دارد. طول این غار (غال) به صورت تقریبی ۱۰ متر بوده و انسان میتواند بدون موانع داخل آن گردد.

وجه تسمیه: در سالیان گذشته شخصی به نام رضا فرزند ازبک فرزند [قلندر] به نزدیکی این غار خانه داشته و ازین مغاره برای نگهداری حیوانات خویش منحصیث طویله استفاده میکرده است. بعدا این غار به نام اولاده بی وی مسما شده است. گرچند این غار طبیعی و قدیمی است، اما با سعی بسیار نتوانستیم که نام های قدیمی آنرا دریابیم.

مقابر و آرامگاه‌های

افغانستان کشور اسلامی میباشد که به استثنای یک فیصد نفوس آن که متعلق به ملت و کیش هندو و سهک میباشدند، متباقی همه مسلمان های سختگیر و سنتی هستند. در بین مردم افغانستان رسوم و عنعنات مختلف مروج است که این سنت ها گاهی ستوده شدند و گاهی زدوده. غور هم که جزو از جغرافیای مرکزی و کوهستانی و تاریخی افغانستان به شمار میرود ازین مزایا و ارزش ها خالی نیست. تجارب دهه های اخیر نشان دادند که مردم غور بیشتر سنتی بوده و به رسوم و عنعنات ابا و اجداد خویش محکمر

^{۱۸۰}. نسب شناسی: رضا فرزند ازبک فرزند قلندر بوده است.

میباشند. همین سرخوردگی غوری‌ها بوده است که با تاسف نقاط مختلف این ولایت ناامن و مشغول منازعات و خشونت‌های سنتی، قبیله‌ای و خانوادگی میباشند.

در کنار اینکه مردم غور سنتی میباشند، همچنان دیگر مردم افغانستان گهی به گور عقیده میبندند و گهی هم به زور. از گور و قبرستان گهی به نام زیارت، گهی به نام مزار و حتا گاهی به نام روضه نیز نام میبرند. این عقیده‌ی صاف‌شان است که گهگاهی به زیارت‌های رفته و در آنجاها یا گوسفندی و یا دیگر شیئی صدقه و خیرات میکنند.

همین عقاید سنتی و قبایلی مردم غور بود که ما را واداشت تا در مورد مقابر و آرامگاه‌های که در دهکده کندیوال موجود است و مردم به آن بعضی اوقات دلمیبندند، شمه‌ی بی‌را در معرض مطالعه و بررسی قرار دهیم:

۱. **زیارت بابا ولی مست:** این آرامگاه که در بین مردم به زیارت بابا ولی مست مشهور و مشهود است، به سمت غربی محل غیب‌الله یعنی به صورت تقریبی یک کیلو متر دورتر از سرک عمومی کندیوال در بین گورستان این محل واقع میباشد که سرک فرعی قریه‌های کندیوال و اخته‌خانه از گوشه‌ی آن میگذرد. این مقبره را بعضی مردم به نام بابا ولی مست و بعضی به نام بابای مست یاد میکنند.

وجه تسمیه: طوریکه از نام آن پیداست، درین گور شخصی به نام بابا ولی که بیشتر شخص ژولیده پوش و ملنگ صفتی بوده است تعلق دارد. بعضی این شخصیت را روحانی، بعضی پیر و مرشد و عده‌ی بی‌هم‌آئرا عالم معرفی کرده‌اند.

دیدگاه‌های مردمی و محیطی در مورد زیارت بابا ولی مست:

۱. **اولین دیدگاه:** این زیارت یگانه زیارت است که از زمانه‌های سابق به این دهکده بوده است. مردم به خصوص زنان علائق خاص به این زیارت دارند. طوریکه از زبان یک شخص متنفذ شنیدیم، وی چنین حکایت نمود:

در زمان های بسیار سابق یک شخص به نام بابا قلی که این شخص زورمند بوده است برای افراد خود امر نموده تا این زیارت را باز نمایند. زمانیکه افرادش گور بابا ولی مست را گشودند، یک نوع علف به نام "نی" از زمین برآمده بین پنجه پایش و همین قسم آمده بالای رویش. از همین علف آب بیرون میشود بالای رویش میریزد، از همان لحاظ چون یک شخص عالم بوده است محبوبیت خاص خود را بین اهالی این دهکده پیدا کرده است. مردم محل بعد از باز نمودن گورش و دیدن این صحنه به حیرت فرورفته و صدقات زیادی را نثار میکنند که خدای نکرده به کدام بالای گرفتار نشوند.

۲. **دومین دیدگاه:** ثقات روایت میکنند که سده ها قبل یک شخص راکب به شتر با عبور از بند بایان به کندیوال میرسد و شترش به محله یی غیب الله - کندیوال زانو زده و دیگر بالا نمیشود و راکب آن که عبارت از "بابا ولی مست" بوده باشد درین هنگام بهمین مکان جان میدهد. پیروان و ملنگانش وی را به این موقعیت دفن میکنند.

بعضی از محاسن سفیدان محل و متنفذ قومی چنین دیدگاه دارند که از دیر زمانی هفت برادر ویا همسفر به نام های ۱. بابا ولی مست، ۲. خواجه بهاری، ۳. سید حسن، ۴. خواجه جهان نما، ۵. درویش همدم، ۶. یکه شهید و ۷. شیخ احمد که در اصل باشند یی شهر مزار شریف مرکز ولایت بلخ بوده اند، بنابر ملحوظاتی درین سرزمین مهاجر ویا مسافر شدند. همه یی این هفت برادر یا عالم بودند ویا مرشد، بالاخره همه درین سرزمین جان میدهند و این اشخاص قرار ذیل و مقابر شان به اماکن زیر میباشد:

۱. **زیارت بابا ولی مست:** همانگونه که در بالا تذکر داده شد، این زیارت به سمت غرب محل غیب الله در دهکده کندیوال واقع است. ↑

۲. زیارت خواجه بهاری^{۱۸۱}: این زیارت به دهکده بهاری واقع شده است و بروی همین لحاظ است که این قریه را بعضی‌ها بهاری و بعضی‌ها خواجه بهاری مینامند. خواجه بهاری در قسمت بالایی دهکده بهاری به سر کوهی بلندی دفن گردیده که از آن موقعیت میشود نمای کلی شهر چغچران را مشاهده کرد. برحسب نقل و قول از بزرگان قریه بهاری سفلی، زیارت خواجه بهاری در اصل دو زیارت است یعنی که دو برادر در یک منطقه مدفون گردیده‌اند و این دو شخص به گفته‌ی بزرگان که از قدیم الایام نقل شده است: خواجه بهاری از نوادگان دانیال پیامبر "ع" میباشند. روایت دیگر اینطور وجود دارد که اصل اینها هفت برادر بوده‌اند و هر کدام شان در جاهای جداگانه بخاک سپرده شده‌اند. همگی شان در ساحه ولایت غور میباشند که این هفت برادر دو ایشان در بهاری به نام‌های خواجه بهاری و خواجه سید حسن میباشند. به نقل قول از بزرگان قریه تا سال‌های ۱۳۷۰ الی ۱۳۷۵ در سمت شمال زیارت چشمه‌ی وجود داشته است که اگر مریض در آن چشمه طهارت میکرد مریضی اش شفا میافت. ولی برای فعلا آب چشمه خشک شده است تنها آثار چشمه و مرطوب بودن زمین تا کنون مشاهده میشود. روایت دیگری که به ارتباط کرامت این زیارت نقل گردیده است: اینکه تا قبل از سنه ۱۳۵۷ یعنی قبل از انقلاب اکثر مردم محل شاهد شنیدن صدای سنگین و مهیب بودند که به نام "توپ زیارت" مشهور بوده است؛ ولی در جریان انقلاب و بعد از آن کس شاهد چنین حالت نبوده است. موضوع دیگر اعتقاد راسخ که بین مردم محلی وجود داشته اینکه اکثر مردم وقت مریض

^{۱۸۱}. درین مورد از همکاری محترم قاری الله مدد احمدی فرزند الله داد فرزند غلام حیدر فرزند احمد فرزند رحمت الله فرزند آبل بیک فرزند ندر بیک فرزند [دولتیار] فرزند الله دوست باتور ... متمنی هستیم. [گرچند بعضی از بزرگان قوم به این دیدگاه اند که از دولتیار کدام پسری باقی نمانده است و تنها یک دختر باقی مانده است که با یکی از غلامان شجاع و دلیری دولتیار ازدواج نموده است. اما، دوستان شجره‌ی خویش را چنین پیوند داده است، موفق باشید].

ميشدند بخصوص امراض مثل دانه و امراض نادر که گاهی اوقات دامنگير بعضی ها ميگرديده است ميرفتند به زيارت دعا ميکردند و اکثر شاهد صحت يابی بعد از رفتن به زيارت ميباشند. اين مسایل باعث شد که از روستاهای همجوار و حتی از دهکده های دور دست بعضی مردم به همين عقیده به زيارت بيايند و تا کنون هم برخی اوقات يک تعداد اشخاص بخاطر همين عقیده به زيارت ميايند. درين مورد يگانه منبع که يافتيم کتاب "تذکره الشعراي غور" اثر عبدالقادر موحد رحيمي ميباشد که راجع به خواجه بهاری چنين تحقيق نموده است: « اسم محض ايشان معلوم نيست. مقبره به همين نام در قریه بهاری علیا که در ۱۵ کيلو متری جنوب غربی شهر چغچران مرکز ولايت غور موقعيت دارد زيارتگاه عموم است. نظر به گفته ثقات، در حدود دو صد سال پيش ازين در همان قریه درویشی شوریده حال که خالی از مقامات معنوی نبوده زندگی ميکرده از اين مرد فقير اثر منظومی باقی مانده است اما با جد و جهد که کردم بدست من نرسيد ترجيع بندی از او بر سر زبانهاست که اينک می آورم:

همی گوید بهاری چغچرانی	به توفیق خداوند جهانی
به نظم آرم تمام اولیارا	شَفیع آرم روان انییارا
خداوندا گناه من ثقیل است	صواب من قلیل اندر قلیل است ^{۱۸۲}
اگر جرم بود برگ درختان	بینشایی به ارواح بزرگان ^{۱۸۳}
خداوندا گناه بی حساب است	اگر لطف تو باشد کی عذابست؟
گناه من چو کوه های عظیم است	همیدانم که لطف او عمیم است
به حق آدم و شیث پیمبر	به حق نوح و ابراهیم آذر
به ابراهیم شد آتش گلستان	به امرش اسماعیل را کرده قربان

^{۱۸۲}. برای جلوگیری از طولانی شدن متن، از تکرار این بیت در لابلای این مثنوی خودداری شد.

^{۱۸۳}. برای جلوگیری از طولانی شدن متن، از تکرار این بیت در لابلای این مثنوی خودداری شد.

به حق آن مشقت های جرجیس
که گردید در درون حوت محبوس
به آب دیده یعقوب معیوب
به حق اشموعیل و ابن داوود
به حق حضرت اسحق و یحیی
به امرش انس و جن بودند و دیوان
محمد آن رسول هاشمی را
رسول هاشمی نامش محمد
به حق نام زیبای محمد
به حق لیل معراج محمد
زبان چون شکر بار محمد
به حق جمله القاب محمد
به حق جمله گی یار محمد
به حق ژنده پیل آن احمد جام
امام مذهب و هم ملت ماست
بگو خواجه بهالدین تو از دل
بهالدین او را نام و نشان است
خداوندت دهد راهی برایت
به حق خواجه نصر الدین یوسف
نگهداری ز فعل دیو پر مکر
به حق حضرت سلطان قتال
مکانش در نیشاپور معلست
به حق خواجه دشت یلانی
به حق فخر رازی پر ز انوار
بیاقی بزرگان هراتی

به حق آنکه فرمان برد ادیس
به حق رنج و زحمت های یونس
به حق جمله زحمت های ایوب
به حق ذکریا و حضرت لوط
به حق حضرت موسی و عیسی
به حق حضرت مهتر سلیمان
بیان سازم صفات آن نبی را
که جود و فضل و اکرامش محمد
به حق قد و بالای محمد
به حق نامه و تاج محمد
به حق چار تن یار محمد
به مسجد و به محراب محمد
به حق لطف و اقرار محمد
به حق حضرت سلطان بسطام
امام اعظم اما مذهب ماست
به هر جا کار تو گردد چو مشکل
به حق آنکه راس خواجهگان است
که تا آن مشکلت آسان نماید
به حق خواجه رکن الدین معروف
به حق خواجه زین الدین بوبکر
به حق خواجه بو احمد ابدال
به حق آنکه نامش فضل اعلاست
به حق خواجه گنج جهانی
به حق خواجه عبدالله انصار
به حق خواجه غلتان نباتی

به حق بقعه امام ششش نور
 به حق خواجه عبدالله نامش
 به حق خواجه عبدالله طاقی
 به حق آن سحر خیزان بستان
 هر آن مومن که این دعا بخواند
 به باقی بزرگان نیشاپور
 بود در منزل تولک مقامش
 موفق پیر دانای عراقی
 به حق جمله پیره‌های کهستان
 ز بهر هیچ حاجت در نماند»^{۱۸۴}

۳. **خواجه سید حسن:** به اساس تحقیق دریافتیم که خواجه سید حسن در دهن منارجام مربوط ولسوالی شهرک ولایت غور زندگی میکرده و به انجام مدفون است. درین مورد محترم استاد زمان الدین عباسی در اثر خویش به نام "عشقی از دامنه فیروزکوه یک قطعه شعری از ملا اقبال"^{۱۸۵} که یکی از مشاهیر و شعرای منطقه‌ی بی‌الله یار بوده است که در وصف سید حسن علیه الرحمه سروده است چنین می‌آورد:

معرفی سید حسن علیه الرحمه به شعر از ملا اقبال:

مرقدش فیض بخش فیض آثار
 غنچه‌ی باغ احمد مختار
 روضه اش در کنار رود هرات
 مثل تجری و تحتها الانهار
 باب شان سید علا الدین
 بود خوشبو لقب شده عطار
 والده شان بی بی منوچهره
 بنت آن نقش‌بند و شیخ کبار

^{۱۸۴}. تذکره الشعراى غور، عبدالقادر موحد رحیمی، صفحات ۴۳ - ۴۵.

^{۱۸۵}. نسب شناسی: ملا اقبال فرزند حاجی ملا محمد رحیم ولد میر خوشحال بن میر دولت بن امان الله مشهور به امان سلطان بن پاینده بن الله یار ابن علی دوست بهادر [باتور] ... «عشقی از دامنه فیروزکوه، صفحه ۳۶».

است سید حسن به اسم شریف
مولود آن عزیز شد به بخار
بعد از تحصیل علم حال و قال
رفت به پابوس سید ابرار
شب جمعه ز روضه ی نبوی
شد حوالت به مردم کوهسار
که ز غورات تا بدخشان را
خلق را در ره‌ی هدایت ار
بعد از آن اذن شد به امر حق
بهره ور شد از آن هزار هزار
تاریخ فوت آن جناب تعیین
بعد از هجرت ز هشتصد بشمار ۱۸۶.

۴. **زیارت جهانمای:** زیارت جهانمای (مشهور به جان نمای جان) در دهکده زرتلی در ۴۰ کیلومتری سمت جنوب شرق شهر چغچران واقع است. موقعیت اصلی آن به نام سربند کیچک یاد میشود. سمت شمال آن دهکده چپری، طرف شرق آن سِر منو و خرقل، طرف جنوب آن پهلوسنگ و سوی غرب آن دهکده های زرتلی واقع شده اند. بزرگان میگویند که این شخص به آن منطقه سکونت داشته و شخص مالدار بوده است. وقتی که دزدان و قطاع طریقان راهش را میگیرند، موصوف دعا میکند و اینکه بالاخره گوسفندان، سگ رمه و عصایش به سنگ مبدل شده اند. همین حالا علامات رمه، سگ و عصایش در آنجا به شکل سنگ مانند هویدا است. از کیچک الهی آنجا دو ساعت راه است، به سوار اسب و از قریه یی شاه نیاز زرتلی کمتر از یک ساعت پیاده راه است. پیاده شاید که چهار الی پنج ساعت راه باشد. از جمله

هفت زیارت که نام میبریم، فقط خواجه بهاری و جهان نمای در قسمت های بلندی مدفون اند که میشود ازین نقطه؛ همانطوریکه در قسمت خواجه بهاری ذکر کردیم یک قسمت اعظم از چغچران را به چشم سر مشاهده کرد.

۵. زیارت درویش همدم^{۱۸۷}: این زیارت را به زبان عامیانه "زیارت درویش اندم" نیز گویند. این زیارت در قریه یی تاریخی و مشهور "آهنگران" در ۲۵ کیلو متری سمت غرب شهر چغچران موقعیت دارد. به گفته ریش سفیدان و اهل خبره در زمان های سابق تقریباً ۱۰۰ الی ۱۵۰ سال قبل شخصی به نام خواجه درویش همدم که از ولد و لدیت و سکونت اصلی وی کدام اطلاع موثق و درست در دست نیست در روستای آهنگران در کنار دریای هریرود به تپه سنگی و نیمه خاکی خانه داشته است. بنابه نقل و قول از خودش، وی یکی از جمله ۷ خواجه یی میباشد که در ولایت متواری و پراکنده شده اند. موصوف در کنار تپه مذکور در ضمن که خانه داشته، یک خانه دیگر برای خیرات داشته که به نام "غلور" خانه یاد میشده است. وی غذای محلی و سردستی آماده ساخته و برای مسافرین و مساکین طعام میداده و همچنان روایات حاکی از آنست که حین عبور از دریای هریرود، بالای چادری یعنی پتوی خود نشسته و بدون خیس شدن از دریا عبور مینموده است. طبق روایات محلی و مردمی، ثمره زندگی وی یک دختر بوده که حین حیاتش وفات نموده و جسد دختر خویش را در همان تپه دفن کرده و بعد از وفاتش موصوف را نیز در همان تپه خاکی مدفون کرده اند. خداوند در همه حال داناتر است.

۶. خواجه شیخ احمد: در قسمت جنوب شهر چغچران هممرز با قریه های کندیوال در غرب، تله در شرق، قله گردک در شمال و کوه بند بایان

^{۱۸۷}. درین مورد لازم میدانیم که از محترم شراف الدین ملکزاده فرزند فیض الله فرزند محمد سرور فرزند عبدالملک فرزند خان محمد فرزند جان محمد فرزند [خان گلدی] فرزند ... اظهار تشکری نمایم.

در جنوب - قریه بی واقع است که به "شیخ المند" مشهور است. مردم محل گهی این روستا را شیخ المند، گهی شیخ هلمند و گاهی هم شیخ احمد میگویند. به اساس روایات مردمی و تتبعات که ما انجام دادیم، همین اکنون نیز قبرش در وسط قریه شیخ المند میباشد که به نزدیکی مسجد جامع شیخ المند میباشد. این شخص از جمله هفت صوفی یا عارف بوده است که به اساس نامالایمات های زندگی به سرزمین غور سرگردان شده و هرکدام به گوشه یی مدفون اند. موصوف شخصیت ژولیده پوش و غریب نواز بوده است که این نوع شخصیت در همه یی این شخصیت های که درین مبحث مذکور رفت، قابل باور است. آنچه را که ما درین فصل نگاهشتم و تحقیق نمودیم، همش تحقیقات میدانی بوده که از زبان های مردم محل، محاسن سفیدان و بزرگان قبایل نقل و قول شد و همین مساله است که این ده به نام وی مسما شده است. اما، در مسایل رسمی و صحبت های مردمی به "شیخ المند" مسما میباشد و کاربرد دارد. قابل یادآوری است که یک عده از مردم تصور میکنند که این شیخ از ولایت هلمند بوده است. بروی همین ملحوظات گهگاهی به ندرت به جای دهکده شیخ المند، "شیخ هلمند" میگویند. اما، آنچه که ما استدلال داریم، تاکید براینست که شیخ احمد صحیح تر و درستتر به نظر میآید. والله اعلم بالصواب.

۷. **یکه شهید:** تله یکی از دهکده های میباشد که در قسمت جنوب چغچران، در بین روستای شیخ المند از غرب، تسرقي از شرق، پوزه لیچ از شمال و سلسله کوه بند پایان از جنوب واقع شده است. به سمت شمال تله یعنی کنار راه عمومی که از تسرقي با عبور از تله، شیخ المند به کندیوال و دیگر روستاهای چون اخته خانه و بهاری ... میرسد، در بین دو تپه خاکی و جر سیلبرد یک قبرستان است که بعضی ها آنرا به نام "یکه شهید یا یک شهید" و عده یی هم آنرا "یکه خاک" میگویند، موجود است. چونکه در اطراف و اکنافش کدام قبرستانی دیگری نیست، به همین نام مسما شده است. این

زيارت به کنار لر^{۱۸۸} واقع شده که هميش سيلاب های زيادی در آنجا رخ ميدهد ولی تا حال کسی شاهد نبوده که اين قبرستان تنها را، تخریب ويا شکافته باشد. نارسیده به اين مقبره، مردم محل از قدیم الايام سنگ ها را به شکل نقطه گذاشته اند که اين را به گویش های محلی "سنگ چیل" گویند و نمایانگر اینست که درینجا بزرگ مردی خوابیده است. همانطوريکه از نامش هويداست، شاید که موصوف را کسی یا کسانی کشته باشند که به شهيد مسما شده است. با تفحص و خوض بسیار، نتوانستيم که نام اصلی و سلاله اش را دريابيم.

تذکر: بدبختانه، به اساس شایعات و بگو مگوهای که درین دهه های اخیر در بين مردم پخش و نشر شده بود که بعضی از مقابر و آرامگاه ها متعلق پادشاهانی اند، که تابوت های شان که مومیایی میباشد و گورهای شان دارای ذخایر و غنایم میباشد که انسان را از پا به اعلا ميرساند. بروی همین ملحوظ بعضی ازین اماکن مقدس و آستانه ها توسط عده یی از اشخاص و افراد بی برداشت حفر و کندنکاری شده اند و باز توسط افراد خبیث و محاسن سفیدان ترمیم گردیدند. که این کنندن و ویرانی مقابر برای عاملین این کار، عواقب بدی را به روایت مردمی در پی داشته اند.

^{۱۸۸}. لر: جوی باشد اعم از آنکه سيلاب کنده باشد یا آدمی (دهخدا).

بخش هفتم

کوه‌ها و دره‌ها

افغانستان کشور کوهستانی و محاط به خشکه میباشد. از جمله ۳۴ ولایت افغانستان که همه کوهستانی، صعب العبور هستند، درین میان ولایت غور که از جمله ولایات مرکزی آن میباشد نیز دارای کوه‌های بلند و رفیع، دره‌های بزرگ و منبع و دامن‌ها و تپه‌های خشک و خاکی میباشد. کندیوال منحیث یک دهکده نیز خالی ازین موجودات و ممیزات نیست. به استثنای اینکه کندیوال در بیخ بند بایان واقع شده و اینکه بند بایان متعلق به هیچ یک از قریجات غور به خصوص قریجات واحدهای اداری چون شهرک، دولینه، چغچران، دولتیار الی لعل نمیشد، با آنهم از جمله کوه‌های و دره‌های که در مربوطات کندیوال واقع اند به شرح زیر نام میریم:

کوه‌ها

۱. کوتل ارباب: طبق اظهارات وارثینش مرحوم ارباب عبدالصمد فرزند ارباب محمد رحیم^{۱۸۹} در سال ۱۳۷۹ یعنی روز اول عید سعید اضحی (عید سعید قربان^{۱۹۰}) وفات نموده است. ازینکه خانه‌ی موصوف در قسمت پایین این کوه واقع بوده و زمین‌های دامنه‌ی این کوه نیز متعلق به وی بوده، از همان لحاظ به نام وی مشهور است. این کوتل^{۱۹۱} در قسمت غربی قریه کندیوال در محل اولاد گل‌آغه (گل‌آغا) موقعیت دارد و اراضی اطراف آن نیز مربوط به مرحوم ارباب عبدالصمد می‌باشد.

۲. خره ویا کوتل نمک آب: این کوتل در بین محلات جرنیک و ته تیل موقعیت دارد یعنی در قسمت شمالی جرنیک و جنوبی ته تیل. بخاطر موجودیت کان نمک و چشمه نمکی به این نام مسما است. باشندگان محل به این باور هستند که درین کوه دیگر معادن نیز به احتمال زیاد وجود دارد. تمام اراضی اطراف آن مربوط به باشندگان کندیوال می‌باشد.

۳. کوتل غُذُق‌ها: این کوتل در قسمت غربی قریه کندیوال یعنی به نزدیکی زیارت بابا ولی مست و محل غیب الله موقعیت دارد. بخاطریکه زمین اطراف آن مرطوب و نمناک می‌باشد به این نام مسما است. تمام اراضی اطراف آن متعلق به مردم کندیوال می‌باشد. غُذُق به ضم غین و دال واژه غربی است به معنی زمین مربوط، زمین پرآب و نمناک می‌باشد^{۱۹۲}. تقریباً واژه‌های غُذُق، قم و جی به یک معنا می‌آیند یعنی که مترادف اند. چون غُذُق زمین تر و

^{۱۸۹}. نسب شناسی: عبدالصمد فرزند محمد رحیم فرزند محمد عزیز فرزند نجات مشهور به صاحب اختیار فرزند محمد عزیز فرزند مهرباب بیک فرزند سلطاننار فرزند الله دوست باتور ...

^{۱۹۰}. عید گوسفندکشان: به کتب کهن تاریخی از قبیل تاریخ بیهقی، طبقات ناصری، زین الاخبار گردیزی، تاریخی یمینی (عتبی) و ... به نام "عید گوسفندکشان" نیز یاد میشده است.

^{۱۹۱}. کوتل: کوتل واژه ترکی است به معنی کوه و تپه خاکی (فرهنگ فارسی معین).

^{۱۹۲}. رجوع کنید به لغت نامه دهخدا زیر واژه "غُذُق".

مرطوب را گویند، قم فرورفتن به زمین یا زمین فرورفته را گویند و همچنین جی جسته جسته راه رفتن را گوید. در محیط ما بیشتر زمین‌ها مربوط و نرم را قم و جی گویند، یعنی در آنجا انسان باید که سریعتر قدم بردارد در غیر آن فرو می‌رود به زمین و حتا گهگاهی حیوانات نیز به زمین‌های غدق و قم فرو می‌روند.

۴. کوتل تیل سوخته: این کوتل در قسمت جنوب غربی محل غیب‌الله واقع است. کوتل مزبور مرز بین دهکده کندیوال و اخته‌خانه می‌باشد که راه عبور و مرور مردم کندیوال به سمت اخته‌خانه و مردم اخته‌خانه که به سمت کندیوال می‌آیند از همین کوتل عبور می‌نمایند. اراضی اطراف سمت شرقی این کوتل مربوط مردم کندیوال و اراضی سمت غرب این کوتل متعلق به مردم قریه اخته‌خانه می‌باشد. در بیان و گفتار عامیانه مردم غور "تیل" به مخزن و ذخیره آب گفته می‌شود که به صورت بدوی و عادی آن توسط مردم ساخته می‌شود. یعنی به گونه‌ی محلی جلو آب را مسدود کرده تا ذخیره شود و برای امورات کشاورزی خویش استفاده می‌کنند. چون درین موقعیت ذخیره و یا تیل آبی است که در جریان تموس/تموز خشک می‌شود، بروی همین علت به این نام یاد می‌گردد.

۵. کوتل کج کجک راه: این موضوع را باید یادآور شد که بند بایان و یا سیاه کوه مشهور غور که این ولایت را به نام پسابند و پیشابند تقسیم کرده است متعلق به تمام غور و اراضی افغانستان می‌باشد. ولی، درین میان کوتل‌های است که تعلق به قریجات می‌گردد و اراضی آن متعلق به مردم همان دهات است. مثلاً، بایان چه که در قسمت پایانی بند بایان در قریه قلعه سرسنگ واقع است را نمیتوان که متعلق به غور و یا دیگر قریه‌ی دانست، بلکه زمین و نام آن تعلق به همان ده و روستا دارد. همین قسم است اراضی حصه‌های تیغه تیمور متعلق به آن قریه، بهاری متعلق به آن قریه و ... بهرحال، در مسیر گذر از کندیوال و عبور بند بایان یک کوتل واقع است به نام

"کج کجک راه" و اراضی سمت غرب آن متعلق به مرحوم حاجی وکیل محمد یعقوب و دیگر نواحی اش نیز از مردم کندیوال میباشد. بنابر، موجودیت راه ماریچچ مانند، این کوتل و راه آن به نام "کج کجک راه" در بین مردم نامزد زبان ها است.

۶. کوتل آب خارچه: این کوتل در قسمت جنوب شرقی بند بایان و قریه

کندیوال واقع است. آب خارچه را به دو دلیل به این نام یاد میکنند:

اول: آب خارچه: خار گیاهی است دارای نوک تیز و چه پسوند است به معنای خورد و ناچیز که ازین موقعیت چندین شله یی آب خورد و بزرگ یکجا شده و رود کندیوال را تشکیل میدهند. همچنین "چه" از جمله پسوند های منفی ساز است که معنای بزرگ را کوچک میسازد. مثلا: باغ+چه = باغچه. بازی+چه=بازیچه، کتاب+چه = کتابچه.

دوم: آب خارچه: درینجا به استثنای موجودیت آب و چشمه های متعدد، گلپای خار مانند و اقسام مختلف خارهای طبیعی وجود دارد که برای علوفه حیوانات استفاده میکنند. از قبیل: خار شتری، خار گاوک، خار کفچی و ده ها خار به این نام. چون این آب ازین مسیر عبور میکند به این نام مسما شده است.

۷. کوتل شورابک: این کوتل خیلی بزرگ و کلان نیست. فقط در بین

مردم محل به نام کوتل به حساب میآید در صورتیکه تنها یک تپه خاکی است و بخاطر موجودیت خاک و آب شور به این نام مسما است. باگذر ازین تپه خاکی مردم کندیوال به شیخ المند میروند و اراضی اطراف و اکناف آن متعلق به مردم کندیوال میباشد. شورابک = شور+آب+ک (تغصیر). یعنی جایی که آب های شور وجود دارد.

۸. کوتل قبرستان ها: این کوتل نه چندان رفیع بلکه کوتل خاکی بوده که

در سمت غرب محل غیب الله واقع میباشد. زمین های چهار اطراف آن متعلق به مرحومین میرزا نصرالله، امان الله و محمد امان میباشد که برای فعلا

نیز وارثین شان ازین اراضی استفاده مینمایند. چون در نزدیکی گورستان واقع است به این نام یاد میگردد.

۹. کوتل جر سهراب: در قسمت غرب مکتب متوسطه نسوان کندیوال آبشار جر واقع است که در بین مردم به نام "سُربا یا سهراب بای" مشهور است. یکی از باشندگان کندیوال شخصی بوده است به نام "سهراب بیک" ^{۱۹۳} که بنابر مالداري آنرا "سهراب بای" میگفته اند. از سهراب سه فرزند باقیمانده بوده است که به نام های؛ مهرباب، ظهراب و محمد یعقوب یاد میشده اند. یاد میشده است. بنا، همین جر و نواحی آن به نام وی مسما شده است که به لهجه عامیان سهراب را سراب و سهراب بای را سربا یا سربای، میگویند. از سهراب یک پسر به نام مهرباب و از مهرباب یک پسر به نام خداداد و از خداداد دو پسر به نام های الله داد و مولاداد (خداوند بیامرزد که مولاداد وفات نموده است)، باقیمانده. و سلسله بی الله داد فرزند خداداد ^{۱۹۴} را میتوان این گونه تعقیب نمود.

۱۰. کوتل سنگ غالک: این کوتل در بلندی های بند بایان واقع است که با عبور ازین کوتل به نشیب خاک ملا میروند. این کوتل صخره یی مانند از بس که دارای صخره ها و سنگ های کمر مانند میباشد، به نام سنگ غال یا سنگ غالک مشهور است. در حقیقت مدعی شده میتوانیم که این کوتل آخرین حد و ثغر در بین کندیوال و دیه خاک ملا میباشد.

۱۱. کوتل جعفر کشتگی: این کوتل به آخر جر نییک موقعیت دارد که ادامه آن از جنوب به سنگ زرد، از شرق به دره ولی ها و از غرب به دره قره میرسد.

^{۱۹۳}. سهراب بای: سهراب از سلطانیارهای قباغک بوده و وقتیکه به کندیوال سکنه میسازد، همراه با دختر نجات بیک به نام پری شاه ازدواج نموده است.

^{۱۹۴}. نسب شناسی: الله داد فرزند خداداد فرزند مهرباب فرزند محمد عظیم فرزند عبدالعزیز فرزند ...

۱۲. **خره شكري يا خره سبز:** خره و خوله را به لفظ مردم غور به جای کوه و کوتل استفاده میکنند. از قبیل خره نمک آب، خره یا خوله شکر. این خره در قسمت اخیر محل کنديوال و در سمت شرق سرک عمومی کنديوال واقع میباشد. اطراف آنرا از شرق، شمال و جنوب تپه های خاکی محاصره کرده و قسمت غرب آن دشت و سرک عمومی کنديوال و شیخ المند واقع است. این خره به رنگ های سفید، سرخ و سبز همین حالا مشهود میباشد که به اساس همین رنگ های متنوع مردم آن را به نام "خره سبز" که به گویش عامیانه "سبز" را "سوز" گویند و بعضی مردم این خره را به نام خره ویا تپه شکر نیز میگویند. برداشت ما براینست که شاید برویت نمایان شدن "رنگ سفید" آن مردم عامیانه رنگ سفید را به شیر، نمک و شکر مقایسه میکنند. شاید همین وجه اشتراکی باشد که این خره را بعضی ها به نام "خره شکر" میگویند. اراضی چهار اطراف این کوه پایه متعلق به مردم کنديوال میباشد. قابل یادآوری میدانم که نسبت به ارتفاع و بلندی آن و اینکه نقطه یی حاکم در قسمت جنوب شهر چغچران میباشد در جریان جنگ های مختلف ازین کوه به حیث سنگر جنگی نیز استفاده میشده و همین حالا نیز آثار سنگرهای نظامی و جنگی در بلندای آن مشهود است.

دره‌ها

۱. **دره جریگک:** این دره به قسمت بلند قشلاق مراد یعنی متصل به دره کنديوال واقع شده است و دارای محیط سرسبز و گوارا میباشد. شرحش در بحث چشمه ها مذکور رفت. ↑
۲. **دره بریو:** دره بریو در سمت غرب محل باباقلی و به طرف شرق دهکده اخته خانه موقعیت دارد. طبق که در بخش منابع آبی تذکر رفت، بریو از بحر آب گرفته شده است. درین دره چشمه یی پر آب وجود دارد و بریو همین ملحوظ به این نام مسما شده است. ↑

۳. **دره لنبیده:** این دره به قسمت غرب مکتب متوسط نسوان کندیوال و به سمت جنوب راه فرعی که قریه اخته خانه و کندیوال را باهم وصل می سازد موقعیت دارد. زمین ها و اراضی چهار اطراف آن متعلق به مرحوم الحاج عبدالکریم و صاحب خان فرزند **عظیمداد**^{۱۹۵} میباشد. ازینکه اطراف این دره را تپه های خاکی تندی محاصره کرده است و همیشه مورد رانش کوه واقع شده است به همین نام مسما شده است. به قول عامیانه یی مردم رانش کوه را "لنبیدن" گویند.

۴. **دره سیاه خارک:** دره سیاه خارک به سمت غرب قریه کندیوال یعنی قسمت غربی کوتل ارباب عبدالصمد و پشته کوتل واقع است. به اثر موجودیت علوفه های خار مانند که در بین مردم به نام "خار و خارک" مشهور است به این نام مسما شده است.

۵. **دره گله بید:** دره گله بید در بین کوتل ارباب عبدالصمد و دره سیاه خارک موقعیت دارد. زارعین و مردم محل میگویند که این دره به نام "دره چمن بید" نیز یاد میشده است. برای فعلا درینجا درختان زیاد وجود ندارد ولی به گفته دهاقین و زمینداران در ایام سابق درختان گز بید و جنگل بید به داخل این دره وجود داشته است و به همین نام یاد میشود.

۶. **دره آب خارچه:** به سمت جنوب این دره چشمه قتقتی، به طرف شرق آن چشمه سنگ زرد، سمت شمال دره کندیوال و سمت غرب آن سرک عمومی که کندیوال را با عبور از بند بایان به قریه خاک ملا وصل میسازد، واقع است. این دره سرسبز، چمنزار و پرآب میباشد. شرحش در بحث کوتل ها تشریح شد. ↑

۷. **دره سنگ غالک:** دره سنگ غالک در قسمت های پایانی کوتل سنگ غالک که داستانش ذکر شد واقع شده است. این دره از جنوب به خاک ملا، از

^{۱۹۵}. نسب شناسی: صاحب خان فرزند عظیمداد فرزند پیوندی فرزند صالح فرزند ...

شرق به دره اولنگ قل، از شمال به کوتل سنگ غالک و از غرب به کوه عامه که مشهور به سربند اخته خانه میباشد، هم مرز است.

۸. دره شُرْ شُرَه (قَرَه): از بس که این دره دارای صخره های بلند و محکم میباشد و هنگام ریختن آب، از شاردن آب صدای شرشر بلند میشود که به این نام معروف است. این دره از غرب به کوتل ارباب، از جنوب دره آب خارچه، از شرق به دره جریگک و از شمال به دره شمال آسیاب خانه وصل میباشد. قابل یادآوری است که دره آسیاب خانه و دره شرشره در یک مسیر واقع اند که قسمت بالایی آن دره آب خارچه میباشد و بعد از آن چشمه قتقی. ولی، ما برای وضاحت کوشش داریم که به حد توان خویش بعضی موقعیت های را بیشتر و مشرح تر بنگاریم. به اساس روایات بزرگان محل این دره را در روزگاران سابق به نام "دره قره" یاد میکردند که قره به زبان ترکی به معنی: سیاه میباشد. ازینکه سنگ های اطراف این دره سیاه رنگ اند، شاید که بروی همین جهت به این نام یاد میشده است.

۹. دره آسیا خانه (آسیاب خانه): این دره از سمت شمال به محل قشلاق مراد، از غرب به کوتل ارباب عبدالصمد، از جنوب به دره شرشره و از شرق به قسمت ابتدایی دره جریگک واقع است. به اساس روایات مردم محل از سال های سابق درینجا آسیاب های آبی وجود داشته است و حتا تا نیمه های همین سده نیز مرحوم عبدالوهاب فرزند محمد امیر^{۱۹۶} درین دره آسیاب آبی داشته است و شاید هم که وجه تسمیه اش، همین مسایل باشد.

۱۰. دره اُلُنْجک: درختان کوهی در بیشتر نواحی غور میرویند که چوب آن به نام "اُلُنْج" مشهور است و این نوع چوب خیلی محکم و سخت میباشد که تنها چوب بادام ازین نوع چوب محکمتری میکند. این دره بروی همین

^{۱۹۶}. نسب شناسی: عبدالوهاب فرزند محمد امیر فرزند محمد عزیز فرزند نجات فرزند محمد عزیز

فرزند مهرباب بیک فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

لحاظ به این نام یاد میشود. همچنان از چوب النج برای سوخت و محروفات زمستانی نیز استفاده مینمایند، چون خیلی سوز و گرما دارد.

۱۱. دره سنگ زرد: دره سنگ زرد سرحد واقعی اراضی مردمان دهات کندیوال و شیخ المند میباشد. به سمت غرب آن دره ته گردنه کندیوال، شرق آن دره ولیا (ولی‌ها^{۱۹۷}) که مربوط به مردم شیخ المند میباشد، جنوب آن قله بند بایان و شمال آن دره جریگک واقع است. صخره‌های این دره را سنگ‌های زرد مانند تشکیل میدهد که به همین نام و نشان معروف و زبان زد خاص و عام میباشد. درین دره تا دوران حکومت طالب‌ها، یک نوع درخت جنگل مانند که در بین مردم به نام "اسکیچ" مشهور است میروید و این نوع درخت برای سوخت زمستان خیلی مفید و موثر میباشد. اما با تاسف که فعلا از اسکیچ خبری نیست چون در جریان رژیم طالبانی این منطقه را آتش زدند.

^{۱۹۷}. ولی‌ها: برای وضاحت بیشتر در رابطه به قوم ولی، رجوع کنید به بحث قوم ولی در بخش یازدهم

بخش هشتم

رسوم و عنعنات مردم کنديوال

فرهنگ به مجموعه یی از ارزش ها، باورها، رسوم، عنعنات و سنت های یک محیط، منطقه، گروه و قبیله یی یک جامعه و اجتماع اطلاق میگردد. هر جامعه و اجتماع دارای رسوم و عنعنات خاص و ویژه یی میباشد که همه یی این مجموعه ها را فرهنگ و عرف همان جامعه مینامند. روی این ملحوظ، کنديوال منحيث بخش از مردم چغچران، دارای رسوم و عنعنات میباشد که این عرف و عنعنات با جغرافیای چغچران تنیده و عجین میباشد و یکی ازین رسم و رواج ها همانا سنتِ عروسی^{۱۹۸} است. موضوعات را که تحت این مبحث مینویسیم در حق چیزی آمیخته از همه مردم غور است و به هیچ وجه

^{۱۹۸}. عروس و عروسی: واژه عربی است. به معنی زنی که تازه زناشویی کرده باشد و جمع آن عرائس ویا عرائس میباشد. این واژه در مقابل داماد کاربرد دارد (فرهنگ معین) زیر واژه عروس.
-عروس جمع عرائس: عروس و داماد، هر یک از عروس و داماد (فرهنگ عربی - فارسی مبین) زیر واژه "عروس".

مدعی نیستیم که این رسوم و عنعنات مختص به مردم و باشندگان کندیوال
تعلق دارد:

۱ - رسم و رواج های عروسی

طوریکه در غور معمول است، عروسی ویا ازدواج (همسریابی) دارای
مراحل سه گانه میباشد که این مراحل سه گانه را به صورت خلص این چنین
شرح میدهیم:

مرحله اول: ایلچی یا خواستگاری^{۱۹۹}: واژه یی ایلچی ریشه ترکی دارد و
به معنای قاصد، پیک رسان و خواستگار میباشد. این مرحله را هر جوانی بالغ
خواه دختر و خواه پسر تجربه کرده و میکند. رسم مردم افغانستان براینست که
ایلچی همیشه از جانب خانواده و والده یی پسر انجام میشود. اگر این وصلت
به توافق رسید مرحله بعدی آن آغاز میگردد. خواستگارها ویا ایلچی ها
همیشه موفق و کامیاب نیستند. به قول عامیانه این نمایندگان پسر و خانواده
اش گاهی شیر میآیند و گاهی هم به زیر. نحوه خواستگاری درین دهکده هم
مانند دیگر مناطق غور چنین است: وقتی که یک شخص میخواهد برای
فرزند خود شریک آینده (همسر) انتخاب نماید برای اولین بار از پسر خود
پرسان میکند که کی را برای شریک زندگی خود خوش داری که برای تو برویم
به خواستگاری هر شخص که مورد نظر فرزندشان و اعضای خانواده شان بود،
یک بار مادر و پدر پسر هر دو میروند به خانه دختری که میخواهند برای
فرزندشان شریک آیند اش باشد؛ دختر را میبینند اگر مورد پسندشان واقع شد
دختر را از پدر و مادرش خواستگاری میکنند و بعد خانواده دختر میگویند که
صبر نمایید ویا برای ما مهلت دهید تا ما، به همراهی هم دیگر مشوره نماییم.
چون یک ضرب المثل عام است که (کار صلاح بی بلا است). بعد از مشوره
های زیاد رضایت جانبین یعنی دو طرف که رضایت داشتند، چند تن از

^{۱۹۹} . Suit, Suitor

بزرگان و وابستگان پسر همراهی پدر و یا برادرش مقدار شربنی را گرفته میروند شیرینی می پاشند و یک فاتحه می خوانند. اما، عده بی خانواده ها برای فرزندشان همسر انتخاب مینمایند بدون اینکه رضایت وی باشد یا نباشد که این تجربه، عواقب خوبی را در پی ندارد.

مرحله دوم: نامزدی^{۲۰۰}: در صورتیکه جانین یعنی والدین پسر و دختر توافق کنند و کار وصلت شان نتیجه دهد، در آن وقت مرحله نامزدی آغاز میگردد که این مرحله را در چغچران به نام "عروسی خورد و یا فاتحه خوانی" نیز میگویند. طوریکه در قوانین نافذه کشور نیز مسجل است، دوران نامزدی یک دوره آزمایشی است که شاید این وصلت نتیجه مطلوب ندهد و به ناکامی بی انجامد. اما، تنفیذ قوانین نافذه در کشور کاری دشوار و سخت میباشد یعنی مردم - عرف و عینات خود را نافذتر و معتبرتر از قوانین نافذه کشور میدانند.

مرحله سوم: عروسی^{۲۰۱}: این مرحله بی آخر از تزویج و نکاح است. یعنی آغاز زندگی، آغاز آزمایش بخت، آغاز خانداری و مسولیت پذیری های بیشتر. این مرحله را عروسی کلان نیز گویند. گرچه در بین مردم بیشتر به جای عروسی از واژه "طوی" بکار میبرند. طوی واژه ترکی است به معنی شادی، مهمانی و ضیافت. با مراجع به فرهنگ های زبان دری، واژه طوی به حرف "ط" ثبت شده است اما، مطالعات نشان داده است که زبان ترکی نیز هم مانند زبان دری حروف ص، ض، ط، ظ، ع و ح را ندارد و یا از جمله حروف اصلیش اش نمیباشد. مردم این ده بیشترین طوی ها خود را در سطح محل برگزار میکنند نه در هوتل ها. یکی از لهله های طوی در بین مردم همین حیوان گُشی و ذبح گوسفندان برای تهیه نان مهمانان میباشد. اما، در شرایط

^{۲۰۰}. Engagement

^{۲۰۱}. Wedding

کنونی بیشتر کسانیکه به تحت شهر زندگی میکنند متمایل به هتل ها میباشند. کاری هتل بار مسوولیت را از خانواده های شاه و عروس کمتر میسازد ولی هزینه یی بیشتر را بر میدارد و همچنین آن همه محبت و خوشی آفرینی که در ده و روستا وجود دارد را نمیتوان در فضای بسته یی هتل و رستوران سراق و پیدا کرد.

گونه های عروسی: برای اینکه پسر مجرد زندار شود ویا اینکه مرد زنداری بخواهد برای بار دوم، سوم و الی چهارم نامزد گردد، در بین مردم رسوم و عنعنات مختلف جریان دارد که این را نمیشود به یک نقطه مشخص اطلاق کرد، بلکه این عنعنه در افغانستان به خصوص غور عمومیت دارد. از نظر جامعه شناسان و سیاستمداران انسان ها به طبقات مختلف دسته بندی شده اند که گروهی سرمایه دار یا کپیتالیست^{۲۰۲}، متوسط یا بورژوا^{۲۰۳} و طبقه یی کارگر و یا زحمتکش یا پرولیتاریت^{۲۰۴}، جامعه یی ما نیز خالی ازین وضعیت نیست. برای اینکه تمام انسان ها بتوانند تشکیل خانواده بدهند از دیدگاه شرعی و اجتماعی به انواع و اقسام ذیل از عروسی ها و ازدواج ها اشاره میشود:

۱. عروسی آلشی یا مخی^{۲۰۵}: درین مورد بنا بر کثرت رواج های محیطی واژه های مختلفی به کار میبرند از قبیل: آلشی، آلش بدل، سربسر، مخی یا مخیه و از دیدگاه شرعی به این نوع تزویج "نکاح شغار" گویند. هرگاهی که انسان تهیدست باشد و نتواند که مهریه معینه را تکمیل به پردازد، خواه دختر داشته باشد ویا خواهر، با طرف مقابل تبدیل یا معاوضه مینماید و گهی هم

^{۲۰۲}. Capitalist

^{۲۰۳}. Bourgeois

^{۲۰۴}. Proletariate

^{۲۰۵}. Exchanging of Girls for Marriage/ Exchanging Marriage?.

اتفاق افتاده است که هرگاه خانم یک مرد وفات نماید و از وی دختر باقیمانده باشد، برای ازدواج بعدی خویش از دختر خود منحیث معاوضه به کار میرد. گرچه این کار بنا بر دلایل فقر و ناداری برای خانواده های نادار و تهیدست کاریست که برای تشکیل خانواده و ایجاد زندگی مشترک کمک میکند، ولی در غور متاسفانه، این چنین نیست، همه از دختر و زن مطاع ساخته اند. این زن است که به آن: سیاه سر، پای شکسته، مال مردم و ده ها نام نامطلوب دیگر خطاب میگردد و "زن" درین سرزمین یگانه موجودی هرکاره یی است که از آن برای حل مشکلات خانوادگی و قبیلوی استفاده یی نامربوط و نامطلوب صورت میگردد. واژه یی شغار عربی میباشد که از شجر گرفته شده است به معنای رفع و بلند کردن میباشد و معادل آن به دری همان بدل، عوض، معاوضه و تبادل میباشد. واژه های الش، الشی و الیش و مخی را با مقایسه به قاموس نامه ها دریافتیم که پشتو میباشد. در قاموس پشتو - دری، این واژه ها را چنین معیایابی توانستیم:

الش {الیش} - بدل، معاوضه، عوض.

الیشی: فعل مبادله.

الیش و بدل: عوض و معاوضه.

مخی: مقابل، سیال، مساوی، کفو.

مخی: دختر و خواهریکه به عوض دختر و خواهر شخص دیگر مقابله داده شده باشد^{۲۰۶}. یکی از جمله خوبی های موشکافی واژگان اینست که دید انسان ها را در قبال دیگر زبان ها صمیمی و دخیل میسازد. به گونه مثال: در محیط ما استفاده از واژه های آلسی و مخی مروج است که پشتو میباشد و در مقابل ملت پشتون واژه "بدل" یعنی تبدیل و معاوضه را به کار میبرند که دری است. اینجاست که اینگونه مسایل افق دید انسان را وسیع و قوی میسازد.

^{۲۰۶}. پشتو - دری قاموس - زیر واژه های الش، الیشی و مخی.

۲. عروسی مالی^{۲۰۷}: مال به قول محیطی مردم چغچران به تمام حیوانات اهلی خطاب میگردد که شامل: بز، میش، گاو، ماده گاو، شتر، خر و ... باشند. این فرهنگ در سابقها بیشتر کاربرد داشت ولی از مدت بدین سو، این عنعنه رو به زوال است. این نوع معامله بیشتر جنبه یی اربابی و مالداري داشته، یعنی کسانیکه دارای مال های زیاد بودند برای نامزد کردن پسر و یا برادر خویش از آن همه حیوانات که در تملک خویش داشتند استفاده میکردند. درین نوع معامله مقدار گوسفند و یا مال محدود نبود. از یکه یی الی ده تایی... هرچند که انسان توانایی داشتی بنابر شوق و علاقه یی طرفین ازدواج قبول میکردند. یکه یی عبارت بود از: یک فرد گاو، یک فرد ماده گاو، ده راس گوسفند به بعضی مناطق یک راس اسب و یک میل تفنگ نیز مضاف بود. به همین ترتیب دو تایی دو چند، سه تایی سه چند و ... ادامه میافت. درین نوع تزویج و همسریابی موضوع پول نقد و سرمایه مطرح نیست، بلکه تنها حیوان ناطق در قبال حیوانات غیرناطق. شایان گفتن است که، بعضی از خانواده های زمیندار، درین نوع خویشاوندی از فروش و تبدیل زمین که تحت مالکیت شان است نیز استفاده میکنند.

۳. عروسی مالی یا نقده^{۲۰۸}: این نوع عروسی بیشتر جنبه ثروتمندی و شهری دارد. نرخ دختر و یا زن درین محیط از یک لک افغانی (یکصد هزار افغانی) شروع میشود و الی دو میلیون افغانی (بیست لک) و حتا بیشتر، ادام دارد. ولی در هنگام نامزدی، مهمانی و دیگر مراحل عروسی چانه زنی و معامله صورت میگيرد. یک مساله دیگر را نیز باید یادآور شد که نرخ و بهای دختر خانم (دختر باکره) تا خانم خانه دار شده (خانم بیوه) فرق دارد. اما، به قول ایرانی ها بعضی از خانواده های عروس "میزند زیر قول شان". یعنی که

^{۲۰۷}. Properties Marriage?

^{۲۰۸}. Financial Marriage?

پس طلب/طلبه دارند. این فرهنگ خیلی ناجوانمردانه است و ندرتا کسانی این کار را میکنند که از سخاوت و همت شمه بی نچشیده اند. گرچه در بین عروسی مالی و عروسی پولی خیلی تفاوت وجود ندارد، اصل هدف برمیگردد به توانایی وجهی و نقدی که وجهی همان مال و دارایی وسایل است و نقدی عبارت از پول موجود و نقده میباشد.

۴. بد دادن: این نوع عروسی از دیدگاه اجتماعی و شرعی بیشتر جنبه منفی و خانمان سوزی دارد. بد دادن را در اصطلاح محلی همان "به خون دادن" گویند. یعنی که هرگاه خدای ناخواسته در بین گروهی از افراد و یا قبیله ای از قبایل جنگ و درگیری شود و یا قتل و قتل صورت گیرد و یا کدام خصومت دیگری بوجود آید؛ و طرفین خواسته باشند که به این پدیده ای مهلک پایان ببخشند و راه صلح و مصالحه را در پیش گیرند، از بد دادن و یا خون دادن دخترها استفاده میکنند و این رسم را (خون بها) هم گفته میتوانیم. اینجاست که زن، مطاع خانواده و جنس فروشی قبیلوی میشود و از خود نه اختیار دارد و نه قدرت که دفاع نماید. این نوع عروسی و یا پیوند بدبختانه در افغانستان خیلی سابقه دارد که پیامدهای بدبختی و جنبه های کشنده بی دارد. بخاطر همین نوع معاملات خانوادگی و قبیلوی است که زنها بیشتر خود را آتش میزنند و به خشونت های خانوادگی گرفتار میشوند و حتا به فرار منزل مجبور میگردند. بد از نامش پیدا است که مقابل خوب و نیک قرار میگیرد. به اساس برداشته های کهنه و پوسیده بی سابق، به این دیدگاه بودند که با خویشی سببی میشود که این بدی را به خویشی مبدل ساخت. لکن از بد، بدتر میشود. فکر نمیکنیم که این نوع تزویج و همسرگیری به جز افغانستان به دیگر کشورهای جهان و یا اماکن سابقه بی داشته باشد.

۲ - عنعنات قبل، هنگام و پس از عروسی

۱. **نیمآوری:** نیمآوری به طلب همکاری بلاعوض و گاهی هم متقابلی گفته میشود که شخص نامزد شده توانایی کمتری برای برگزاری جشن عروسی و دیگر رسوم و عنعنات متعلق به طوی خویش را داشته باشد و جهت رفع این مشکل برای طلب همکاری به دوستان، اقارب و نزدیکان خویش مراجع میکند. گرچند این عرف در بین مردم عمومیت دارد که بدون تعارف از نزدیکان و دوستان صمیمی اش مطالبه همکاری مینماید. این همکاری میتواند مساعدت نقدی ویا وجهی باشد. گرچند این نوع همکاری را بر رسم سخاوت و جوانمردی به روی یکدیگر نمیآورند ولی با آنهم طرف مقابل احسانمند فرد کمک کننده بوده و حین چنین موارد، برایش همکاری متقابل را انجام میدهد. درین مورد جمله ویا ضرب المثل عامیانه یی است به این ترتیب: "نیمآوری قرض است و پرسه فرض". فرض درین مقوله به معنی مکلفیت الزامی گفته میشود که هیچگونه جنبه شرعی ندارد یعنی که نمیشود واژه فرض درین ضرب المثل را به یکی از فروض دینی که همانا "عین یا کفایه" است، مقایسه و مقابله کرد.

۲. **خرچی بُری:** لازم است که در آغاز این دو واژه یعنی "خرچی" و "بُری" که در قالب یک واژه یی ترکیبی آمده اند به نحو درست و فهمیده یی آن موشکافی گردد. خرچی از خرچ گرفته شده به معنی شال و اموال میباشد. بُری، به معنی برش، بریدن و دوزنگی میباشد. این رسم بعد از دوره نامزدی، هنگامی که طوی کلان دختر نزدیک میشود، خانواده شاه^{۲۰۹} (داماد) فرمایشات خانواده یی عروس را بعد از پرداختن مهریه یی معینه تکمیل نموده و یک تعداد خانم ها را جهت ترتیب و آماده سازی جهیزیه های عروس به

^{۲۰۹}. شاه: داماد را به مکاملات عامیانه مردم ما "شاه" نیز میگویند. یعنی که در ایام عروسی بزرگ، شاه هر

نوع فرمایشش پذیرفته میشود و اجازه کارکردن را ندارد.

خانه شان ميبرند. خانم هاي تعيين شده مکلف اند تا دوشک، لحاف و ديگر ضروريات را کاملا دوخته و آماده سازند. در فرهنگ غور آماده سازي دوشک، لحاف يا کمپل، بالش و روي سري به استثنای مهریه و مخارج هر دو عروسی، دو طرفه به عهده خانواده شاه ميباشد.

۳. رومهک: اين واژه را به انواع مختلف چون؛ رومهک (رويمهک)، رومحک (رويمحک) و رومايک (رويمايک) مينويسند. ازينکه حرف "ح" از جمله حروف عربي ميباشد، درينجا رومهک پسندیده تر به نظر رسيد. در گویش هاي محلی مان، واژگان که از ریشه خواستن باشند را به نحو مختلف طوريکه در پي ميآيد استعمال ميکنند:

- ميخواهم را به شکل مايم تلفظ ميکنند.
- ميخواهد را به شکل مایه تلفظ ميکنند.
- ميخواهند را به شکل ماین/مايند تلفظ ميکنند.
- ميخواهيم را به شکل مايمم تلفظ ميکنند.
- ميخواهيد را به شکل مايي تلفظ ميکنند. به همين تفسير شکل مفعول ويا منفي اين جمله ها را نيز به اشکال؛ نمايم، نمايه، نمايد، نماين، نماين، نماييم و نمايي تلفظ ميکنند. البته به تشديد و فتح "ن". چه استدلال ميشود که ماستن يعني که خواستن از ریشه هاي خواهش ها و خواست ها است و نوعروس لامحال چيزی برای رفع اين سنت از وابستگان شوهرش ميخواهد.
- بهرحال، نوعروس طبق معمول سيما و چهره يی خود را برای اقارب شوهرش نمايان نميسازد تا اينکه رومهک وسيله يی برای از بين بردن اين سنتی و اجتماعي ميگردد. وابستگان داماد بسيار مايل اند که نوعروس خویش را ببينند که دارای کدام نوع شخصيت فزيکی و چهره يی ظاهري ميباشد، گرچند که در افغانستان برای زنان منحيث شخصيت انسانی - نگاهي درستی وجود ندارد اما، ما درين مجموعه کوشش داريم که درمورد انسان ها، ديدگاه

انسانی و نظریات مهم و ارزشمند علمی را ارایه بداریم. زن به حیث نیمی از پیکر جامعه که در افغانستان متاسفانه این نیمه بی مهم و اساسی را مفلوج، نیمه کاره و خانه بند نگهداشته اند - میتواند که دارای شخصیت فردی باشد. به فرهنگ عامیانه زن را به اساس برداشته های سنتی و مذهبی، منحیث چراغ خانه خطاب میکنند ولی با تجارب چندین ساله بی که ما داریم تجربه میکنیم، این چراغ همیشه یا شیشه اش شکسته بوده، یا تیلش چرکین شده و یا اینکه فتیله بی آن به یغما برده شده است. پس بروی همین جفاهای محیطی و مردسالارانه است که ما را در حمایت ازین نیمی پیکر جامعه، برپا داشته است. هدف انسان باید که انسانی شمردن انسان بدون تفکیک جنسیت و نگاه جنسیتی در امورات زندگی باشد. جوانان و خانواده بی شان همیشه بخاطر ترویج و سنایابی، قشلاق به قشلاق، بیلاق به بیلاق و خانه به خانه سرگردان اند که برای خویش سنای مورد پسند و برای فرزندشان خانم خوب، حسین و خاندانی را پیدا نمایند. لاکن، بعد از نیل به هدف خویش گهی از مهریه بی بلند، گهی از رومپک های داده شده و گهی هم از مخارج عروسی در خانه و دسترخوان به زبان میآورند که این خود اگر ما دیدگاه روانشناسانه داشته باشیم، نوع تحقیر و بعد فشار روحی و ایجاد افسردگی را برای این نیمی پیکری جامعه به وجود میآورد. در گام نخست، بهتر است که برای برنامه بلند مدت خانه ساز بعضی ازین سنت ها و رسوم محو و نابود گردند و یا اینکه مردها و به خصوص خانواده بی پسرها درین مورد دیدگاه های منعطف تری را در قبال نوعروسان و زنان به میان آورند. در گام دوم، این متعلق به شخص خانم ها میباشد که به جای توجه به شعارهای میان تهی بعضی از نهادهای چون حقوق بشر، شبکه زنان و ... کوشش نمایند که خود، خانواده، اجتماع و هر زن را باسواد سازند. این باسواد سازی میتواند که به داخل خانه، کنار دیکدان در آشپزخانه، کنار چشمه و دریاچه به میان آید. با تاسف که ما روزهای مختلف چون هشتم مارچ، روز مادر و ... روز دیگر را تجلیل مینماییم و با

صداهای مختلف نوعی از این روزها حامی و وافی هستیم. برای اینکه به این روزها بدون آموختن - ندای موافقت و حمایت بلند کنیم، خوب است که خانم ها به کسب دانش و حرفه ها روی آورند که حداقل برای جلوگیری از تهاجم فرهنگی به زیورات شخصی خود بپردازند. به گونه مثال، هر مردی و هر زنی به پشت لباس های مدل جدید و غیراخلاقی سرگردان و قرضدار هستند، اما، در جامعه یی که ما زندگی میکنیم شاهد یک نفر خیاط زنانه نمیباشیم و اینجاست که شدیم آله یی دستی برای دیگران که نحوه لباس پوشیدن مان را بیرونی ها انتخاب، تعیین و بالای ما تحمیل میکنند. بهرحال، رومهک به آن مقدار پولی ناچیز و یا باچیزی اطلاق میگردد که اقارب و نزدیکان داماد برای نوعروس خویش به رسم یک احترام محیطی میپردازند. رومهک باعث از بین بردن روگیری نوعروس از خویشان شوهرش گردیده و ایشان را بیشتر به خویش متعلق فکر میکند. رومهک همان فرهنگ اجتماعی محیط ما میباشد که دکتر محمد معین در فرهنگ خویش آنرا تحت نام "رونما" معنا نموده است:

رونما {روی نما - روی نماینده}: پول یا هدیه ای که به هنگام دیدن عروس یا نوزاد دهند^{۲۱۰}.

۴. تخت جمعی: هنگامی که یک پسر و یک دختر باهم ازدواج میکنند و اینکه عروسی کلان شان اتفاق میافتد. زنان در بین خود گپ های بیخ گوشی دارند که در فرهنگ عامیانه یی ما به آن "سُتسُتک" میگویند، و سخنان ازین طرف و آن طرف به زبان میرانند که دختر فلانی هم به خانه بخت رفت. معلوم شود که بختش باز باشد و یا بسته. گویا که خانه یی شوهر را برای یک دختر خانم "خانه بخت" میگویند و اینکه بختش باز است یعنی که نیک بخت است و اینکه بختش بسته است یعنی که بدبخت است. بهرحال، در سال های سابق

^{۲۱۰}. فرهنگ معین - زیر واژه "رونما".

عروس‌ها در خانه‌ی شوهر و یا خانواده‌ی بی‌خسروش برای مدت طولانی آب روی نو داشتند و برای مدت به کار و بار - نوعروس خویش را نمیفرمودند ولی ازینکه حالا عصر متمدن و انسان‌ها مدرنیته شده‌اند، این عمل از همان روزهای اول عروسی نمایانگر فرمایش و سرایش است. قدیم‌ها تخت عروس را بعد از سپری شدن سه روز جمع میکردند ولی درین دهه این کار به روز اول و دوم عروسی تقلیل یافته است. تخت جمعی به آن رسم و عنعنه گفته میشود که بعد از رسیدن عروس به خانه‌ی شوهرش و بعد از سپری شدن نخستین شب عروسی که به آن شب زفاف نیز گویند، اقارب عروس به خانه داماد آمده و چیزها و تحایف عروس را به نمایش میگذارند و مسوولیت نو و خانه نو را برایش تبریک میگویند، البته این رسم و رواج تنها و تنها به طبقه‌ی زنان تعلق میگیرد. درین مورد مردان کدام تسلط و تعلق ندارند. اگر کدام مردی کوشش نماید که خود را درین امر و یا امور ازین قبیل تداخل نماید، برای وی "زنچه" گویند که "زنچه" را به زبان محلی "زن مانند" میگویند یعنی مردی که خواسته باشد به امورات زنان مداخلت کند.

۵. بخش و بر: بعد از سپری نمودن عروسی و اینکه دختر به خانه شوهر میرود و چند مدت میگذرد، پدر دختر خانواده داماد خود را مهمانی میدهد. این رسم دیرینه است که پدر دختر به حد توان خویش بعد از سپری شدن مهمانی، برای دخترش یک هدیه‌ی می‌دهد که این هدیه هم داماد را در بر میگیرد و هم دخترش را و این هدیه میتواند که از اندک شی شروع و به با قیمت‌ترین هدیه برسد. این هدیه را در بین مردم محل "بخش و بر" گویند. بعضی از مردم محل به این تحلیل هستند که "بخش" به معنی سهمیه و "بر" به معنی بار و ثمر میباشد و این عمل را بخاطری پدران دخترها انجام میدهند که متأسفانه در کشور ما به خصوص در ولایت غور برای دختر منحیث یک مولد الهی از جانب پدران شان و یا برادران شان کدام حقی دیگری داده نمیشود به خصوص میراث‌های "زمین" و مالکیت‌های پدری. به همین اساس این عمل

را یک حيله^{۲۱۱} شرعی و عرفی ساختند که دل دختر خوش شود. در صورتیکه این معضله به اینجا ختم نشده بلکه بعضی دخترها بخاطر گرفتن حق و میراث خویش بعد از وفات پدر، بالای برادرانش عارض میشوند، لیکن این کنش بسیار به ندرت اتفاق میافتد. اما، این را نباید فراموش کرد که بعضی از خانواده ها درین دهکده برای دختران و خواهران خویش حق و میراث شان را میدهند.

گونه های تفریق عروسی: وقتیکه دروس ابتدایی مضمون ریاضی یا حساب را بعد از آموزش شماره های حساب را میخوانید، به اصول اساسی چهارگانه آن که عبارت از: جمع، تفریق، ضرب و تقسیم باشد آشنا میشوید. همانگونه که این چهار عملیه به دوران مکتب الی دانشگاه کاربرد دارد در دوران زندگی خانمانی یا زناشویی نیز مورد استفاده قرار میگیرد. اولین عملیه آن جمع است که به آن تزویج میگویند، دومی تفریق است که به آن تفریق یا جدایی گویند، سومی ضرب است که از زدن گرفته شده و به معنی زدن است نیز مشمول خشونت های خانوادگی میگردد و چهارمی که عبارت از تقسیم باشد؛ همانطوریکه در امتحان برای انسان دردرساز است به مراحل گوناگون زندگی برای انسان مشکل زا میباشد. تقسیم میراث ها چون: زمین، پول، دارایی، سرمایه و لوازم خانه - همش از همین عملیه یی تقسیم نشات میگیرد. برای اینکه محاسن و معایب یک شی، یک شخص و یا مکانی را ذکر میکنیم، ناگزیر که این عرف ناپسند را نیز یادآور شویم. زندگی انسان ها گهی بانشاط است و گهی هم بی نشاط. موقعی انسان زندگی را میسازد و موقع نیز با زندگی میسازد. انسان های بهتر و موفقتر، آنهایی اند که زندگی را بسازند؛ نه اینکه با زندگی بسازند. اگر گونه یی دوشم ترجیح داده شود - گویا که انسان ناکام

^{۲۱۱}. حيله: حيله جمع حیل، مهارت، تردستی، زیرکی، مصلحت، جاره اندیشی، تدبیر، نیرنگ، فریب (فرهنگ عربی - فارسی مبین).

- حیل جمع حيله: چاره ها، چاره گریها، دستاها، فنی که عبارتست از معرفت اصولی که بدان بر اعمال عجیب و غریب دست یابند (فرهنگ فارسی معین).

است و زندگي اش به كام خودش نميچرخد - بلكه اين انسان است كه به كام زندگي ميچرخد. بهر حال، گونه هايكه زندگي زناشويي را متاسفانه به محيط ما بهم ميزند و جدائي را بميان ميآورد، به چهار نوع (طلاق، خلع، تر دادن و خط دادن) برگزيديم:

۱. **طلاق:** به اساس فرموده نبي كريم "ص" كه فرمودند: طلاق مغبوض ترين حلال هاست. براي انسان ميآموزد كه تفكيك در بين مسايل حلال نيز به گونه يي پسنديده و ناپسنديده منقسم شده اند. امر طلاق به خواست و دست شوهر قرار دارد و اين شوهر است كه زن ويا همسرش را مطلق مي سازد. وقوع طلاق ويا ساده تر نگاهشته شود تفريق و جدائي زناشويي در محيط ما به اثر بروز مشكلات و گونه هاي مختلف رخ ميدهد كه آنچه ما ميدانيم به شرح زير مينويسيم:

۱) **همسان نبودن زوجين:** خوب است كه پسر و دختر براي همدگر كفو و هم مانندي داشته باشند. نه اينكه بدون تفكيك مسايل خانوادگي تا شخصي فقط تكيه به يك ديگاه باشد كه همسر آينده يي من فلان است. اگر شد، نشد كه نشد. اينگونه همسريابي خيلي سربسر نميرسد.

۲) **حُسن و زيبايي:** جمال انسان به خصوص براي طبقه يي اناث علاوه بر اينكه آينده ساز است، دردسر ساز نيز است. حسين صورت و حسن سيرت اگر هر دو براي انسان عطا شده باشد كه خيلي آينده يي درخشاني را در پي خواهند داشت ولي اگر يكي به خصوص حسن صورت باشد نصيب باشد و از سيرت خبري نباشد، آينده اش خيلي ثمربخش و پايبند تجربه نشده است.

۳) **سجاياي اخلاقي:** اخلاق و رفتار همدگر پذيري خيلي مهم است. چون بايد كه جانبن يكدگر را درك کرده و به سجاياي اخلاقي يكدگر عزت و حرمت بگذارند. موجوديت اخلاق حميده و پسنديده متعلق به سيرت نيكو و عالي انسان ميباشد. هر انساني كه داراي سيرت پسنديده باشد، لامحال كه اخلاقتش نيكو و سجايایش عاليست.

۴) **سطح تحصيل:** معيار مهم و عمده يی که در شرايط کنونی خيلي بالايش تاکيد است، سطح تحصيل و سواد طرفين ميباشد. طلب دانش براي انسان ها يک امر پيغمبريست، چون شاعری گفته است:

چنين گفت پيغمبری راستگو
ز گهواره تا به گور دانش بجو
"سعدی"
چو شمع از پی علم بايد گداخت
که بی علم نتوان خدا را شناخت
"سعدی"

۵) **سطح زندگی:** زندگی خانواده ها بالای اولادها و آینده شان خيلي موثر و مهم است. چون، اگر دختر از خانواده يی ثروتمند با يک پسر نادار و طبقه يی پايين جامعه ازواج نمايد، آینده اش خيلي خوشآيند نيست. تجربه نشان داده است که مردهای بداخلاق و بدخلق هميش خانم های شان را بنابر دلايلي مورد تهن و لعن قرار ميدهند.

۶) **خواهشات بلند:** زندگی آستانه يی تجربه و تحمل است. هرکس ميخواهد که طبق ميلش امورات و اساسات خانه و زندگی سوق و اداره گردد و طرف مقابل نیز چنين خيالاتی را بسر ميبرد. خوب است که ما، طبق نیازهای خود زندگی را اداره نماييم نه طبق خواست های مان.

۷) **تفوق طلبی:** وقتیکه ميگوئيم "همسر" معانی بلند را افاده ميکند. چون همين همسر به معنی همسفر تمام زندگی انسان ميگردد. تفوق و برتر طلبی در بين زوجين یکی از عوامل عمده و اساسی تفرقه و جدایی ميگردد.

۲. **خلع:** خلع به خواست زن ميباشد. متاسفانه، گونه يی دوم ختم و يا پايان خانوادگی زناشویی "خلع" ميباشد. هرگاهی بنابر مشکلی يک خانم بخواهد و ادعای تفریق با شوهرش را داشته باشد، اين عمل را به نام "خلع" ياد

میکنند. درین مورد نیاز است که خانم مهریه بی را که شوهر برایش داده است، را، واپس پردازد.

۳. تردادن: گرچند، همین دو موارد (طلاق و خُلَع) بیشتر رسمیت و عمومیت دارد. در محیط ما اما، تردادن به نوع از جدایی زن و شوهر اطلاق می‌گردد که گویا یک مرد، خدای ناخواسته خانمش را به فعلی بدی و یا کنشی بدی دیده و به شکل غیر مترقبه خواهانم ختم پیوند عروسی اش می‌گردد.

۴. خط دادن: گونه‌ی دیگری از تفریق زن و شوهر را "خط دادن" گویند. گرچند در بین تردادن و خط دادن خیلی تفکیک نیست ولی "خط دادن" از نامش معلوم است که برای ختم پیوند زناشویی از یک خط و یا سند استفاده میشود. تردادن و خط دادن، خیلی خوشایند نیست و نسبت به طلاق و خلع، نامش و آوازه اش انعکاس بدی را در بین جامعه بوجود می‌آورد. چون مردم و جامعه احساس میکنند که این زن و یا خانم بدفعل و بدکردار بوده است که به این روزگار دچار شده است.

I. خانه طلبانی: یکی دیگر از رسوم و عنعنات خوب و پسندیده بی که در بین عموم مردم غور وجود دارد و مردمان کندیوال نیز خود را شریک و آمیخته بی این فرهنگ دیرینه میدانند، همانا خانه طلبانی است. خانه طلبانی یعنی که طلب و یا مهمان نمودن یک خانواده هنگامی که برایش غم و اندوهی میرسد. گاهی در مکالمه های عامیانه بی مردم به آن "تلخ آبی" نیز گویند. تلخ آبی را چنین تفسیر میکنیم که گویا این مهمانی خیلی به کام مدعوین شیرین نیست و به این نام یعنی "تلخ آبی یا تلخ آب" مشهور و معروف است.

II. پُرسه: این فرهنگ نوع غم شریکی میباشد که خلاف خانه طلبانی است. در خانه طلبانی دوستان و خویشان خانواده بی سوگوار، ایشان را مهمان و یا به خانه خویش طلب میکنند ولی در کنش پرسه، برای مرهم بخشیدن به مصیبت دوستان و یا خانواده بی از خویشانش، عازم خانواده بی غمدیده و رنج‌دیده میشوند و این رسم عمومی است که گوسفند را ذبح کرده باخود

میبرند. یکی از جمله ضرب المثل های عامیانه یی که در بین مردم متداول است، چنین می باشد: نیماوری قرض است و پُرسه فرض". اجهت همخوانی مطلب، این ضرب المثل عامیانه از زبان مردم درینجا تضمین شد.

III. سرخ پوشی: هرگاهی که خدای ناخواسته برای شخصی و یا خانواده یی یک حادثه و یا اتفاق بدی می افتد که وی خسارمند میگردد از قبیل حریق شدن خانه اش، به سرقت بردن اموالش، آتش گرفتن دکان و یا مغازه اش و ازین قبیل حوادث طبیعی و محیطی که در حق یک خانواده و یا شخصیتی بدون موجب، متضرر میگردد. نزدیکان، وابستگان و یارانش برای جلوگیری از وارد شدن بیشتر مشکلات روانی از قبیل مال و پول با وی همکاری میکنند.

IV. سرچینی: یکی از عنعنات بین مردمی همین سرچینی می باشد که بعضی از خانواده آن را با شان و شوکت انجام میدهند ولی بعضی ها به آن کدام اعتنایی نمیکنند. سرچینی همان گونه یی سنتی و ادبی "عقیقه" است. معنای عقیقه را در فرهنگ ها چنین معنی کرده اند:

عقیقه: جمع عقائق - مهره ی عقیق، گوسفندی که در روز هفتم تولد نوزاد قربانی میکنند (۲۱۲).

عقیقه: موی شکل نوزاد (انسان یا بهایم)، گوسفند و جز آن که در هفتمین روز ولادت کودک به هنگام تراشیدن موی سر وی قربانی کنند (۲۱۳).

مردم عوام آنرا سرچینی میگویند. برای اولین بار گرفتن و یا کوتاه کردن موی (موی سر) طفل نوزاد را سرچینی میگویند. درین گونه محافل خانواده یی طفل اقارب نزدیک خود را به ضیافت دعوت نموده و هرکس به قدر توان خویش، به طفل نوزاد هدیه یی میبرند. این رسم خوبیست ولیکن بعضی خانواده ها به آن اعتنایی ندارند.

۲۱۲. فرهنگ عربی - فارسی مبین زیر واژه "عقیقه".

۲۱۳. فرهنگ فارسی معین زیر واژه "عقیقه".

۷. حَشْر: چیزیکه در فرهنگ‌ها یافت شد، حشر از ریشه‌های محشر می‌باشد که معنی قیام و تجمع مردم را میدهد. وقتیکه می‌گوییم روز محشر، روز قیامت، روز رستاخیز و روز آخرت همه یک معنا دارند. به این تعبیر که در آن روز همه انسان‌ها برای حساب و کتاب در یک مکان جمع میشوند. حشر نیز که نوع از رسم و رواج‌های محلی، ملی و میهنی ما می‌باشد به همین معنا است. حشر عبارت از کار عمومی و همگانی می‌باشد که هم در بین دولت و هم در بین ملت از دوره‌های دور الی این روزگار مروج است. همیشه در کارهای عامه ازین فرهنگ و رسم دیرینه استفاده مینمایند. در سطح روستاها نیز مردم برای اینکه امورات شان زودتر تمام شود، از قبیل: کشت و کار، گلکاری، گندم و علف درو و امثالهم از خویشان و نزدیکانش ویا همروستاهايش طلب حشر میشود. این فرهنگ حتا در بین خانم‌های روستای کندیوال نیز به گونه‌عموم مروج است. حتا، گهی تجربه شده است که دولت برای رفع نیازمندی‌های جامعه از حشر و حشر عمومی استفاده نموده است. به گونه‌مثال به سطح ولایات دستور داده میشود که فلان نهر و یا جوی را ذریعه حشر عمومی و نیروی مردمی پاککاری و یا کندنکاری نمایند و یا به تمام ادارات خویش نهال غرس نمایند. طوری وانمود میگردد که حشر یک عرف و عنعنه‌ی ملی و مردمی در سطح افغانستان بوده و این عرف به تقویت فرهنگِ همدیگر پذیری مردم خیلی مفید و ممد واقع میگردد. خانم‌ها نیز برای پیشبرد کارهای بیشتر و صقیلتر از دیگر خانم‌ها طالب همکاری و همیاری میشوند. این کارها در لباسشویی^{۲۱۴}، تنسته^{۲۱۵} بافی، مشکزنی^{۲۱۶} و دیگر امورات منازل کاربرد دارد.

^{۲۱۴}. لباسشویی: لباسشویی در بین مردم به نام "فلار آب" با گویش‌های محلی چون؛ فلارو یا فلار او می‌گویند. چون فلار و اشلان [اشنان] نوع گیاهان کوهی اند که در سابق بحیث ساپون و شامپو استفاده میشده است. بهمین لحاظ این فرهنگ به "فلار آب" مشهور است.

VI. زبان زرگری: این عنعنه و فرهنگ عامیانه جنبه طفلانه و کودکانه دارد. این نوع گپ زدن را زبان زرگری یا کودکانه نیز گویند. زبان زرگری در محیط ما به حدی رواج است که کودکان از ۶ سالگی به آن آشنایی پیدا میکنند. چونکه این نوع زبان نه دستور زبانی دارد و نه واژه‌یی که آموزش داده شود. فقط موجودیت حرف "ز" بعد از هر واژگ (حرفی) به این زبان حرکت و کنش میدهد. برای اینکه این طرز صحبت تا حال فرهنگیزه نشده است و تنها اطفال اند که ازین نوع گویش به شکل سریع از آن به کار میرند؛ به جمع رسوم و رواج‌های عامیانه درج شد. برای وضاحت بیشتر به جمله‌های که نمونه‌یی باشد برایتان در زیر نگاشته میشود:

شکل عادی جمله یا واژه	شکل زرگری جمله یا واژه
من - من هستم - من می‌آیم - من انسان هستم.	مزن - مزن هستمزم - مزن مزی یزا یزم - مزن ازنسزان هستمزم.
اسم شما چیست؟	ازسزمی شزمزا چیست؟
اسم من ستاره است.	اسزم مزی مزن سزتارازه ازست.
چطور هستی؟	چزتور هستتزی؟
من خوب هستم. شمار چطور هستید؟	مزن خزوب هستمزم. شزمزا چزتور هستتید؟
از کجا هستید؟	ازز کز جزا هستتید؟

^{۱۱۵}. تسته: تسته از تنیدن و بافیدن پارچه‌های نساجی و پخته/ پنبه و پشم گرفته شده است. شاید که شکل مختصر شده "تندیس تن" باشد. بخاطریکه در روستاها الی اکنون دستگای قالی بافی و گلیم بافی به صورت وافر یافت نمیشود. به شکل محلی و محیطی چهارمیخ را میکوبند و بعد از تارکشیدن، به بافیدن شروع میکنند.

^{۱۱۶}. مشکونی: به معنی تبدیل نمودن ماست به دوغ و مسکه از طریق ریختن ماست به داخل "مشک" میباشد.

من از چغچران هستم.	مزن از ز چزغچزرزان هزستزم.
کشور - ولایت - شهر - قریه.	کزشوزر - وزلزایزت - شزهر - قزرزی یزه.

تذکر: در بعضی مناطق غور در زبان زرگری به جای حرف "ز" از دیگر حروف استفاده مینمایند و این دستور برای اطفال خیلی ساده و بسیط میباشد. اما، آنچه که در دهکده بی کندیوال در بین نوسالان مروج و معمول است، همین گونه بی است که به اضافت "ز" انجام میگردد.

بخش نهم

گنج گپستان مردمان کنديوال

گویش و لهجه یی سخنگویی روستاییان کنديوال همانند دیگر دهاتیان حوزه چغچران مشابه و همخوان است. با آنهم در بعضی دهات واژگان است که طرق سخنگویی را در مقایسه به بعضی مناطق متمایز میسازد. آنچه که در جدول پایین درج میگردد، ادعا شده نمیتواند که تنها فرهنگ و شیوه سخنگویی باشندگان کنديوال محسوب میگردد، بلکه چیزیکه بیشتر اشاره کردیم، مربوط و متعلق به غور و به خصوص حوزه یی وسیع چغچران نسبت داده میشود که روزگاری واحدهای اداری چهارسده و دولتیار و قسمتی از واحدااری دولینه نیز مشمول این جغرافیا بودند. علاوه بر واژگان محلی برای جلوگیری از قطور شدن این کتاب؛ یک تعداد غذاها و خورش های محلی (به استثنای غذاها و خورش های مشهور چون؛ شوربا، برنج، پلو، غورمه/قورمه، شوله و...) که در بین مردم مروج است را نیز منحصیث واژگان برگزیده درینجا گنجانیدیم. برای اینکه سخن به درازا نکشد میپردازیم به شرح آنچه که ما

توانستیم، جمع آوری نماییم (البته این واژه نامه شامل واژه ها، واژه های ترکیبی و بعضی جملات محیطی نیز می باشد):

مشاهدات	معنا	واژه	کُدی
حرف "آ"			
	این واژه کاملاً دری می باشد که معنای صدا زدن و چیغ زدن از دنبال کسی می باشد، اما، در گذشته های دور برای مهمان نمودن کسی اطلاق می گردیده است.	آواز	۱
بعضی ها آخله تلفظ میکنند.	چوب و هیمه. چوب های ریزه.	آلخه	۲
نوع طبابت محلی است که برای ماده گاوها می دهند. این نوع مواد غذایی را از "آرد و آب جوش داده" می سازند.		آهر	۳
حرف "الف"			
نمونه: ارو تو خبر نداری. یا، یرو تو خبر نداری.	ضمیر اشاره است برای شخص مخاطب. وقتیکه همراه با کسی صحبت کنید به جای اینکه اسمش گرفته شود، از ارو و یرو استفاده صورت می گیرد.	آرو بر وزن پرتو	۴
شاید مشابه همان "یاروی" باشد که ایرانی ها استفاده میکنند.	ارو، یرو، یارو و یارا همه واژگان مترادف اند.		
	چطو یا چطور.	اِشتو/اِشتور	۵
	عجله. نمونه: سخت اِشتوی داری...	اِشتو	۶
	بندش گلو، تولید صدای مزاحم از مجرای گلو.	اُکک	۷
	انسان بی پروا، بی احتیاط، بی برنامه.	الدنگ	۸
	به معنای خارش نمودن، خاراندن و خاریدن.	اِندوه برون نسته	۹
این واژه بیشتر در بین زنان کاربرد دارد - هرگاهی که دو برادر متاهل باشند، زنان ایشان یکدیگر خود را با زن یکی از خسربوره هایش		ایور	۱۰

		"ایور" خطاب میکند.
حرف "ب"		
۱۱	بَچیی	چرا، به چی دلیل.
۱۲	برف	به استثنای ریزش برف در محیط ما به جای سن و سال و یا عمر سگ ها استعمال میگردد. به گونه مثال: سگ یک برف (یعنی سگ یک ساله)، دو برف - دو ساله، سه برف - سه ساله... گویا سگی که یک زمستان از سرش بگذرد و شاید هم منظور از کاربرد برف به همین دلیل باشد.
۱۳	برکا	راه رفتن به گونه افقی، غلطیدن به یک طرف، راه رفتن به گونه یک سرون.
۱۴	بُلقره	کسیکه چشم هایش بیرون آمده باشد.
۱۵	بلگاوه	بل+گا+وه. نوع غذای محلی است. از آرد گندم سازند و آنرا باریک ولی دبلتر از آش میبرند و با دوغ و دیگر مواد خوراکی میپزند. بعضی ها به شکل "بلگ آبه یا بلگابه" تلفظ میفرمایند.
۱۶	بوسراغ	نوع نان محلی است. بوسراغ و خجور نوع پخت و پز و مواد خوراکی یکسان دارند. اما، خجور به شکل طومار (لوله مانند) ولی بوسراغ شکل عادی را دارد مثل نان لاکن خیلی خورد است به اندازه کف دست.
حرف "پ"		
۱۷	پایچه مرغک	نوع گیاهی است که به کوه و دشت های سرسبز میروید و اطفال آنرا میخورند. پایچه مرغک را بعضی ها "خال مسکین" نیز میگویند.
۱۸	پُئی به ضم پ	برای کسیکه تُله باشد و یا بندش و لکند زبان داشته باشد استعمال میگردد.
۱۹	پخسه	دای و دیوار گلی را گویند.
۲۰	پُرسه	این واژه به تنهایی معنای همدردی و به عیادت رفتن بیمار، تسلیت گویی را دارد ولی در هنگام مرگ و پرسش، تفقد، مجلس میر اقارب خانواده یی غمدیده برای عزاء، مجلس ختم،

		همدردی، گوسفند را ذبح کرده و به خانه عزاخانه، عزاپرسی، اش برای تسلیت گویی میروند.	
۲۱	پیشبر	نوع غذای آشامیدنی است. این گونه غذا به این شکل پزیده میشود: اول آش را با دیگر ادویه دیگ میپزند و با دوغ قُتُق میسازند و می آشامند. دوم آش و گوشت گوسفند ریزه شده را با دیگر ادویه دیگ میپزند و با دوغ مخلوط میکنند. بعضی ها این نوع غذای آشامیدنی را پیشبر، آش شامیدنی و قلور نیز گویند.	
۲۲	پیلو	محل تجمع حیوانات برای استراحت، چوبان ها رمه گوسفندان را برای استراحت در بعضی مناطق هنگام چاشت و در بعضی مناطق در هنگام شب برای استراحت مدت چند ساعتی نگه میدارند. استراحتگاه حیوانات.	
۲۳	پینک	جبین، پیشانی، تَرَق.	
حرف "ت"			
۲۴	تَره	به معنای پاره، پاره پاره و چاک کردن میباشد.	
۲۵	تری به فتح کوتاه "ت"	برای کسیکه پرخور و بدنفس باشد اطلاق میگردد.	مثلا: بچه یی فلانی خیلی تری است.
۲۶	تَرَتو بر وزن پرتو	برای شخصی که ساده لوح، کم درک، کم حافظه و نافهم باشد اطلاق میگردد.	
۲۷	تَر دادن	طلاق دادن زن توسط شوهرش، جدایی و تفریق مرد و زن. البته به عرف مردمی "تردادن" انعکاس بدتر از طلاق دادن دارد. این عمل وقتی اتفاق میافتد که شوهر، خانمش را به کدام فعل بدی گیر نماید و به یک حالت بدی "ترش" بدهد.	در مقایسه با "تردادن"، طلاق شکل معمولی تری دارد.

۲۸	تفدانی	وسیله بی است برای طبقه بی نسوارکش (نسواری) که بازمانده های نسوار را بعد از مدت که در دهن خود برای رفع اعتیاد خویش نگهدارند و بعد باقیمانده (دُرد) آنرا به داخل این پیرایه تُف میکنند. گهی بر رسم اینکه تفدانی خیلی شکل عامیانه دارد به مجالس از آن به نام "گلدانی" یاد میکنند.
۲۹	تلخ آبی	مهمانی در هنگام عزاداری - برداشت ما اینست که: این هرگاهی که یکی از خویشاوندان ویا وابستگان کسی، سوگوار گردد، در آن ایام وی را مهمانی میدهند که این عمل را "تلخ آبی" میگویند. شیرین آب. یعنی که در آن مهمانی ویا مجلس، شوخی، شادی و مزاح نامناسب میباشد.
۳۰	تلشک	زنخ، زرخدان. قسمت پایینی دهان و بلندی گردن. بعضی ها آلاشه نیز گویند.
۳۱	تلوات	برای شخصی که مایل به مجهولی باشد و درکش ضعیف باشد اطلاق میگردد. ترتو و تلوات تقریبا به فرهنگ عامیانه، واژه های مترادف اند.
۳۱	تلوتلو	حرکات ناموزون، گنس و گیج راه رفتن.
۳۲	ترق	جبین، پیشانی، [پینک]
۳۳	تَمَچَه [طمعچه]	رقابت، همچشمی، همحریفی. این واژه را به شکل "طمع چه، تَمَچَه" نیز مینویسند.
۳۴	توربور یا تور و بور	عموزادگان پدر، برای آنعده از پسر کاکاها و عموزادگان پدر که دو یا سه پشت گذشته باشد، توربور خطاب میکنند.
۳۵	توره	غیبت کردن، پشت سرکسی حرف زدن، بسیار نقلی کردن.
۳۶	تیل ^{۲۱۸}	مخزن آب، ذخیره آب، زمین نمناک، استخر

^{۲۱۸}. Water Cistern, Water Reservoir.

۳۷	تیل ^{۲۱۹}	بنزین، شامل پترول و دیزل.
۳۸	تالاره/تیه لاره	پاشیدن شیرینی و پیسه هنگام خوشی، این عنعنه در هنگام شادی های چون عروسی، شیرینی خوری، آمدن کسی از مسافرت، حج نمودن شخصی و فراغت کسی از تحصیل جهت شادباش و خوشی به سر و رویش پاشیده میشود.
۳۹	تیل خاک ^{۲۲۰}	نوع روغن که تنها برای چراغ به کار میرود.
۴۰	تیونه	این واژه را گاهی به شکل "تینه" نیز تلفظ میکنند که به معنای سوزن بزرگ و کلان میباشد. البته این نوع سوزن از جوال دوز کوچکتر و از سوزن های عادی یعنی لباس دوزی بزرگتر میباشد.
حرف "ج"		
۴۱	جره	مجرد، تنها، بکه، بی رفیق، پیاده.
۴۲	جلک بر وزن ملک (فرشته)	ریسیدن نخ و آماده کردن آن برای بافیدن. در ابتدا یک سنگ "قلم بیشتر زنان کهن سال و پیرزالان این کار را انجام میدهند. پشم، پخته و یا پنبه را آن پشم و یا پنبه را میگیرند و به دستان خود آنرا میپیچند و این کار را چندین مرتبه انجام میدهند تا اینکه به نخ مبدل گردد.
۴۳	جَمَل یا جملی	اولاد دوقلو. دوگانگی زاییدن.
۴۴	جیم خو یا جیم خواب	به معنای لحاف میباشد. البته نمیتوان لحاف را با کمپل و دیگر وسایل پیشرفته خواب مقایسه کرد. جیم خواب و یا لحاف نوع از وسیله است که از پشم و دیگر لوازم موجود است. خیلی

^{۲۱۹}. Gasolene, Oil.

^{۲۲۰}. Karosine

	محیطی ساخته میشود و برای پوشانیدن گرم و سنگین میباشد.		
	انسان هنگام خواب استفاده میشود.		
حرف "ج"			
۴۵	چار	حجله عروس، پرده یی که در گذشته رسم براین بود که بعد از سه روز "چار" عروس را جمع میکردند و جهیزهای وی را برای مردمان خانواده و وابستگان شوهرش آشنا و دلگرم گردد. شاید این نام برگرفته از "چادر" باشد که مردم محل به لهجه محیطی و عامیانه آنرا چار گویند.	در گذشته رسم براین بود که بعد از سه روز "چار" عروس را جمع میکردند و جهیزهای وی را برای مردمان خانواده و وابستگان شاه هدیه میدادند ولی فعلا شرایط تغییر کرده است. یعنی، یک روز بعد از عروسی "چار" عروس را جمع میکنند. این عمل در بین زنان قریه به نام "تخته جمعی" نیز مشهور است.
۴۶	چپات	سیلی، به سیلی زدن.	
۴۷	چپات	نوع کفش سرپایی مانند است که ساربان ها و شتربانان پوشند. بیشتر در بین کوچی ها مروج است.	
۴۸	چپاتی	نوع نان محلی است. اول خمیر را آماده ساخته و این نوع نان را به بالای تاوه میزنند و به رویش روغن میمالند.	
۴۹	چپاتی اسماعیلی ی	در بین مردم تعبیر شده است که یک چپاتی اسماعیلی به اندازه خیرات نمودن یک گوسفند ثواب دارد. سه، پنج، هفت و ... چپاتی را که تاق باشند بالای هم میزنند و به روی هر کدام جداگانه روغن و ادویه میزنند تا اینکه بدون کدام سوختگی به درستی پخته گردد.	
۵۰	چژین	قفس سینه. به شکل های: چژین، چجین و چیعین نیز مینویسند.	
۵۱	چلمه	قشاد، سرگین خشک شده حیوانات اهلی.	
۵۲	چشم روز	آفتاب، خورشید، شمس - مردم محل به آفتاب چشم روز خطاب میکنند. این نوع واژه ترکیبی و استعمال آن بسیار معمول بوده و خیلی	

		خوشایند میباشند.
۵۳	چهل مردک	شخص کوتاه قد، شخصی که مردم عام به این تعبیر هستند که هرگاهی کوچه چهل اطفال داده نشود، احتمال می‌رود که چهل مردک بار آید.
حرف "ح"		
۵۴	حلوای سرخک	همین حلوای سمنک را در محیط ما به نام حلوای سرخک نیز یاد میکنند. ازینکه رنگ این نوع غذا بعد از پخت و پز مایل به سرخ تیره است به این نام مسما شده است.
۵۵	حلوای لایک	درین مجموعه تنها به گونه‌ی بی از غذاهای محلی اشاره شده است که به فرهنگ های زبان دری یافت نشد. حلوای لایک نوع از حلوای است که از: آرد گندم، خرما، تازه، روغن (اگر روغن زرد باشد بهتر است)، زردچوبه، شکر، نمک (کمتر)، دال چینی و ... پخته میشود. این نوع غذا را بیشتر خانم ها میل مینمایند. یعنی که از دید شان برای رفع بعضی ناجوری های وجودی مفید است. حلوای لایک خوش خور است و نسبت به حلوای سمنک انسان میتواند که بیشتر بخورد.
حرف "خ"		
۵۶	خاچه	خواهر، همشیره.
۵۷	خاکک	بدهضمی، عفونی شدن معده.
۵۸	خجور	نوع نان محلی است. آرد گندم، شکر، شیر و روغن را باهم میزنند. خجور و بوسراغ در گویش های محلی از جمله واژه های مترادف اند.
۵۹	خَرخَشه	این واژه بیشتر جنبه طفلانه دارد. برای اطفال که مریض باشند و یا حال شان خوب نباشد و احساس ناراحتی و ناجوری نمایند، اطلاق میگردد.
۶۰	خروج	آتشپاره، پاره آتش، آتش که لال شده باشد.
۶۱	خشولوچه	خواهر زن، خواهر شوهر.
۶۲	خلموک	انسان سلسله خلم، کسیکه خلم هایش همیشه بریزد.

بخش نهم / گنج گپستان مردمان کنديوال □ ۱۶۷

۶۳	خلوک	نوع غذای محلی است. آرد گندم را با آب تر یا نم نمایند و پیش از اینکه به خمیر مبدل گردد با آب و ادویه های دیگری مخلوط کرده و جوش میدهند. این نوع غذا شکلش مایل به حلوا است ولی با تفکیک اینکه رنگش سفید مایل به خمیری میباشد؛ بعد با دوغ و روغن سرریز نموده و میخورند.
۶۴	خله	سرما خوردگی گردن، شانه ها، کمر و گوش های انسان.
۶۵	خُناوه	غم، اندوه، پریشان. در گویش های محلی "خناوه" و "کالت" از جمله واژه های مترادف اند.
۶۶	خواستگار بازی	این واژه ترکیبی وقتی کاربرد دارد که یک شخص نامزد باشد و قبل از نکاح کلان به خانه خسر خود برود، به این عمل "خواستگار بازی" گویند. در عرف عامه هنگام بازی خواستگار معاشرت رایج است ولی مجامعت و مباشرت کاری پسندیده نیست.
۶۷	خیره بر وزن تیره	شخص بدفرما، شخص تنبل، شخص کارناکن.
۶۸	خپله	دوستداشتنی، اولاد که والدین وی را خیلی دوست داشته باشند.
حرف " د "		
۶۹	دخترخانه	دختر باکره.
۷۰	دخترخانگی	باکرگی.
۷۱	دُرَدَو	انسان چاپلوس، انسان بدصفت.
۷۲	دست نماز	وضو
۷۳	دقی	با فتح کوتاه "د". موهای زاید سر، موهای که هنگام شانه زدن از سر جدا شوند، چسپیدن موی سر انسان هنگام که ناشو باقی مانده باشد.
۷۴	دلاک	خته کننده، خاتن، کسبیکه اطفال را سنت یا ختنه کند. در نوشتار این واژه با یک "ل" به شکل "دلاک" نوشته میشود ولی وقتی که به تلفظ آن تمرکز صورت گیرد مثل: دلاک با داشتن دو "ل" خوانده

		میشود (دل لاک). ختنه نمودن اطفال درین محیط به دو گونه است؛ یکی عصری که حالا توسط پزشکان صحی انجام میگردد و ددیگر به شکل سنتی و بدوی که توسط طبیبان محلی انجام میگردد. اکنون نوع عصری بیشتر مروج است.
۷۵	دلقر	حیوان یک خایه، حیوان که دارای یک تخم باشد، به ندرت برای انسان های این چینی از روی تمسخر نیز اطلاق میکنند.
۷۶	دمس کشین	دمس نفس نفس زدن به اثر تشنگی یا هلاکی.
۷۷	دنگی	دنگی برای انسان که خیلی بی پروا باشد و به فکر آینده بی خود نباشد خطاب میگردد.
۷۸	دوشنه یا دُشنه	دیشب. شب گذشته.
۷۹	دوک بر وزن ناوک	نوع چوب است که برای مسدود کردن طویله و جلوگیری از بیرون شدن حیوانات به راهرو آن نصب میکنند. البته سابق ها طویله ها دارای دروازه نبود و این چوب یعنی دوک یگانه وسیله بی بود که مانع بیرون رفتن حیوانات میشد.
۸۰	دول بر وزن بول	مثل، مانند، ممکن، امکان - معنی درست این واژه را در فرهنگ ها دریافت نتوانستم و به برداشت های محیطی اکتفا نمودم. نمونه: این کار دول ندارد (این کار امکان ندارد). بددول (بد مانند). بی دول (بی مانند).
۸۱	دیگدول	دیگ+دول = دیگ مانند. ظرف کلان که با آن آب میاورند. درینجا "دول" پسوند واژه ساز است به معنای مثل و مانند. در سال های سابق دیگ های مسی بیشتر در بین مردم رواج بود.
۸۲	دیمنه	دیوانه، مجنون، احمق، ابله.
حرف " ر "		

۸۳	رومهک	هدیه بی که برای نوعروس و نوزاد پردازند.
۸۴	ریخوک	اسهال.
حرف "ز" ۲۲۱		
۸۵	زَنگی	زنگی به معنای بلند کردن طرف و قتیکه یکی از جناح احساس مقابل ویا حریف هنگام عمل کشتی گیری میباشد. بالا زوری نمایند، حریف خود را بلند کرده و به زمین میکوبد.
۸۶	زُواله	یک مشت خمیر رسیده که آماده کنند برای نان پختن. در رسم خانم ها یک زواله یک نان میشود و این نان خواه فطیر باشد یا نان عادی. همچنین یک مشت گِل را نیز گهی زواله و گهی کلوله گِل گویند.
حرف "س" ۲۲۲		
۸۷	ساه	سکته کردن، سکته قلبی کردن. وفات نابهنگام. شخصی که هنگام شنیدم خبر غم انگیزی - سوگوار گردد و وفات نماید.
۸۸	سای	اکثریت قریجات و دهات که کنار دریا موقعیت ندارند حتمن دارای رود کوچک میباشد که این رود را سای گویند.
۸۹	سُستک	صحبت بیخ گوشی، به پنهان و نهان سخن گفتن، گپ های دو نفری، حرف مفت، شایعه انداختن. ویا صحبت های بیخ گوشی را به انگلیسی "گسیپ" ۲۲۳ گویند.
۹۰	سُخلمه	سغلمه نیز تلفظ میکنند. تهدید، نکوهش و سرزنش.

۲۲۱. از برای اینکه حروف "ذ، ض و ظ" از جمله حروف خاص عربی میباشد و در زبان دری این حروف در تلفظ عمومی به شکل "ز" اجرا میگردد. بروی همین ملحوظ در واژگان عامیانه تنها مثال های از حرف "ز" آورده شد و در ردیف حروف ذ، ض و ظ کدام واژه بی محلی ویا عامیانه درج نشد.

۲۲۲. از برای اینکه حروف "ث و ص" از جمله حروف خاص عربی میباشد و در زبان دری این هر دو حرف در تلفظ عمومی به شکل "س" اجرا میگردد. بروی همین ملحوظ در واژگان عامیانه تنها مثال های از حرف "س" آورده شد و در ردیف حروف ث و ص کدام واژه بی محلی ویا عامیانه درج نشد.

۹۱	سرتو	یعنی سر به ته، کسی را به کله به زمین زدن، گویا شکل اختصاریه و کوتاه "سر به ته" به زمین زدن است.
۹۲	سرخش ت	خانم که هنگام ولادت وفات میکند، میگویند که سرخش رفت. برداشت های شرعی نیز براینست که هرگاهی خانمی هنگام ولادت وفات نماید، شهید است. سرزا. مردم عام به این تعبیر هستند که تولد انسان، سنگ بنای زندگی است. خانمی که درین هنگام وفات کند، به این معنیست که هنگام گذاشتن اولین خشت زندگی وفات نموده است.
۹۳	سرسایه روزه	صدقه فطر. صدقه فطر از نگاه فقهی واجب است. برای هر شخص واجب است که در جریان ماه مبارک رمضان نیم من گندم یا نیم من خرما و یا یک من جو بدهد. همچنین میشود که قیمت معینه گندم، خرما و جو را براساس نرخ مروجه بپردازند. در محیط ما معمول است که این صدقه را بیشتر به ملا امامان مسجد میدهند در صورتیکه پرداخت این نوع صدقه و خیرات برای فقرا بهتر است.
۹۴	سرنگرا	به صورت ناگهان به زمین افتیدن، از بالا به پایین افتادن.
۹۵	سره جره	یکه و تنها، بدون رفیق در راه، پیاده در راه، بدون همراه.
۹۶	سفید	پولی که به مخبر و خبرکش دهند. کسیکه از مسافرت آید، کسیکه نامزد شده باشد، کسیکه کدام کار نیکی کرد باشد، کسیکه اولاددار شده باشد و دستاورد بزرگ برایش رخ داده باشد و دیگران خبر نباشند و شخصی این خبر خوش را به وابستگان و نزدیکانش برسد برایش پول و یا هدیه بی میدهند که این رسم و عنعنه را "سفید" گویند.
۹۷	سَیل ^{۲۲۴}	تماشا، شادی، نمایش، سرگرمی.

^{۲۲۴} سَیل: سبیل هم مانند ذیل تلفظ و خوانده میشود. سبیل دو معنا دارد به تعبیر اول به معنای سررازی شدن آب زیاد به اثر باراندگی و زلال که گهگاهی طوفان نیز گویند و دوم به معنای تماشا و سرگرمی. هر دو باید که سبیل با تشدید و فتح "س" تلفظ شوند؛ نه به شکل "سبیل" به کسر "س". به گونه مثال گفته شود:

۹۸	سُم	کوله، اتاق نگهداری حیوانات، خانه حیوانی. محل که حیوانات را از سرما حفاظت کند. سم، سوم، سَمب و سومب نیز مینویسند.
۹۹	سمندو	نوع سبزی که در کوه و دشت های سرسبز میروید و بدون پختن و جوشانیدن قابل خوردن است. در هنگام بهار بهترین تفریح برای اطفال و خانم ها همین میله سمندو است. سمندون گیاهیست که زود میروید. در بین مردم این مقوله جاری است: "سمندو نیست که زود بروید".
۱۰۰	سِنَجَو	دشنام دادن، فحش گفتن، انسان ولد زنا، نوع دشنام است که برای انسان های حرامزاده و یا دو رگه استعمال میگردد.
۱۰۱	سُند	سمت و سو، طرف. نوع نخ محکم را نیز سند گویند.
۱۰۲	سنگِ جواز	آوند، سنگ و جواز نیز گویند.
۱۰۳	سَوری	تحفه، هدیه. به خصوص کسیکه از مسافرت میآید و یا نامزد یک دختر خانم به خواستگار بازی اش میآید و برایش بعضی هدایا میآورد. در میان خانم ها این واژه بی عامیانه خیلی کاربرد دارد.
۱۰۴	سیبا	جدا کردن، از هم متفرق کردن در هنگام جنگ و کشمکش، سقط جنین. جدا نمودن طفل شیرخواره از مادرش. بعضی ها "سیوا" نیز تلفظ میفرماند.
۱۰۵	سیگه	برای انسان بد نفس، پرخور، بی ادب و بدقلق استفاده میشود. آنعهده خانواده های که اطفال خویش را به افراط دوست دارند، اطفال شان "سیگه" یا بدقلق بار میآید.
حرف " ش "		

سَیل نه سیل و همچنان خوانده شود سیلاب (سَیل+آب) نه سیلاب. همچنین گفته شود خَیل نه خیل. چون خَیل به فتح "خ" نیز دو معنا دارد. اول به معنی زیاد و دوم به معنی مجموعه بی از چند خانواده چه این خانواده ها در قشلاق باشند یا در بیلاق. به طور نمونه خوانده شود: سرخَیل نه سرخیل. این گونه خوانش ها - لفظش مقبول است.

۱۰۶	شخله	نوع علف دارای برگ‌های بزرگ، تنه بلند و ساقه ضخیم می‌باشد.
۱۰۷	شَغَز	استخوان بین هر دو ران انسان. کسانیکه ازین ناحیه عیب دارند را "شغزی" خطاب میکنند.
۱۰۸	شکررنج ی	منازعه، مناقشه، دو شخص که در بین شان رنجش خاطر به میان آمده باشد. رنج و معصیت در بین دو شخص.
۱۰۹	شنگُل	انگشت حیوانات. این واژه را به شکل؛ شنگل و شنگول مینویسند و به ضم "گ" تلفظ میکنند.
۱۱۰	شو	شب. این واژه علیحده نیست بلکه فقط به نحو گویش و یا لهجه مردم محل تفاوت دیده میشود. مثل: تو (تاب - تب)، او (آب)، گو (گاو) و غیره.
۱۱۱	شو	ده راس گوسفند را به صورت مجموعی شو گویند. کسیکه ده راس گوسفند دارد باید که یک شبانه روز چوپان را بخاطر مالهایش به رسم نوبتی و یا گماری همراهی نماید. به همین قسم، ۲۰ راس گوسفند را گوسفند باید که یک شب دو شو، ۳۰ راس گوسفند را سه شو گویند. چوپان را همراهی کند.
۱۱۲	شورکک	نوع از سبزیجات می‌باشد که به صورت خودرو در زمین‌های مرطوب می‌روید. این نوع سبزی قابل پخت و پز می‌باشد و از آن نوع غذای به نام "سبزی" می‌سازند.
۱۱۳	شوله	نوع غذای که از برنج سازند، گاهی از برنج شکر و گاهی هم با شیر و شکر می‌سازند. انسان‌های تنبل را نیز شوله خطاب میکنند.
حرف "ط"		
۱۱۴	طبراق	کیسه، چننه، توبره، توبره اطفال مکتب، طبراق یا تبرا ^{۲۲۵}

^{۲۲۵} . تبرا: این واژه بنا بر شکل و شمایل و تلفظ آن شاید که ترکی باشد و به اقسام گوناگون چون: طبراق،

تبرا، تبراغ، تبراغ نوشته میکنند.

بخش نهم / گنج گپستان مردمان کنديوال □ ۱۷۳

	توبره شبان.			
حرف " ف "				
۱۱۵	فُشی	خلموک، انسان پر خلم.		
۱۱۶	فلاخمان	فلاخن.		
۱۱۷	فلار آب	به گویش های محلی "فلارو" گویند یعنی که "آب" را "او" گویند. فلار نوع گیاهی سابونی است که برای شستشوی لباس به کار میرود. تا حال به جای لباسشویی از فلارو بیشتر گفتگو صورت میگرفت. فلار و اشلان دو گیاهی سابونی اند که درین منطقه میرویند. از فلار برای شستشوی لباس استفاده مینمودند و از اشلان یا اشنان برای شستشوی بدن و غسل نمودن انسان استفاده میکردند. حالا پودرها و سابون های لباسشویی جای فلار را تسخیر کرده و شامپو جای اشلان/اشنان را.		
حرف " ق "				
۱۱۸	قاله	تخم مرغ.		
۱۱۹	قاله ریزک	پختن تخم مرغ با روغن، تخم مرغ پخته شده. ^{۲۴۶}		
۱۲۰	قُتُق بر وزن صندوق	دو معنا را افاده میکند: یکی اینکه نوع خوراک محلی است به خصوص در شب های جمعه و هنگام روزهای متبکره مثل محلات "دوغ قُتُق" نیز روزهای عرفه و ... خانواده ها خیرات میکنند و به همسایه های و نمازگزاران کندیوال معمول است. مسجد میبرند.		
۱۲۱	قدمال	نوع نان محلی است. از آرد گندم، شیر و روغن سازند. شکل این نوع		

^{۲۴۶} **قاله:** از قاله یا تخم مرغ یک نوع غذا دیگری به استثنای قاله ریزک و تخم آب چوش میسازند که به نام اشکنه تخم مرغ معروف است. یعنی که درین نوع غذا، تخم مرغ به حیث کچالو مورد استفاده قرار میگیرد.

		نان کلان است و بیشتر به شکل دایره مانند پزند.
۱۲۲	قُرْدَاغ	این واژه به شکل های: غورداغ، قورداغ و غُرداغ نیز تلفظ میگردد. نوع غذای محلی است و آنرا گهی به نام "گوشت سرخ کرده" نیز گویند. دل، گرده، جگر و چربی گوسفند و دیگر حیوانات که خوردن گوشت شان حلال باشد باهم در بین روغن مییزند.
۱۲۳	قوز	پاشیدگی های هیزم و بوته،
۱۲۴	قشی	ته دیگی، آنچه که بیشتر پخته شده و سیاه گردد. این واژه بیشتر برای ته دیگی برنج کاربرد دارد. همچنین پاک کردن دیگ و پایه را به صورت سخت تر، قشی گویند.
۱۲۵	قِصِیَان	استفراغ کم، قی کودکان.
۱۲۶	قُل	بیجا شدن استخوان پاها از بجولک.
۱۲۷	قُلَر	شوخی، سر و صدا، هیاهو، ازدحام صدا.
۱۲۸	قُلْعَی	به ضم "ق" و فتح "ل" و غ" به معنی دزد. البته دزد بین قشلاقی و این واژه برای دزدان راهگیر و راهزن کاربرد ندارد.
۱۲۹	قُلَنگ	تتاب، تناب نخعی، نوع تناب دبل و این نوع تناب را خانم ها از پشم زخیم نمندی و یا نخعی که برای جلوگیری از فرسودن پوست حیوانات بارکش استفاده میگردد. تناسب تناب های پلاستیکی از فرسودگی پوست حیوانات جلوگیری میکند.
حرف "ک"		
۱۳۰	کاته	گیج، گنس، سرچرخ.
۱۳۱	کاخچه	اولاد ناروا زاییدن، دختری که بدون ازدواج حامله گردد، طفل آنرا "کاخچه" گویند.
۱۳۲	کاکرتک	گلو، برآمدگی گلو.
۱۳۳	کاکه	به دو معنا میباشد: خواهر و همشیره. جوان های خوش سلیقه و بابرخورد. البته این نمونه بیشتر در بین قوم تیمنی در

بخش نهم / گنج گپستان مردمان کنديوال □ ۱۷۵

	ککه، کاکه و خواخه در گویش های محلی هم معنا اند.	ولایت غور کاربرد دارد.
۱۳۴	کتوک	گلو.
۱۳۵	کته	کلان، بزرگ، قوی.
۱۳۶	کچو کچاو	یا انگشتر - به زبان عامیانه انگشتر را "کچو یا کچاو" گویند.
۱۳۷	کلالت	غم، اندوه، مصیبت.
۱۳۸	کندالُن یا کندالان	کندالان و برکا که شرحش در بالا رفت به زبان عامیانه مترادف اند. انسان که یک بغله راه رود و یا کوتل که یک قسمت آن خیلی تُند و سخت عبور باشد.
۱۳۹	کُرُن	قریه، ده، روستا. بیشتر در بین مردم به محل مورد استفاده صورت میگیرد. نمونه: کُرُن بالا یعنی قریه بالا.
۱۴۰	کُرُند	به فتح ک و ر. کُرُن نیز گویند. نوع وسیله فلزی که از تیشه بزرگتر باشد و برای قطع نمودن هیزم و بوته به کار میرود.
۱۴۱	ککره	با فتح کوتاه. سیر شدن، مملون شدن شکم انسان هنگام خوردن، نوع عکس العمل هنگام رفع گرسنگی.
۱۴۲	ککه	خواهر، همشیره. بیشتر در حوزه چغچران کاربرد دارد.
۱۴۳	کلکات	برای شخصی که گیج و گنس باشد اطلاق میگردد.
۱۴۴	کلچچه	بحث و گفتگو، بحث بیمورد، ضدیت در گفتار.
۱۴۵	کلکُو	برای شخصی که پریشان و حواسش جمع نباشد اطلاق میگردد. کلکات و کلکو در فرهنگ عامیانه از جمله واژه های مترادف اند.
۱۴۶	کلکو سر	شخص سرگردان، شخص سرگیج.
۱۴۷	کلکون	سرین، سرغین. قسمت آخر ستون فقرات الی ران انسان. به شکل های: کالکون، کولکون و کلکون نوشته میشود.

۱۴۸	کَلَنکِه	شوره سر، سیوسه سر.
۱۴۹	کوچه	نوع غذای سبک که از هم پختن گندم، نخود، عدس، لوبی و ماش سازند.
۱۵۰	کوچه چهل	بعد از اینکه طفل نوزاد چهل روزه گردد، زنانیکه طفل به دنیا خانم ها از هم آمیختن گندم، نخود، عدس، ماش، لوبیا و دیگر حبوبات دانه زایچه گویند و الی دار نوع غذای آشامیدنی میزنند که آنرا چهل روز کسیکه کوچه گویند و بعد از چهل روز آنرا ذیمحرم نیست به کوچه چهل گویند. کوچه فرهنگ خیلی قدیمی و پسندیده در ولایت غور میباشد. طفلش رفته نمیتواند. کوچه چهل را به همسایگان خود توزیع میکنند و هرکس به قدر توان خویش از پول شروع تا دیگر وسایل به رسم "تحفه" باطل کننده در بین این برای خانواده طفل میدهند.
۱۵۱	کوله	سم، محل نگهداری حیوانات که سقفش پوشیده باشد. اتاق نگهداری حیوانات اعم از گوسفندان، گاو و ... در گویش های محلی - کوله، سُم، گاوبند، گاش و کوتک در واقع هم معنا میباشند.
۱۵۲	کیتان	باران، بارش. این واژه به شکل های: کیتون، کیش و کیتوه نیز مینویسند. البته تمام این واژه ها به ضم "ت" تلفظ میشود.
حرف "گ"		
۱۵۳	گاش	طویله، گاوبند، محل که حیوانات را نگهداری کنند البته بدون پوشش سقف.
۱۵۴	گالش	نشو و نمو، بزرگ شدن، پرورش یافتن.
۱۵۵	گرنگ	گنس، گیج، انسان بی برنامه.

۱۵۶	گُلمه - بر وزن جمله	چپن - نوع چپن زخیم میباشد که از تکه سخت و محکم ساخته میشود که لایی آن از پنبه پُر میگردد. گُلمه از کپنک متفاوت است.
۱۵۷	گُلی یا گولی	تابلیت، قرص - به زبان عامیانه تابلیت یا قرص را گولی گویند. اما لفظ درست آن مفهوم نشد که متعلق به کدام زبان میباشد.
۱۵۸	سما روغ، قارچ، گورن	سما روغ، قارچ. نوع گیاهی که در کوه و دامان میروید و قابل طبخ و خوردن میباشد. به نام گوشت کوهی نیز یاد میگردد.
۱۵۹	گوشنه یا گُشنه	گرسنه، گرسنگی که به علت غذا باشد. گوشنه برای انسان های بخیل و خسیس نیز کاربرد دارد.
حرف " ل "		
۱۶۰	لُنده	دیوٹ. کسیکه از یک عمل شنیع، بد و غیر اخلاقی آگاهی داشته باشد ولی از آن جلوگیری ننماید.
۱۶۱	لکه تو	آویزان، آویخته شده. چیزی را به میخ ویا پایه یی آویختن.
۱۶۲	لُکک	نوع بدگویی و دشنام است. به خصوص برای اطفال که خیلی مادرهای خود را به تکلیف کنند برایش "لُکک" میگویند.
۱۶۳	لله بر وزن هله	برای مخاطب استفاده میگردد، مثل برادر. لله و پرو در گویش های محلی از جمله لغت های مترادف اند. ^{۲۲۷}
۱۶۴	لُم لُم	به ضم هر دو لام. صدای گام و پاها هنگام راه رفتن بالای خانه، صدای مسلسل.
۱۶۵	لولک	بستن طفل نوزاد را که از هنگام تولد الی یک سالگی در بین مردم مروج است، لولک گویند. این واژه نمایانگر آنست که بیچاندن ویا بستن کودک به شکل شی لوله مانند دیده میشود. وسیله یی که برای

^{۲۲۷} .لله: واژگان چون؛ ایه (مادر)، اته (پدر)، ممه (مادر بزرگ)، ککه (خواهر) و لاله و لله (برادر) در گویش های محلی یک نوع ارتباطی خوبی را برقرار میکند که هم از نگاه حروف و هم نوعیت تلفظ آنها، باهم شباهت کامل دارند.

		بستن لولک به کار میرود را "لولک پیچ" گویند.
حرف "م"		
۱۶۶	مالده	این واژه را گهی چون: مالده و مالیده میخوانند. نان گندم را نرم ریزه کرده و با روغن (البته بیشتر با روغن زرد) میپزند و بالایش شکر میپاشند. به خصوص در روز اول عید رمضان که از دیدگاه شرعی خوردن نان صبح قبل ازینکه مردم به نماز عید بروند مستحب ^{۲۲۸} میباشد، ازین نوع غذا بیشتر استفاده میکنند.
۱۶۷	مُجُم ^{۲۲۹}	من چی میدانم، یعنی چی.
۱۶۸	مچیت	مسجد، نیایشگاه، عبادتگاه. البته واژه "مسجد" عربی میباشد که به دری میشود عبادتگاه یا نیایشگاه ترجمه کرد.
۱۶۹	مَس ^{۲۳۰}	با فتح میم. کم، اندک، ریزه، خُرد، کوچک.
۱۷۰	مسی	با فتح میم. کمی، اندکی، کم، اندک، کوچک، خُرد.
۱۷۱	مَسکی	با فتح میم و س. کمکی، اندکی، ریزگی، کوچکی، خردکی.
۱۷۲	مسکی بریز	یعنی: کمکی بریز، اندکی بریز.
۱۷۳	مسمسک	کم کمک، اندک اندک، ناچیز ناچیز.
۱۷۴	مسمسک آب میایه	کم کمک آب میاید. اندک اندک آب میاید.
۱۷۵	ممه - بر وزن همه	مادرِ مادر یا مادرِ پدر، بی بی - به زبان عامیانه برای مادر کلان خواه پدری یا خواه مادری، ممه خطاب میکند. این واژه بیشتر در حوزه چغچران رایج ولی در فرهنگ ها این واژه یافت نشد و در بعضی نقاط غور "بی بی" بیشتر رایج است.

^{۲۲۸}. به اساس برداشت های دینی خوردن نان صبح در روز اول عید رمضان (عید سعید فطر) قبل از نماز

عید و به عید قربان (عید سعید الاضحی) بعد از نماز عید از جمله مستحبات میباشد.

^{۲۲۹} مُجُم: به ضم "ج" از جمله واژه های بازیافته شده بی جدید فارسی میباشد که "یعنی" معنا دارد.

^{۲۳۰} مس: واژگان محلی مس، مسی، مسکی را با "مس" که نوع از فلز است یکسان ندانیم. این واژه را

میتوان هم مانند "مسح" تلفظ کرد البته با حذف "ح".

بخش نهم / گنج گپستان مردمان کنديوال □ ۱۷۹

۱۷۶	ممک مثل نمک	به زبان عامیانه غذای را که برای طفل نوزاد میزنند را ممک گویند. گویا که "ممه" اگر درینجا استعمال شود به معنی خوشمزه و خوشبو میآید.
حرف " ن "		
۱۷۷	ناس ^{۲۳۱}	نسوار.
۱۷۸	ناشخول	انسان بدگزاره، انسان بدمعاش، زورگوی، طفل بی تربیت.
۱۷۹	نغله	طفل کم سن و خوردسال. این واژه برای بره ها و بزغاله های خورد نیز کاربرد دارد. نغله یعنی نوس، غوره و تروتازه.
۱۸۰	نالو	نوک پستان را نلو گویند. نوک پستان زنان را نیز نلو گویند اما، بیشتر درمورد نوک پستان حیوانات کاربرد دارد. به گونه مثال: مادگای که خیلی شیرآور باشد را "خرما نالو" میگویند.
۱۸۱	نیمکله	نیمه، مناصفه، نصف، نیم، متوسط.
۱۸۲	نیمکله جان	نیمه جان، بسمل.
۱۸۳	نیمکله نفس	یعنی: نیمه نفس.
۱۸۴	نیمکله کار	نیمه کار، کار که مناصفه شده باشد.
۱۸۵	نیمکله نچار	نچار نوکار.
حرف " ی "		
۱۸۶	یافتن	زاییدن. طفل به دنیا آوردن زن ها را "یافتن" گویند. به گونه مثال: کمتر میگویند که زن فلانی زایید، میگویند که: زن فلانی بیافت.

^{۲۳۱} ناس: این ناس که نوع گویش محلی است و شکل اختصاری نسوار میباشد را با "ناس" عربی که به معنی مردم میباشد، هم معنا ندانید.

۱۸۷	یَرو - بر وزن پرتو	به معنای او و آن می‌باشد. هنگام خطاب به طرف مقابل و اشاره به کسی اطلاق می‌گردد.	این واژه و "ارو" هم معنا و هم مفهوم می‌باشند. رجوع کنید به ارو. ایرانی‌ها "یارو" گویند یعنی یار و رفیق.
۱۸۸	یله	رها، نجات، آزاد.	

حرف شناسی: دستور زبان فارسی که در زبان انگلیسی گرامر (*Grammar*) و در زبان عربی صرف و نحو خوانده می‌شود، از علمی است که قواعد زبان را بررسی می‌کند. در زبان فارسی صرف و نحو که به ترتیب تجزیه و ترکیب خوانده می‌شود دو دیدگاه برای بررسی زبان است؛ صرف: بررسی کلمه و تعیین ساخت، نوع و ماهیت آن بیرون از متنی است که در آن قرار گرفته است و نحو: کلمه‌های موجود در یک جمله را با توجه به نقش و وظیفه‌ای که بر عهده گرفته‌اند و ارتباطی که با فعل و اجزای دیگر جمله دارند، بررسی می‌کند^{۲۳۲}. برای ثبت و نگارش یک واج، در برخی موردها، بیش از یک حرف داریم:

۱. ط = ت.

۲. ذ، ظ، ض = ز.

۳. ث، ص = س.

۴. ع، ء = ا.

۵. ه = ح^{۲۳۳}.

^{۲۳۲} . دکتر حسن انوری و دکتر یوسف عالی، دستور زبان فارسی ۱، پیشگفتار، ص ۱۹.

^{۲۳۳} . سید علی محمد اشراقی، آیین درست نویسی، ص ۱۹.

بادرک این واقعیت که حروف "ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، ع و ء" از جمله حروف خاص زبان عربی میباشند و واژگان محلی ویا گویش های محلی ازین نوع تلفظات مبرا اند، هیچ نوع واژه عامیانه یی به این واج ها درج نشد. اگر واژه یی با حروف "ث و ص" بوده باشد، به ردیف س درج شده، واژه های که به "ذ، ض و ظ" بوده باشد به حرف "ز" ذکر شده است. همین قسم اگر واژه یی به گویش محلی وجود داشته که به "ع یا ء" بوده، به حرف "الف" درج شده است. ذکر این مساله برای رفع یک مسوولیت ادبی است در صورتیکه گویش های محلی منوط و متعلق به زبان های خالص همان محل اند، دیگر زبان ها شاید که درین مساله خیلی دخالت نداشته باشند. به گونه مثال در بین اهالی محل به اساس گویش های محلی ویا سهلتر نگاشته شود به لهجه عامیانه - کسی را در نیافتیم که واژه یی را به همان قرائت یا سنگینی زبان عربی چون: اعوذ، ثلاثه، حی و ... تلفظ کند. یعنی در گویش های محلی نفس تلفظ واژگان خیلی سلیس و روان میباشد.

نامگذاری روابط و خویشاوندی های خانوادگی به زبان عامیانه: در دستور زبان دری اسم را چنین تعریف میکنیم: "اسم کلمه ایست که برای نامگذاری اشیا، اشخاص و اماکن جهت تفکیک این موجودات و مجموعه ها از همدیگر گذاشته میشود". بنا، درین شکی نیست که گویش ها و لهجه های عامیانه گهگاهی باعث پیدایش واژه های نو و جدید میگرددند که دریایی آنها به واژه نامه ها و فرهنگ های لغات به سادگی میسر نیست. محیط ما هم خالی ازین پدیده یی ادبی نبوده و ازینکه با مراجع نمودن به فرهنگ ها و لغت نامه های مختلف نتوانستیم بعضی از واژگان محلی و محیطی خودمان را دریابیم، خواستیم که درین مجموعه ذکر آنها را سودمند ارزیابی نماییم و این واژه ها شامل جدول ذیل با معانی که ما مناسب دانستیم و دریافتیم درج میگردد. آنچه که در پی میآید ادعای تمام گویش ها، لهجه ها و نامگزاری های مردم غور نیست، فقط مربوط به نقطه یی میگردد که این مجموعه بیشتر به آن متمرکز است:

معنا	واژه	شماره
	مادر	۱
	پدر، آقا	۲
زن برادر شوهر. به فرهنگ فارسی معین این واژه "جاری" ثبت شده و مردم هرات "امبجین" گویند.	ایور	۳
	بابا، پدر،	۴
	باجناق، دو شخص که دو خواهر را به نکاح در آورند.	۵
	خواهر، همشیره، ککه.	۶
	برادر شوهر، برادر همسر.	۷
	خواهر شوهر، خواهر همسر. به فرهنگ فارسی معین این واژه "خیاشنه" درج شده است.	۸
	مادر اندر، خانم دومی پدر.	۹
	پدر پدر، پدر مادر، پدر کلان خوا پدری یا مادری.	۱۰
	خواهر، همشیره. این گویش بیشتر در بین اقوام تیمنی معمول است ولی بخاطر موجودیت بیجا شدگان دیگر مناطق در کندیوال، این واژه ذکر شد.	۱۱
	خواهر، همشیره.	۱۲
	برادر، برار، لاله. به لهجه هزارگی "بیرار" و به لهجه کابلی "بیادر".	۱۳
	مادر مادر، مادر پدر.	۱۴
	مادر.	۱۵

^{۲۳۴} . دده: واژه ترکی است به معنی "پدر بزرگ". ازینکه در محیط ما به آن مادراندر گویند شاید که این

برداشت نادرست باشد.

^{۲۳۵} . ننه: این واژه ترکی است به معنی مادر بزرگ. در محیط ما به غلط برای مادر استفاده میکنند. در واحدااری

سافر ولایت غور به جای واژه مادر و ایه از "ننه" استفاده میکنند که شاید این برداشت خطا باشد.

نامگذاری حیوانات به زبان محلی: بعضی مسایل انسان را در شگفت می‌آورد و این مساله ها ازین قرار اند که چرا با مراجع به فرهنگ های مختلف زبان پارسی، پشتو، ترکی، عربی و انگلیسی نمیتوان این واژگان را معنایابی کرد؟ این پرسش را نمیتوان که بی پاسخ گذاشت، دیدگاه ما اینست که به گونه یی خواسته اند عده یی از فرهنگیان و نویسندگان برای دیگران - زبان زدایی کنند و یکی ازین زبان ها، زبان دری است. به قول محمد کاظم کاظمی شاعر و نویسندگان خوب کشورمان "همزبانی و بی زبانی" همین را گویند. بعضی ها دری را برادر ناتنی فارسی میدانند و عده یی هم آنرا مجزا ازین دانسته و بعضی ها اصلا دری را دنباله یی زبان فارسی نیز نمیدانند. باید درین مورد اهل خبره و قلم کار نمایند تا این زبان درباری و سلسله یی زبان تخاری مان زنده تر نگهداشته شود. چرا ما واژگان محیطی خویش را معنایابی کرده نمیتوانیم و از به زبان آوردن واژه های چون - خَله، خيله، شوله و صدها واژه یی دیگر به نزد شخصیت های علمی به خصوص تحصیلکردگان میشرمیم و یا هراس داریم که مورد ریشخند و تمسخر شان واقع نشویم. یکی از اهداف این مجموعه اینست که برای همه جرعت قلم زدن، خواندن، مبارزه، دفاع از مسایل مهم زندگی و مملکتی را بدهد و اینجاست که مسایل زبان و بیان - به میان میآید. این مقدمه را بخاطر مقدم قرار دادیم که نامگذاری حیوانات نیز جز از کاربردهای زبانی ما میباشد که اکثریت مطلق شان را نمیتوان به کتب ادبی و فرهنگی دریافت کرد. اینجا قبل ازینکه به شرح جدول ویا نمودارهای حیوان شناسی و چگونگی نامگذاری شان در دهکده های مان بپردازیم، میخواهیم که چند بیت از اشعار شعرای همزبان مان را یادآور شویم که مثنوی باشد نمونه یی خروار برای حمایت و حراست از زبان دری:

من آنم که در پای خوگان نریزم

مر این قیمتی دُر لفظ دری را - (ناصر خسرو).

به لفظ دری هرچه به عقل یافت

به یونانی الفاظ از او نقل یافت - (عبدالرحمان جامی).
 تا وصف لبت گفتم، دُرهای دری سُفتم
 الحق که در این معنی مستوجب تحسینم - (فروغی بسطامی).
 ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
 که لطف طبع و سخن گفتن دری داند - (حافظ شیرازی).
 گرچه هندی در عذوبت شکر است
 طرز گفتار دری شیرین تر است - (علامه اقبال لاهوری).

معنا	واژه	تۃ
گاو خایه دار از یک سال به بعد را تا هنگام خسی نمودن، بوقه گویند. در بعضی منابع بوقه را به شکل "بوغا" ثبت کرده اند و آنرا واژه ترکی دانسته اند.	بوقه ۲۳۶	۱
به کره خر و اسپ اطلاق میگردد.	تای	۲
تای و تایک به یک معنا میآیند. ولی بعضی، تایک را چوپه نوزاد گویند که یک سال را تکمیل نکرده باشد. نوزاد بهایم اعم از خر و اسپ را "تای یا تایک" گویند. تای خر، تایک اسپ.	تایک	۳
جوجه های گوسفندان یا بره ها را از زاییدن الی یک سالگی تغلی گویند. خلمه، تره و بره نیز گویند.	تغلی	۴
چوپه بز را بعد از تکشادچه، تکه یا تکشاد گویند.	تکشاد	۵
چوپه بز را از یک سال به بلند تکشادچه گویند.	تکشادچه	۶
چوپه گاو که از یک سال به بلند باشد را جونه یا جونه گاو گویند. گاوی که تا حال به جفت ۲۳۷ نرفته باشد.	جونه	۷

^{۳۳۶} . بوقه یا بوفا: واژه بی ترکی میباشد و برای گاو نر استفاده میشود.

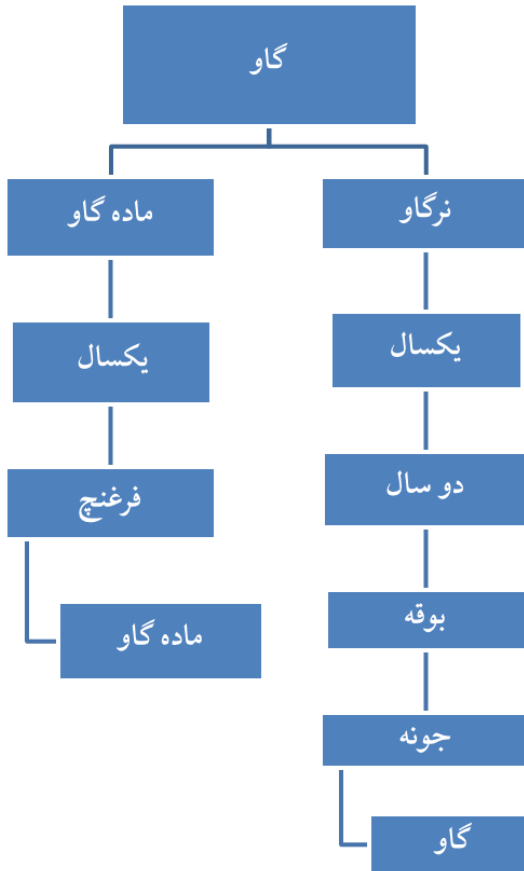
۸	چاری	تکشاد که از دو سال به بلند باشد را چاری گویند.
۹	چاری بز	چاری بز به بز که بیشتر از سه سال سن دارد را گویند.
۱۰	چاری تکشاد	چوچه بز از دو سال به بلند را چاری تکشاد گویند.
۱۱	چپش	به چوچه بز که کلان شده باشد ولی تا حال نزاییده باشد را چپش گویند.
۱۲	دل	ماده، ماچه، سگ ماده را "دل سگ" گویند. دل گرگ، دل سگ.
۱۳	دو سال	گوساله های گاو را خوا نر باشد و خوا ماده تا دو سالگی دو سال یا دو سالک گویند.
۱۴	دوی سه به راه	به آن حیوانی که دو سالگی را تکمیل کرده باشد و به سن سه سالگی گام گذاشته باشد را "دوی سه به راه یا دوی سه بورا" گویند.
۱۵	سیبی بز	چوچه بز که برای اولین بار زاییده باشد را سیبی بز گویند، یعنی بزرگتر از چپش.
۱۶	شیشک	به بره نر میش اطلاق میگردد که از یک ساله به بلند باشد. در بعضی منابع "شیشک" را واژه ترکی دانسته اند.
۱۷	فرغنج	چوچه ماده گاو که تا حال نزاییده باشد را فرغنج گویند.
۱۸	قوچ ۲۳۸	به بره نر میش اطلاق میگردد که تا حال خسی نشده باشد. عموماً قوچ را خسی یا اخته نمیکنند. قوچ نیز واژه ترکی است.
۱۹	کبور	گوسفند ماده که به دو سالگی برای اولین بار میزاید و به نام کبور مسما میشود.

^{۲۳۷} . جُفت: شخم نمودن زمین توسط گاوانر را جفت گویند. یعنی کشت و زراعت.

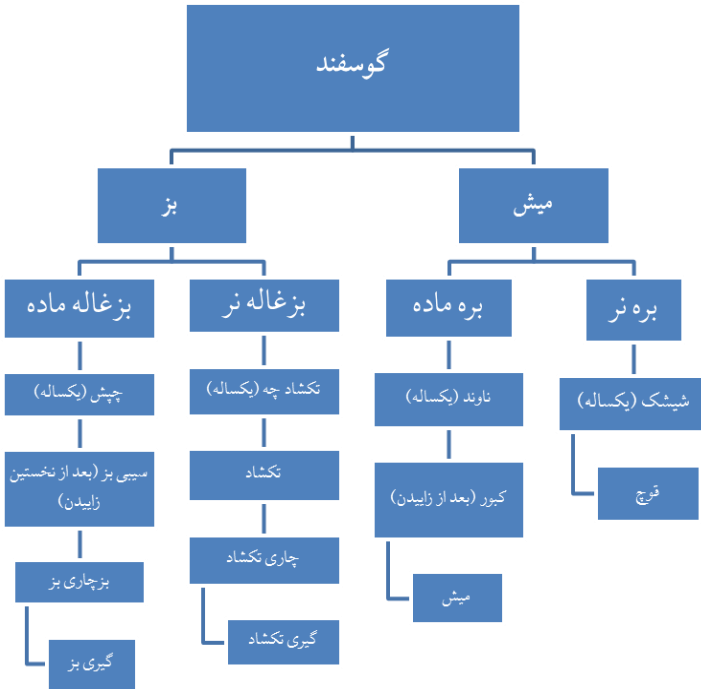
^{۲۳۸} . قوچ: واژه ترکی میباشد به معنی گوسفند نر.

۲۰	کوچوک	چوپه نوزاد سگ را "کوچوک" گویند.
۲۱	گیری	تکشاد که از سه سال به بلند باشد را گیری گویند.
۲۲	گیری بز	گیری بز به بز که بیشتر از چهار سال سن دارد را گویند.
۲۳	گیری تکشاد	چوپه بز از سه سال به بلند را گیری تکشاد گویند.
۲۴	مرجک	مرجک گونه‌ی بی از سگ است که گوش‌ها و دمش را کوتاه نمیکنند. جثه اش خورد ولی بسیار بد و آدمگیر می‌باشد. در شرایط کنونی مرجک کمتر یافت میشود و جای آنرا سگ گرگ گرفته است. سگ گرگ فعلاً به غور زیاد پیدا میشود و بیشتر خانواده‌ها مایل اند که بجای سگ، سگ گرگ را نگهداری نمایند.
۲۵	ناوند	گوسفند ماده را از یک سال الی دو سال ناوند گویند. ناوند بعد از زه خوردن کبور و میش میشود.
۲۶	یکسال / یکسالک	گوساله‌های گاو را خوا نر باشد و خوا ماده تا یک سالگی - یکسال یا یکسالک گویند. همینطور دو سال/دوسالک و سه سال/سه سالک...

نمودار^{۲۳۹} حيوان شناسی (طبقه گاو):



نمودار گوسفند شناسی (طبقه گوسفند):



تذکار:

تذکر اول: اینرا باید دانست که در بین عموم مردم غور حین تلفظ ویا صحبت عامیانه به جملات که در بین آن از حروف آ، ا بیاید ویا اینکه در اخیر آن حرف "ب" باشد، بیشتر مایل اند که تنها از حرف صدادار "و" استفاده نمایند با محذوف کردن حروف که قبلا ذکر شد. به طور نمونه:

۱. آب را او میگویند.

۲. آبله را اوله گویند.

۳. آسمان را آسْمُن میگویند^{۲۴۰}.

^{۲۴۰} عثمان: اسم عثمان را نیز به گویش محلی و روستایی "عائْمُن یا عُئْمُن" تلفظ میفرمایند.

۴. شب را شو میگویند.
 ۵. امشب را امشو میگویند.
 ۶. دیشب را دیشو میگویند.
 ۷. خواب را خو میگویند.
 ۸. گاو را گو میگویند.
 ۹. تگاب را تگو میگویند.
 ۱۰. بیتاب را پیتو میگویند.
 ۱۱. سرآب را سرو یا سر او میگویند. شایان ذکر است که در بین مردم برای آن کسانی که زمین های شان در اول منبع آبیاری قرار داشته باشد را نیز "سرآب یا سراو" و کسانی که در اخیر ده و روستا واقع شده باشند را "پایین آب یا پایین او" میگویند.
 ۱۲. میرآب را میرو یا میراو میگویند.
 ۱۳. دوشاب یا دوش آب را دوشو یا دوش او میگویند. دوشاب یا دوشو - نوع شیرینی است که مردم محل از ترکیبات عسل، گُر و دیگر شیرینی ها میسازند.
 ۱۴. دوغ آب را دوغُو یا دوغ او میگویند.
 ۱۵. گُم آب را گُمُو یا گُم او میگویند.
 ۱۶. پرتاب را پرتو و یا پرتو میگویند.
 ۱۷. گرد آب را گردُو میگویند.
 ۱۸. مهتاب را مهتو میگویند.
- تذکر دوم:** در اکثریت مناطق غور به شمول قریه بی مورد هدف، رسم براینست که هنگام تلفظ واژه های که با "نون" ختم میشوند، حین برخوردهای عامیانه، با حذف ن و ضم حروف ماقبل، تلفظ میکنند. به گونه مثال:
۱. بخوان را بُخُو تلفظ میکنند.
 ۲. بکن را بُکُو تلفظ میکنند.
 ۳. کُندالان را کُندالُو تلفظ میکنند.

۴. جان را جُو تلفظ میکنند. جان واژه‌ی تشویقی و خیلی بامحبت است که حین صدا زدن برای مخاطب وی را بیشتر متوجه میسازد. ولی در بین مردم محل عنعنه اینست که اولادهای خود را حین نوازش به جای "جان"، "جُو یا جُن" خطاب میکنند.

۵. نان را نُن تلفظ میکنند.

۶. دالان را دالُن گویند.

۷. پالان را پالُن گویند.

۸. دیگدان را دیگدُن گویند.

تذکر سوم: در اکثریت مناطق غور به خصوص حوزه چغچران این امر معمول است که در واژه‌های کن، کند، کنیم و ... حرف کاف را محذوف میدارند. برای نمونه:

۱. میکند را مینه تلفظ میکنند.

۲. میکنم را میئم تلفظ میکنند.

۳. میکنیم را مینیم تلفظ میکنند.

۴. میکنید را مینی تلفظ میکنند.

۵. میکنند را مینن تلفظ میکنند.

۶. همچنین حالت مفعولی ویا منفی آنان را نیز به شکل ، نمینه، نیمنم، نیمینیم، نمینی، نیمنن و ... به کار میبرند.

تذکر چهارم: همچنین در خوانش‌های محلی واژه‌های که با "اه" یعنی الف و هـ ختم شوند، با حذف الف آنرا تلفظ میفرمایند:

۱. گاه را گه گویند.

۲. سیاه را سیه گویند.

۳. بیگاه را بیگه گویند.

۴. کاه را که گویند.

۵. شاه را شه گویند.

۶. ماه را مه گویند.

بخش دهم

فهرست واژه‌های ترکی

راجع به ملت و نژاد غوری‌ها دیدگاه‌ها مختلف است. تا حال دیدگاه واحد و وحدت نظری درین مورد وجود ندارد. این از ضعف غوری‌ها است که تا حال نتوانستند مسیر مشخص نژادی خویش را تعیین نمایند. همچنین این روند باعث شده است که زبان غوری‌ها هم مانند ملت، قومیت و نژادشان مورد استفاده‌های غیر معقول بعضی‌ها قرار گیرد. در سده بی‌اخیر غوری‌ها کتب و مقالات زیادی در مورد سلاله، شهرها، افتخارات، دودمان و دست‌آوردهای امپراطوری غوری‌ها نوشتند که همش جنبه بی‌فخرطلبی را دارد. در مورد نژاد غوری‌ها به صورت کُلّی چار نظر و برداشت پایین وجود دارد:

۱. تُرک بودن غوری‌ها.

۲. تاجیک بودن غوری‌ها.

۳. پشتون بودن غوری‌ها.

۴. عرب بودن غوری‌ها.

ازینکه مورخين عرب در تاريخ نگاری سبقت جسته اند، غوری ها را عرب خطاب کردند، پادشاهی و حکومت پشتون ها در دو سده یی اخیر و جمع آوری تاريخ مهم دوره غوری ها یعنی طبقات ناصری و پشتون گرایي مرحوم استاد عبدالحي حبیبی قندهاری در مورد غوری ها - بیشتر توجه پشتون ها را راجع به پشتون بودن غوری ها جلب کرده است، و اینکه بعد از فروپاشی حکومت دودمان های یفتلی ها، کوشانی ها، غزنوی ها و غوری ها، خوارزشاهی ها و استیلای مغل درین نواحی به فروپاشی نژاد غوری ها تاثیر به سزای داشته است و این برهه یی از تاريخ دست تاجیک ها را در تاجیک عنوان نمودن غوری ها بیشتر باز کرده است که خالی از تعمق و تحقق نیست. همچنین دوگانگی بحث کتاب "طبقات ناصری" در مورد غوری ها و ترک ها - اذهان اهل قلم و تاريخ نگاری را مخشوش کرده است. ازینکه نویسنده و مولف طبقات ناصری قاضی منهاج سراج جوزجانی، تُرک بوده است درین مورد شک و شبهه یی وجود ندارد. بالاخره اینکه موجودیت واژه های زیادی در فرهنگ غوری ها و ملت افغانستان در حصص مختلف از نظامی گرفته تا، نام دهات، نام اشخاص و واژه های محلی و محیطی و همچنین سلطنت غوری ها در هندوستان و ترک بودن سلطان رضیه غوری و دیگر سلاطین غوری توجه اکثریت مورخين کشور را به ترک بودن غوری ها جلب نموده است. درین مورد از مورخين دهه های اخیر افغانستان آقای دکتر نعمت الله شهرانی در کتاب خویش تحت عنوان "تاریخچه اقوام در افغانستان" به ترک بودن مطلق غوری ها تاکید کرده و حتا واژگان بسیاری از قبیل نام "غور - غوری" را واژه یی تُرکی اطلاق نموده است.

گرچه به نسبت مطالعات ما موجودیت چهار ایماق و اینکه ایماق از ایماق گرفته شده و معنی قبیله و طایفه را در زبان ترکی افاده میکند دور از حقیقت نیست و همچنین قوم چهار ایماق به استثنای اینکه در دیگر ولایات افغانستان به خصوص در قندوز، بغلان، بادغیس، هرات و فراه زندگی میکنند، در غور

نیز میباشند. چهار ایماق از قبیل: فیروزکوهی، تیمنی، جمشیدی و سوری که بعضی از مورخین و محققین همین سوری را "زوری و تیموری" نیز در کتب و نوشتجات خویش درج نموده اند، دیگر دلیلی است بر ترک بودن غوری ها. بخاطریکه این مجموعه تنها به تاریخچه و شناسایی یک دهکده بی خاص تمرکز دارد و ناگزیر گهگاهی به بعضی مسایل دیگر نیز نیم نگاهی داشته باشیم، ما را معذور بدارید ولی اینرا یادآور میشویم که این بحث یعنی بخش دهم به استثنای واژه های آن، حکم قطعی و حتمی نیست.

حتا، در مورد واژه یی غور تاریخ نویسان و پژوهشگران دیدگاه های متفاوت دارند. بعضی غور را واژه یی عربی دانسته که معنای قعر و چقوری را میدهد، بعضی غور را واژه یی پشتو دانسته که از "غر" پشتو و به معنی کوه آمده است و بعضی آنرا واژه پارسی دانسته است که به معنای غوره، نوس و چیزی پُندیده را میدهد و بعضی ریشه باستانی غور را در اوستا و سانسکریت به اشکال "گیر، گر" که معنای کوه را میدهد نیز پیوند میدهند... ازینکه چهار ایماق خود را متعلق و آمیخته به زبان دری میدانند، درینجا دور از فایده نیست که دیدگاه دکتور نعمت الله شهرانی را مورد مذاقه قرار دهیم:

«کلمه "غور" تورکی است و معنی های زیاد دارد، "غور" - نوس و ناپخته را گویند و اگر حرف "غ" به فتحه تلفظ شود، دقت و تعمق کردن معنی میدهد، غوره های زردآلو را پیش از پخته شدن "غور" مینامند و در میان تاجیکان اصطلاح "غورک" معمول میباشد که همان غورک تورکی است.

غور که حرف "غ" به فتحه تلفظ و حروف دیگر به سکون میآید، نزدیکی دارد و تقریباً اگر یک حرف "واو" پیش از "را" بیاید در آن صورت تلفظ اصلی تورکی را میدهد و شاید هم "غور" یا "غوری ها" از همینجا آمده باشد، زیاد شاهان و کلانتران علاقمند میباشند که آنها را به "شیر" نسبت دهند.

کلمه "غور" به تلفظ اصلی تورکی آن، ظرفی را گویند که در آن پلو "برنج" پخته می‌گذارند، بنا غوری به مفهوم سخی و نان ده آمده و صاحب دسترخوان باز را گویند.

یک مفهوم تورکی دیگر کلمه "غور" که در ولایات شمالی تورک نشین افغانستان معمول است، عبارت از "برآمدگی و ناهمواره" را گویند، و این کلمه غور نسبت های مختلفی دارد. مثلاً، در وجود انسان یک عنصر نامطلوب ناخوار و برآمده پیدا شود، اگر او مانند پندیدگی نرم باشد "شیش" گویند و ازین سخت مانند "ککرک" و یا استخوان باشد "غور" می‌گویند و ازین نسبت است که در پهلوی نام های محل مانند "غورته" نیز مستعمل است. یعنی تپه ای که نسبت به تپه های اطراف و اکناف غورتر یا برآمدگی تر و یا به عبارت دیگر بلندتر است^{۲۴۱}».

به اساس تفحص و پژوهش که ما از میان مردم و محیط انجام دادیم و با استفاده از منابع معتبر فرهنگی از قبیل فرهنگ دهخدا، فرهنگ فارسی عمید، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ عربی - فارسی مبین و قامو پشتو به دری - پیامد ما این شد که واژه های درج جدول زیر، ریشه در پیشه یی فرهنگ ترکی یا ترکی - مغولی دارد:

۱. **اپه**^{۲۴۲}: مادر.

۲. **اتا یا اته**: از قدیم الایام در بین مردم چغچران مروج بود که پدر را اته و مادر را اپه خطاب می‌کردند که ما نیز نهفته درین فرهنگ هستیم. **اتا**: پدر (فرهنگ معین).

۳. **اجاق**: اوجاق - دیگدان، دیگ پایه، آتشدان.

^{۲۴۱} . شهرانی، دکتور عنایت الله، تاریخچه اقوام در افغانستان، انتشارات فرهنگ، کابل ۱۳۹۱ هـ.ش.،

صفحات ۱۹۰ - ۱۹۱.

^{۲۴۲} . **اپه**: این واژه ترکی است و در مقابل اته قرار دارد. اما، در منابع که ما در دسترس داریم، متأسفانه

یافت نشد.

۴. **الاغ:** اولاغ، اولاق ترکی است به معنی خر.
۵. **اولنگ:** سبزه زار، مَرغزار، چمنزار. اما به تلفظ و گویش های محلی به اشکال چون: آلنگ و هولنگ/هُلنگ تلفظ میفرمایند که اشتباه است.
۶. **ایل:** دوست، همراه، یار، طایفه، قبیله، جمع ایلات، ایلهها.
۷. **ایلات:** طوایف، قبایل.
۸. **ایلچی:** این واژه بیشتر در بین مردم کندیوال به عنوان فرستاده و نماینده های خانواده یی پسر برای نامزدشدن آن به دختر مورد هدف به کار می‌رود. در فرهنگ معین معنای آن چنین درج شده است - **ایلچی:** فرستاده مخصوص، سفیر، ماموریکه برای انجام دادن امور دیوانی سفر میکند. ج. ایلچیان.
۹. **آش:** نوع نان خورش.
۱۰. **آغا:** گرچه در دهکده کندیوال مردم فرق بیشتر بین آغا و آقا نمی‌آوردند و اینکه این هر دو واژه ترکی میباشند و برای نامگذاری خانم ها باید از "آغا" و برای نامگذاری مردها باید از "آقا" استفاده صورت گیرد. **آغا:** خاتون، بی بی، سیده، بیگم، خانم، زن، زوجه، حرم (فرهنگ معین).
۱۱. **آقا:** واژه یی آقا و نامگذاری اشخاص به این نام از قبیل آقا گل و گل آقا، معمول است و این واژه ترکی میباشند. **آقا:** برادر بزرگ، برادر مهتر، امیر، رئیس، بزرگ قوم، عنوانی که برای احترام و تفضیم به اول یا به آخر اسم میافزایند. مثل، آقا محمد، محمد آقا، آقا جعفر، جعفر آقا (فرهنگ معین).
۱۲. **باتور:** بهادر، دلیر، ولاور، شجاع.
۱۳. **باجناق:** این واژه ترکی است به معنی: هم داماد، هم‌ریش و هم‌زلف یعنی دو شخص که به یک خانه داماد باشند، دو شخص که دو خواهر را به همسری گرفته باشند و یا دو خواهر که به یک خانه عروس باشند. به گویش های محلی آنرا "باجه" گویند. به شکل های چون باجناق، باجناغ و باجاناق نیز در بعضی منابع نوشته شده است.
۱۴. **بوقا:** یا بوقه به معنی گاو نر.

۱۵. بهادر: دلیر، دلاور، شجاع.
۱۶. بی بی: خاتون، کدبانو، مادر بزرگ، مادرِ مادر یا مادرِ پدر، جد.
۱۷. بیک: عنوانی که به شاهزادگان و نجبا داده میشد، امیر قبیله کوچک. فرمانده سپاه.
۱۸. بیگم: عنوان زنان ارجمند، خانم، خاتون، بی بی.
۱۹. جارچی: کسیکه مردم را آواز دهد و امری را به آنان ابلاغ کند یا خبری دهد. نداکننده، منادی گر.
۲۰. جغرات: در بین مردم به نسبت تلفظات عامیان آنرا بعضی ها جرجرات و یا جورغات تلفظ میکنند که معنای ماست را افاده میکند. جغرات: ماست (فرهنگ معین).
۲۱. چادر^{۲۴۳}: در منابع این واژه را گهی هندی و گهی ترکی درج کرده اند. بخاطریکه واج "چ" از جمله چهار حروف خاص دری میباشد؛ عده بی آنرا دری میدانند. چادر را به شکل چادر، چادر و چادر مینویسند که هر سه نوع آن درست است. یعنی که چادر به فتحه، ضمه و کسره یکیست.
۲۲. چارق: چارغ، چاروغ، چاروق - کنش چرمی که بندها و تسمه های بلند دارد و بندهای آن به ساق پا پیچیده میشود. پاتابه، پالیک.
۲۳. چغ: چیغ، چق - پرده مانند‌یست که از چوبهای باریک سازند^{۲۴۴}.
۲۴. چُغل^{۲۴۵}: کسی که آنچه از مردم بیند یا شنود به حاکم و داروغه و عسس یا دیگری نقل کند. سخن چین، نام.

^{۲۴۳}. Chador, Chadar.

^{۲۴۴}. در فرهنگ معین واژه چیغ یا چغ هم پارسی و هم ترکی درج شده است. بروی همین ملحوظ سال قبل یک مقاله در مورد چغچران نوشتم که هم "چغ" و هم "چران" را که مجموعه "چغچران" را تشکیل میدهد، واژه بی پارسی دری دانستم. امیدوارم که درین مورد خلط موضوع نشود. غ. ر. مبین.

^{۲۴۵}. چُغل - بر وزن مغل: در شرح واژه های ترکی آن را نیافتیم، به احتمال زیاد که این واژه دری ناب باشد.

۲۵. چُلَاق: شل، لنگ.
۲۶. چَمچَه: کفگیر، ملاقه.
۲۷. خاتون: بانوی عالی نسب، خانم، بانو، کدبانو. ج. خاتونان.
۲۸. خان: سالار، شاه، خاندانی.
۲۹. خانم: زن بزرگزاده، خاتون، زن.
۳۰. خایسک: چکش (لغتنامه دهخدا)^{۲۴۶}.
۳۱. دولاغ: = دولاق. این واژه ترکی است که به آن چاقچور نیز گویند و بیشتر زنان پوشند. جوراب مانندی که همه پا از انگشتان تا کمر را میپوشاند. در ترکیب اصطلاحی عامیانه به آن "چادردولاق یا چادردولاغ" نیز میگویند. بادرک واژه های دولاق، اولاغ، بولاق و ... چنین برمیآید که شاید منطقه "تربولاق" در شرق واحدا داری دولینه نیز ترکیبی از زبان ترکیب باشد.
۳۲. سَنجاق: سنجق - سیخکی فلزی مانند سوزن که در ته آن دگمه کوچکی تعبیه شده.
۳۳. شار: شور، شیر، شاه - عنوان هر یک از پادشاهان غرچستان.
۳۴. طوی: جشن، شادی، ضیافت، مهمانی.
۳۵. فاشق: کفگیر، کفچه.
۳۶. قاق: گوشت خشک کرده که آن را بریان کرده خورند، قدید، میوه خشک که خسته آن را درآورده بخشکانند، خشک.
۳۷. قَبْرغَه^{۲۴۷}: پهلوی، استخوان پهلوی.
۳۸. قُتُق: قاتق - ماست و کشک، ترشیی که در آتش کنند و نانخورش سازند.
۳۹. قُفچاق: چاق، فربه، توانا، باقدرت.

^{۲۴۶}. بعضی از منابع خایسک را واژه ناب "دری" گفته اند که معنای چکش و وسیله آهنگری را میدهد.

^{۲۴۷}. فرهنگ بیست هزار زیر واژه قبرغه.

۴۰. قراقروت: قرقروت یا قره قروت - ماده نیم جامد تیره رنگی است ک در حقیقت جوشانیده، غلیظ شده آب کشک است. ترکیب قراقروت بیشتر از اسید لاکتیک و املاح محلول در آب است و ترشی قراقروت نیز به واسطه وجود مقادیر فراوان از همین اسید است.
۴۱. قرباقه یا قورباقه^{۲۴۸}: گوک. گوک واژه دری سوچه است. کوتل گوک در شهرک ولایت غور شاید که ماخوذ از همین واژه باشد. والله اعلم.
۴۲. قروت: چیزی است که از دوغ بدست آید و آن چنین است که دوغ را جوش دهند تا بسته شود، باز دست برهم زنند تا ترشتر گردد.
۴۳. قره: سیاه.
۴۴. قزل: سرخ، قرمز.
۴۵. قشلاق: قشلاغ، قیشلاق - محلی دارای هوای نسبتاً گرم که زمستان را در آنجا گذرانند، گرمسیر، گرمسار. مقابل بیلاق.
۴۶. قشو: آلتی آهنی دارای دندان که بدن چارپایان را بدان خارند تا کثافات پوست آنها پاک گردد.
۴۷. قشون: قوشون - مجموع سپاهیان، ارتش.
۴۸. قطفه - قدیفه^{۲۴۹}: جمع قطاقیف. جامه یی پرزدار خوابناک، قطفه که پس از بیرون شدن از گرمابه تن را بدان خشک کنند (فرهنگ فارسی معین).
۴۹. قطفه: جمع قُطف. مخمل، تاج خروس "نوع گیاه" - (فرهنگ عربی - فارسی مبین).

^{۲۴۸} . فرهنگ بیست هزار زیر واژه قرباقه.

^{۲۴۹} . قطفه: این واژه عربی است. ولی، در بعضی مناطق ما "لچگ" را نیز قطفه یا قدیفه گویند. لچک^{۲۴۹} همان روسری خانم ها را گویند که خیلی واژه یی پسندیده است.

۵۰. **قلاج:** یا قولاج - کشش کمان به زور و قوت، واحد طول معادل درازی هر دو دست، باع، باز (فرهنگ معین).

۵۱. **قلاج یا قلاج:** جستن اسب و راه جسته جسته رفتن آن. قلاج ترکی است که به عربی به آن باع گویند و شیر و وجب را نیز گویند و آن مقدار باشد از دست مابین سرانگشت کوچک و انگشت شست و دوش و بازو و یک بند انگشت را نیز گویند.

۵۲. **قلق:** خلق خاص، خوی مخصوص، بدقلق، مرد بی آرام.

۵۳. **قُلدر^{۲۵۰}:** این واژه مغولی است به معنی "زورگو".

۵۴. **قمچی:** تازیانه و یا شلاق را قمچی گویند که در بین مردم بنا بر تلفظ محیطی آنرا "قمچین" نیز گویند. **قمچی:** تازیانه، شلاق (فرهنگ معین).

۵۵. **قنداق:** قسمت چوبی ته تفنگ، پارچه‌یی که دست و پای نوزاد را در آن می‌چینند و با نوار مانندی آن را می‌بندند تا دست و پای کودک بی حرکت بماند.

۵۶. **قورق:** غُرُق، غورق، قُرُق، قراغ - منع کرده شده، ممنوع، جایی که ورود اشخاص غیر مجاز در آن قدغن باشد.

۵۷. **قیچی^{۲۵۱}:** کارد، دو کارد، دو کارد که باهم نصب شده باشند. جالب که به محیط ما، قیچی که موهای بدن حیوانات خصوص گوسفندان (بز، میش، بره و بزغاله) را کوتاه کنند، دوکارد میگویند. در صورتیکه همین قیچی با قیچی سلمانی هیچ فرقی ندارد با تفکیک اینکه یکی بزرگتر است.

۵۸. **قیماق:** قایماق، قیماغ، قیمت - سرشیر، خامه.

۵۹. **کماج:** نوع نان خورش.

^{۲۵۰} . فرهنگ بیست هزار زیر واژه قلدر.

^{۲۵۱} . فرهنگ بیست هزار - زیر واژه قیچی.

۶۰. کوچ: رحلت، مهاجرت و انتقال ایل یا لشکر از جایی به جایی، دودمان، طایفه، خانواده.
۶۱. لچک: چارقد کوچک مثلث شکل که زنان و کودکان با آن سر خود را پوشند.
۶۲. ییلاق: جای باش تابستان، منطقه خوش آب و هوا که هنگام تابستان بدانجا رون، مصطاف.

بخش یازدهم

نگاهی به چند قبیله

بحث در مورد ریشه یابی ملت ها و قبایل از همه مسایل مهمتر، دشوارتر و جنجالی تر می باشد. آنچه که در غور به یاد فراموشی سپرده شده است، همین مساله یی ریشه یابی ملیت، نژاد و سلسله یی اقوام و قبایل غوری ها می باشد که بدبختانه تا هنوز در جدال قلم باقیمانده است. این ایده و مفکوره انسان را به یکی از ماندگارترین سخنان جواهر لعل نهرو سیاستمدار و نخست وزیر وقت هندوستان میاندازد که موصوف در یکی از سخنرانی های خویش خطاب به ملت هندوستان گفته بود: "ملتی که تاریخ گذشته خود را نمیداند، مجبور که به صد سال عقب بر گردد". آری! آنچه که در ادامه می آید از زبان و سخن هر کهنسال و میان سال، پیرمرد و پیرزن گرفته شده است که آیندگان به آینده خود معطوف شوند نه اینکه به گذشته یی خویش مصروف. ازینکه بحث ما تنها در مورد دهکده کندیوال است و ساکنین این ده را به اساس روایات تاریخی، محیطی، مردمی و قدیمی - الی اکنون قبیله سلطانیار یکی از چهار قبایل "چهار ایماق" تشکیل

میدهد، خواستیم تنها آنچه که درین مورد میدانیم و بدست آورده ایم مورد مطالعه شما قرار دهیم. منتقدین و بزرگان قبایل مدعی اند که سلطانیار، خدایار و الله یار برادران تنی همدیگر بوده اند و از ذُریه بی یک پدر به نام **الله دوست**^{۲۰۲} مشهور به بهادر و یا **باتور**^{۲۰۳} و عده بی هم مدعی اند که الله دوست به استثنای این سه پسر، دو پسر دیگر به نام های **دولتیار**^{۲۰۴} و **میری**^{۲۰۵} نیز داشته است که واحداً دولتیاری فعلی مسمما به نام یکی از اولادهایش (دولتیار) بوده و قوم میری که اکنون به این نام شناخته میشوند از ثمره ازدواج الله دوست با تور با دختر میر سلیم شاه قیچاق که در اصل از او به ولایت غور بوده، میباشند. اگر روایت دومی درست باشد که این پنج برادر (الله یار، سلطانیار، خدایار، دولتیار و میری) از سلاله این مرد با نام بوده اند و خدایار به روایات ثقات و بزرگان برادر کهنتر یا کوچکتر از همه بوده است به این شرح: الله یار به اساس نقل قول های بزرگان - برادر بزرگ، سلطانیار را برادر میانه و یا دومی و خدایار را برادر خورد و آخری

^{۲۰۲}. نسب شناسی: الله دوست فرزند [بابا دوست فرزند شه دوست (شاه دوست)، فرزند علی شیر فرزند عمر شاه]؟... بعضی ها الله دوست را علی دوست گفته اند در صورتیکه اسم درست و واقعی آن برویت صحبت بزرگان قوم، "الله دوست" بوده است نه علی دوست. همچنین عده بی قلم بدستان اله دوست مینویسند و یا اسم های که به الله شروع شوند را به شکل "اله" مینویسند. اله، معبود و پروردگار همه به معنی الله میباشند. به گونه مثال: چی الله یار بنویسید یا اله یار، چی الله دوست بنویسید یا اله دوست و نادر کسانی هم هستند که به گونه اختصار و کوتاه الله دوست را الدوست و الله یار را الیار مینویسند که خوب است درین مورد وضاحت داده شود که از نگاه گفتاری مشکل ندارد، اما در معنا برای تفهیم بهتر مشکل ایجاد میکند.

^{۲۰۳}. باتور: از ینکه واژه های باتور و بهادر هر دو ترکی میباشند و به معنی دلیر، شجاع و شجاع میباشند - درینجا باتور را بنابر تلفاظ محیطی برگزیدیم.

^{۲۰۴}. دولتیار: دولتیار هم اکنون یکی از واحدهای اداری ولایت غور میباشند که به سمت شرق مرکز ولایت موقعیت دارد و از مرکز ولایت الی دولتیار ۶۵ کیلو متر فاصله میباشند. به اساس روایات بزرگان ولسوالی دولتیار در سال ۱۳۷۶ به حیث ولسوالی شناخته شده است.

^{۲۰۵}. میری: به اساس روایات محیطی بعضی میری گویند و بعضی ها مهوری و عده بی هم به این باور اند که میر سلیم شاه قیچاق از او به هرات بوده است.

مینامند و در ادامه دولتیار و میری کوچکترین ها بوده اند. راجع به تاریخ تولد و مرگ الله دوست باتور تا حال نتوانستیم که معلومات دقیق و موثق را دریابیم. لیکن گفته میشود که محل زندگی الله دوست باتور به ده سرخ الله بوده است که این روستا به همین نام و نشان حالا نیز در ۷۰ - ۷۵ کیلو متری سمت شمال غرب چغچران واقع است. موصوف سه بار ازدواج نموده است که از یک ازدواج آن سه برادر یعنی الله یار، سلطانیار و خدایار از ازدواج دومی دولتیار و از ازدواج سومی اش میری متولد شده است. درین مورد تحقیقات نشان داده است که الله دوست باتور - شخص دلیر، جنگجو، حاکم محلی و شاید هم یکی از سلاله امپراطوری غوری ها بوده است که بعد از یکی از فتوحات به نفع حاکم هرات، دختر میر سلیم شاه قبچاق را که در او به هرات زندگی میکرد به تزویج وی در آورده است و از دختر میر سلیم شاه قبچاق تنها یک پسر بدنیا آمده است که به نام میری ویا مهری مشهور است. دومین نکاح الله دوست باتور با یک تن از کنیزکانش صورت میگردد و ثقات چنین روایت میکنند که دولتیار از همین کنیزش به دنیا آمده است. بروی این ملحوظ میری و دولتیار میشوند برادران ناتنی ویا به قول محلی ما "برادر اندر" برای سلطانیار، خدایار و الله یار. حالا در شرایط کنونی احفاد این مرد بزرگ یعنی الله دوست باتور به نام های الله یار، سلطانیار، خدایار و میری در غور و حتا بیرون از غور زیست دارند که درین مورد آنچه ما توانستیم بدست آریم در ادامه؛ این بحث را دنبال نمایید. لازم به یادآوری میدانم که فهرست روستاهای که در زیر میابند، مدعی شده نمیتواند که صد فیصد مربوط به این قوم ویا دیگر اقوام بوده باشد. چونکه به اثر تعاملات اجتماعی، زیستی و بیجاشدگان داخلی و حتا مهاجرت های خارج از ولایت و همینطور نسل کشی های ادوار مختلف تاریخ - خالی از احتمال نیست که در بعضی روستاها از دیگر اقوام نیز سکونت داشته باشند. به گونه نمونه؛ در روستای اخته خانه از اقوام مختلف چون میری، چیشتی، هزاره (؟) و سلطانیار زندگی مینمایند که این الگوی بود برای رفع سوتفاهم و کج اندیشی های کج اندیشان:

قوم الله يار: ازينکه الله دوست باتور شخصيت بزرگ و عالی مقام بوده و در حوزه تاريخی چغچران و غرچستان دارای تملک و زمينداري زياد بوده است، اراضی اطراف چغچران را به میان فرزندان‌ش بخش نموده و خواسته است که زمين های دور دست مثل پنبه کار و سمت شمال شهر چغچران يعنی شامل موقعيت کاسی را که مقدارش کم بوده است برای الله يار بدهد. ولی الله يار به اين فيصله قناعت نمیکند و راه مهاجرت را به پيش میگیرد که بالاخره به مناطق الله يار و رخنه الله يار پناه گزين میشود. روايت دوم اينست که زمين های سمت جنوب چغچران و قسمت از شمال را به سلطانيار، بيستر اراضی سمت شمال را به خدایار و ساحات که فعلا به نام الله مشهور است را به الله يار داده است که همين منطقه را در روايات تاريخی بيستر به نام "غرچستان"^{۲۵۶} ياد میکنند. مردمان منطقه الله يار الی حکومت شاهی افغانستان به مطلق العنانی خویش ادامه میدادند و به هيچ کس تن ده نبودند. بالاخره به اثر تعصبات زبانی و قومی اين قوم بزرگ يعنی "الله يار" توسط حکومت وقت که شايد هم در دوران حکومت محمد نادر شاه بوده باشد، را در بين سه واحدا داری يعنی چغچران و شهرک در غور و جوند در بادغيس تقسيم میکنند. بعضی بزرگان روايت میکنند که اين تقسيم بندی در دوران پادشاهی محمد ظاهر شاه در سال های ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ ه. ش. انجام شده است. در نهايت اين امر باعث میشود که قوم الله يار متفرق شده و اتحاد شان از هم بپاشد. بعضی راويان راجع به شخصيت الله يار چنين ديده‌گاه و نظری دارند: الله يار شخصيت تندخو، دلير، جاه طلب و تنومند بوده است. همين حس تندخویی موصوف بوده است که طبق روايات در زمان حکومت شاهی افغانستان اين قبیله بی بزرگ و شجاع را در بين دو ولايت يعنی غور و بادغيس و سه واحدا داری يعنی چغچران و شهرک ولايت غور و جوند

^{۲۵۶}. غرچستان: در بعضی کتب تاريخی به اشکال: غرچستان، غرشستان، غرجستان و شارسنان درج

شده است که حاکمان اين نواحی را در کتب کهن به نام "شار" ياد کرده اند.

ولایت بادغیس تقسیم و نظام طوایفی شان را بهم زده اند. از همان تواریخ به بعد این قبیله به حاشیه رانده شدند و همیشه تحت ذره بین روسای دیگر قبایل قرار گرفته اند که با تاسف اکنون وضعیت زندگی شان خوب نیست، مشکلات قومی شان زیاد شده است و منطقه شان خیلی امن نیز نمیباشد. مطالعات نشان داده است که از الله یار چهار فرزند به نام های:

۱. پابنده

۲. قیصر

۳. نیاز

۴. مراد - باقی مانده است که این اولاده در نقاط مختلف منطقه فعلی الله یار زندگی میکنند و به نام های زاد قیصر، زاد پابنده، زاد نیاز و زاد مراد مشهور و معروف اند. خدا در همه امور داناتر است.

روستاهای مربوط به قبیله الله یار: ساحات، مناطق و دیه های که قبیله یی بزرگ و پرنفوس الله یار در آنها زندگی میکنند و مالکیت دارند شامل دو ناوه غار و الله یار میباشد. این دو ناوه از جنوب به شمال واقع شده اند که طول منطقه تقریباً صد کیلو متر و عرض آن طور اوسط از شرق به غرب چهل کیلومتر را میسازد. الی اکنون جستارهای ما نشان میدهد که قوم الله یار به دو ولایت غور و بادغیس و همچنین در ولایات هرات و کابل نیز چند خانه یی زندگی میکنند و اگر در دیگر نقاط کشور هم زندگی میکنند، معلومات بیشتر متأسفانه دریافت نتوانستیم. ولیکن اینقدر مضاف کرده میتوانیم که حتا به نام قوم "الله یار" در ایران کنونی نیز زندگی دارند که ایشان را به نام "الله یاری" یاد میکنند. میتوان به دهکده های الله یار ذیلا اشاره نمود:

الف: روستاهای مربوط چغچران، ولایت غور:

۱. سرتنگی

۲. موشک ها

۳. جیغه‌ها،
۴. اسپه‌غر،
۵. منجر‌کنده،
۶. شاخ‌ملان،
۷. ته‌قال
۸. اسپه‌سنگ‌علیا، وسطا و سفلا.
۹. سنگ‌آتش
۱۰. دربند سفید
۱۱. شهرنو
۱۲. تیل‌قدم
۱۳. گاشک
۱۴. کشکک
۱۵. دیوالک‌ته و بالا
۱۶. دهن‌آب‌کلان
۱۷. دره‌آسیاب‌بالا و پایین
۱۸. ده‌سرخ‌بالا، وسطا و پایین
۱۹. دیوالک،
۲۰. دهن‌دیوالک،
۲۱. جر‌تنگ،
۲۲. خلیفه‌جمعه (مرکز‌رخنه)،
۲۳. سرپوزه‌آسیاب،
۲۴. خاکی‌گل‌محمد،
۲۵. زاخان،

۲۶. چشمه گک،

۲۷. کمرک،

۲۸. شورک

۲۹. غار گردک

۳۰. خیر خانه

۳۱. خاکسترک

۳۲. خوگ کشته

۳۳. کاریز

۳۴. خواجه غیبی

۳۵. گرگو

۳۶. اعلم ها

ب: روستاهای مربوط شهرک، ولایت غور:

۱. غار علیا

۲. غار سفلا

۳. غار وسطا

۴. اره سنگ

۵. پیوند ها

۶. نوآباد،

۷. جر چقور

۸. میان سنگه

۹. حاجی امرل

۱۰. علی مردان

۱۱. کرت خانه

۱۲. سیاه کوهک.

۱۳. ، ننگ آباد،

۱۴. سر رگ ها،

۱۵. چشمه کج،

۱۶. کته چشمه،

۱۷. پمک،

پ: روستاهای مربوط چونند، ولایت بادغیس:

۱. جرهای سرخ،

۲. شورابک،

۳. خیر بید،

۴. آب گرم،

۵. رباطک،

۶. اشکمبه،

۷. ترمی،

۸. دهن دُرم،

۹. چوبک،

۱۰. چشمه چار،

۱۱. چشمه چار کوه،

۱۲. چشمه بید،

۱۳. دو شاخی،

۱۴. سراچه،

۱۵. جرگدا،

۱۶. چمبر،

۱۷. آقاها،

۱۸. بند سبز،

۱۹. سرمغل،

۲۰. سیاب،

۲۱. دو شاخی،

۲۲. کرباشه خانک،

۲۳. دره خشکک،

۲۴. اولاد یتیم،

۲۵. واژگونه،

۲۶. تیل جعفر،

۲۷. کشک سبز،

۲۸. کشه ماره،

۲۹. تنگی دره،

۳۰. دهن بیدک،

۳۱. جیرک،

۳۲. اسکچک،

۳۳. شورابک،

قبیله سلطانیار و خدایار: سلطانیار و خدایار ازینکه در کنار هم زندگی داشتند و در بین شان و به خصوص در میان روستاهای که مربوط به این دو برادر بوده است از دیگر اقوام و قبایل در سابق ها کمتر دیده می‌شده است. بروی همین لحاظ باهم زندگی خیلی نزدیک، باهمی و مصلحت جویانه بی را داشته اند که الی اکنون شمه بی از آن به چشم همگان مشهود و قابل لمس است. درینجا مجبور که واژه بی افتخار و اسفبار را باهم ذکر نماییم و آن اینکه: تعیین و انتخاب حوزه چغچران و اراضی مشترک مردمان کندیوال و کاسی به حیث مرکز ولایت غور یکی از افتخارات تاریخی، سیاسی و حکومتداری شان میباشد. برعکس تاسف براینست که ایشان نتوانستند آنگونه

که ازین موقعیت و جغرافیا استفاده میشد، بهره ببرند. این مرکزیت با آنکه ایشان را به مدنیت و فرهنگ شهرنشینی نزدیکتر و مضمولتر ساخت، در قبال از مهر، الفت، شجاعت و اتحاد شان را با تاسف که کاستید. این مساله باعث شد که هرکس به فکر زندگی خود باشد و مداخلات دیگر قبایل و سران اقوام نیز دلیلی گسترش و داغتر شدن تخم نفاق و بی اعتمادی در بین شان گردید. این سرگذشت انسان را به یاد اصول علمی علم کیمیا (شیمی) که عبارت از چرخش الکترونها به محور هسته باشد، میاندازد. موجودیت قبیله سلطانیار و خدایار در اطراف و اکناف چغچران خاصیت هسته یا محور را داشته و دارد که متاسفانه به اثر بی توجهی بزرگان قبایل و حرکات تعصب آمیز بعضی از حلقات و گروه ها باعث شد تا الکترونها منحیث فروع در اطراف محور به حیث "اصل" به چرخش در نیایند و این هسته بود که بنابر ناملایمات روزگار و رهبری ناسالم به اطراف الکترونها به تناوب در آمد و این نوع حرکت را در علم کیمیا، تحرک خلاف عقربه ساعت مینامند. با آنکه این دو برادر در پهلوی هم به حکم یک قوم و قبیله سالهای متمادی و طولانی را به زندگی بامهر و محبت خویش ادامه دادند و این سلسله تا حال مراعات شده است؛ لیکن، این اتحاد شان بدبختانه فقط در تعاملات اجتماعی، بروز مشکلات و شادی و غم همدیگر بوده است و نتوانستند که اتحاد و اتفاق خویش را طوریکه امید میرفت در مسایل سیاسی، اقتصادی و نظامی حفظ کنند که جایگاه سیاسی و تاریخی شان محفوظ تر و ساطعتر برملا گردد. در لابلای این همه حرف و سخن ها، از بعد و دید سیاسی عقب زده شدند و این مسیر تا حال سیر قهقرایی خود را میپیماید که یکی ازین نمونه ها، حاکمیت شخصیت های - غیر بالای این قوم بزرگ، سخی و قوی میباشد. حکومتات شخصیت های غیر و خارج از حلقه یی قومی باعث زدوده شدن بیشتر شان از دولتداری و حکومتداری شده است. پیرامون این نوشتار، به فرموده یی الهی که در کتاب پاک قرآنمجید فرموده است: *اِنَّ اللّٰهَ لَا يُعَيِّرُ مَا بَقُوْمَ حَتّٰی يَغَيِّرُوْا مَا بَانَفْسِهِمْ.*

"سوره رعد، آیه ۱۱". (خداوند سرنوشت هیچ قومی و «ملّتی» را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود تغییر دهند)، میاندازد. به امید روزی هستیم که از نفس، اصل و هویت همین مردم؛ اسطوره‌ی قدعلم کند که رستاخیزی باشد برای حاکمان تحمیلی و حقه باز. همچنین شوربختانه نتوانستیم که به صورت قطع و یقین راجع به باقیمانندگان خدایار معلومات کامل را جمع آوری نمایم، اما؛ بزرگان مدعی اند که اولاده‌های زیر که شامل ۶ گروه میباشند به شرح زیر خود را متعلق به خدایار میدانند. البته باگذشت یک یا دوپشت دیگر به خدایار وصل میشوند:

۱. [فولاد

۲. مراد

۳. شاه مراد

۴. بابا نظر

۵. پیوندی

۶. شیخ ادهم].

بزرگان و اهل بینش روایت میکنند که از سلطانیار دو فرزند باقیمانده است:

۱. سعد الله.

۲. مهرباب بیک - اکثریت باشندگان کندیوال را احفاد این مردم بزرگ تشکیل میدهد که متاسفانه بنابر تعاملات اجتماعی و محیطی به نام اولاده‌های کوچک و خردی منقسم شده اند.

به مرور زمان که شهر چغچران به مرکز غور مبدل میگردد، قبیله‌ی سلطانیار و خدایار از جمله اقوام شهرنشین و مدنی محسوب میگردد که الی اکنون وضعیت عمومی شان به خوبی سپری میگردد.

از جمله کُتب مورخين و دانشمندان افغانستان محترم پوهنمل عزيز احمد پنجشيري در اثر خویش یعنی جغرافیای تاریخی غور درین مورد چنین مینگارد: "خود مردم فیروزکوه"^{۲۵۷} خود را به دسته های ذیل تقسیم میکنند: سلطانیار، الله یار، خدایار اولاد یک پدر و شاخه های یک قبیله. زای رضا، زای حسین، زای حاکم. دسته اخیرالذکر خود را اچکزایی میدانند. یار فولاد، شیخ ادهم. مرکز عمده رهایش فیروزکوهی ها چغچران است.^{۲۵۸}

روستاهای مربوط به قبیله سلطانیار و خدایار: از مردمان متعلق به این قوم به ولایات هرات و کابل نیز زیست دارند که آمار و ارقام دقیق شان بدست نیامد و از باشندگان کنديوال نیز چند خانه به شهر قلعه نو، مرکز ولایت بادغیس زندگی میکنند. اگر در دیگر ولایات و یا نقاط غور زندگی میکنند تا حال معلومات ثق و دقیق دریافت نکردیم که درج این مجموعه گردد. از دهکده های که قبیله سلطانیار و خدایار در آنان اسکان گزین اند، میتوان به قریجات ذیل اشاره کرد:

۱. **دهکده پوزه لیچ:** پوزه لیچ از جمله دهکده های تاریخی میباشد که قلعه یی تاریخی و مشهور ضحاک درینجا رخت افکنده است.

۲. **دهکده شیخ ها** (شامل دره شیخ ها و دهن شیخ ها که به نام دهن کاسی نیز مشهور است).

۳. **دهکده کاسی:** "به طرف شمال چغچران واقع بوده دارای ۱۳۰۰ نفر براساس منابع وزارت زراعت و اصلاحات ارضی و ۵۰۲ نفر بر طبق احصایه وزارت داخله نفوس دارد. فعلا هم در شمال چغچران روی نقشه های جغرافیایی اسم این محل تاریخی را دیده میتوانیم. کاسی که به فاصله ۶۵

^{۲۵۷} به روایت اکثر مورخين و محققین باشندگان غور مربوط به ملت چهار ایماق یعنی فیروزکوهی، تیمنی، جمشیدی و سوری میباشد. که بیشتر باشندگان حوزه چغچران قدیم یعنی دولتیار، چهارسده و چغچران فیروزکوهی میباشد.

^{۲۵۸} پنجشیری، پوهنمل عزیز احمد، جغرافیای تاریخی غور، انتشارات پوهنتون کابل، ۱۳۶۰، صفحه ۹۹.

کیلومتر از دولت یار فاصله دارد با تمام قرا مربوطه اش در شمال دریای هریرود وقوع دارد. به طرف شرق کاسی (قطس) به طرف غرب آن (سوفک) و (الندر) به شمال آن غلمین و به جنوب آن هریرود جریان دارد. از مربوطات آن یکی شیله (کند دیوال) است که از واری کاسی به دامنه داخل رشته (بند بایان) بیش رفته است و (اختوخانه) یکی از دهکده های مهم آنست. روی هم رفته دره کاسی را به سه حصه سفلی و وسطی و علیا تقسیم میکنند. تقریباً (۳۰۰) خانه در آن آباد است و باشندگان آن فیروزکوهی و از شاخه های خدایار و شیخ ادهم میباشند^{۲۵۹}.

۴. دهکده های قطس علیاً و سفلاً.

۵. دهکده گرمابک (گرمابک پوزه لیچ): درین قریه که به فاصله ۱۵ کیلو متری سمت شرق چغچران واقع است. درین قریه به استثنای قوم سلطانیار/خدایار از قوم ولی نیز زندگی میکنند.

۶. دهکده بند امیر.

۷. دهکده بادگاه.

۸. دهکده بند علی

۹. دهکده تسرقی^{۲۶۰}.

۱۰. دهکده قیاغک.

۱۱. دهکده کتار سُم.

۱۲. دهکده چپری.

۱۳. دهکده صاد سیاه.

۱۴. دهکده دره گک.

۱۵. دهکده کیچک.

^{۲۵۹}. پنجشیری، پوهنمل عزیز احمد، جغرافیای تاریخی غور، انتشارات پوهنتون کابل، ۱۳۶۰، صفحه ۱۰۰.

^{۲۶۰}. قابل یادآوری است که به قریه دهن تسرقی چند خانه از قوم وردک و قوم مرغاب نیز زندگی مینمایند.

۱۶. دهکده قيچاق يا قيچاق.

۱۷. سمک (مربوط زرتلی).

۱۸. شاه نیاز شامل سه محل (زرتلی).

۱۹. جوی کج (مربوط زرتلی).

۲۰. گنجک (مربوط زرتلی).

۲۱. طلا (مربوط زرتلی).

۲۲. سرخ ديوال (مربوط زرتلی).

۲۳. سفیدارک (مربوط زرتلی).

۲۴. جوی نو (مربوط زرتلی).

۲۵. مور غالک شامل سه محل (زرتلی).

۲۶. تنورک (مربوط زرتلی).

۲۷. گاشک (مربوط زرتلی).

۲۸. سیاه سنگک (مربوط زرتلی).

۲۹. بایمراد شامل سه محل (زرتلی).

۳۰. دهکده دره آب بخش.

۳۱. دهکده سُمک.

۳۲. دهکده های تله علیا و سفلا.

۳۳. دهکده کنديوال.

۳۴. دهکده اخته خانه: درین دهکده اقوام مختلفی زندگی مینمایند که

عبارت اند از: قوم میری، قوم چستی، قوم هزاره یا هزاری و قوم سلطانیار. البته

تنها در اخته خانه یی مابین یا وسطی قوم سلطانیار زندگی میکنند که به نام

اولاد محمد حیدر^{۲۶۱} مشهور و معروف اند.

^{۲۶۱}. نسب شناسی: محمد حیدر فرزند محمد خان فرزند دین محمد فرزند قرار بیک فرزند فتح الله

بیک فرزند سعد الله فرزند سلطانیار فرزند الله دوست باتور ...

به تعداد ۱۳ روستا مربوط منطقه

۳۵. دهکده های بهاری بالا و پایین.

۳۶. بادروک

۳۷. گروزارک

قوم میری: اگر گفتار دوم این بحث را دقیق و درست بدانیم که میری، الله یار، سلطانیار، خدایار و دولتیار از ذره یی یک پدر به نام الله دوست باتور باشند، ثابت میشود که این مردم در مجموع به اساس گویش های محلی پسرکاکاها و یا کاکاهای همدیگر میشوند. قوم میری و بزرگان شان با بزرگان قبیله سلطانیار و خدایار به خصوص بزرگان کندیوال روابط خوبی داشتند. به استثنای روابط نسبی، این قبایل باهم روابط سببی نیز دارند. آنچه که ما (گردآوردندگان این مجموعه) یادی میدهیم روابط بزرگان دهکده کندیوال به بزرگان تقه تیمور چون مرحوم محمد ابراهیم بیک^{۲۶۲} و بهمین ترتیب با مرحوم سناتور حیات الله بیک فرزند ارشد محمد ابراهیم بیک روابط نیکو و حسنه داشته اند، لاکن به اساس تعاملات سیاسی گهگاهی در بین این اقوام فاصله و درج ایجاد کرده اند. روابط سیاسی و مردمداری مرحوم الحاج وکیل محمد یعقوب کندیوال با مرحوم محمد ابراهیم بیک تقه تیمو خیلی نزدیک، حسنه و نیکو بوده است. باوجود اینکه قوم میری در مقایسه با بعضی اقوام در حوزه چغچران از نفوس و جمعیت خیلی بزرگی برخوردار نیستند، اما در جریان حکومتات رییس جمهور حامد کرزی الی اکنون که حکومت وحدت ملی است توانستند که در شورای ملی (پارلمان) و شورای ولایتی نماینده یی لاقفل داشته باشند. یعنی که جایگاه سیاسی و دولتی خود را کماکان حفظ کرده اند. به اساس تحقیق و تتبع که ما انجام دادیم، قوم میری به چهار ولایت یعنی ولایت غور، ولایت بادغیس، ولایت فاریاب و ولایت دایکندی زندگی

^{۲۶۲}. نسب شناسی: محمد ابراهیم بیک فرزند حاجی خان بیک فرزند اسماعیل فرزند ابراهیم فرزند

رحمت فرزند دولت فرزند ملاهم [ملاهم] فرزند دُر علی فرزند میری فرزند الله دوست باتور...

میکنند و همچنین به اساس روایات محیطی از میری پنج فرزند باقیمانده است به شرح زیر:

۱. **دُر علی:** از وی چندین اولاد باقی مانده است که به نام اولاد دادخواه، اولاد رحمت، اولاد صغیر و اولاد فُرک یاد میشوند.

۲. **سُر علی:** به اساس ادعای مردم محل شاید که از وی یک اولاد باقیمانده باشد و بازماندگانش را به نام "زاد عبدال" یاد میکنند.

۳. **غیب علی:** از وی تنها یک اولاد به نام غیب الله باقی مانده است.

۴. **نفع علی:** اولادهای وی را به نام "قلی ها" و "قجرها" یاد میکنند که این هر دو اسم ترکی میباشند.

۵. **بر علی:** اولادهای وی را به نام "اولاد آزاد" و "اولاد قزاد" یاد میکنند.

روستاهای که قوم میری در آنها زندگی میکنند، قرار زیر میآید:

در ولایت غور، شهر چغچران به روستاهای چون:

۱. تیغه تیمور،

۲. دهن اخته خانه،

۳. دهک بالا (دهک میری ها)،

۴. دهن بادروک و

۵. جر افغان در جنوب چغچران

۶. جر ماتو،

۷. خارستان،

۸. بره خانه (گاو بره)،

۹. جر سرخ میری ها،

۱۰. خواجه سبز پوش،

۱۱. جرغال،

۱۲. تیل غوری،

۱۳. خرگاه خوله،

۱۴. خرمرده

۱۵. کندالانیها،

۱۶. زغنجو (فیض آباد)،

۱۷. عامل،

۱۸. تخت کوهک

۱۹. آب رحیم از مریوطات لفرا در شمال چغچران.

۲۰. سنگِ کرِ الله یار.

ولایت بادغیس، واحدا داری جوند، روستاهای:

۱. لاخ دراز

۲. سرخول.

فاریاب، واحدا داری لولاش، علاقداری بندر، روستاهای:

۱. بندر و لولاش

ولایت دایکندی، ولسوالی بندر:

۱. چهار قُل میری

۲. جوی میر عزار

۳. شیخ علی

قوم ولی: آنچه که به دست ما رسیده است حاکی از آنست که از شاه دوست دو پسر به نام های بابا دوست و ولی باقی مانده است. اگر شاه دوست پسران دیگری داشته، کسی معلومات ندارد. بعدها از بابا دوست فقط الله دوست باقی میماند که درین مورد نیز معلومات درست بدست آورده نتوانستیم که الله دوست دیگر برادر و یا خواهر داشته است یا خیر؟ اما، آنچه قابل مکث است اینست که ولی کاکای سکه یی الله دوست میشود. آنچه که ما به اثر پژوهش خویش به آن دست یافتیم - قوم ولی به چهار ولایت یعنی ولایات:

غور، بادغيس، سرپل و فارياب زندگي ميکنند که بيشترين فيصدي شان در غور تجمع دارند.

روستاهاي که قوم ولي در آنها زيست دارند به شرح زير اشاره ميشود:
ولایت غور:

۱. چغچران: دهکده شيخ المند به تعداد ۳۰۰ خانواده.
۲. چغچران: منطقه لفر، دهکده زغنچو به تعداد ۱۰۰ خانواده.
۳. چغچران: منطقه مرغاب، دهکده اسپرف ۱۰۰ خانواده و چراس ۱۰۰۰ خانواده.
۴. واحداډاري چهارسده: دهکده خفک ۲۰۰ خانواده و دهکده بادقل ۱۰۰۰ خانواده.

ولایت بادغيس:

۱. واحداډاري قاديس: منطقه بي برنج به تعداد ۵۰۰ خانواده.

ولایت فارياب:

۱. واحداډاري لولاش: قريه قُرمولى به تعداد ۵۰ خانواده.
۲. علاقډاري بندر: قريه ملاها ۱۰۰ و قريه چهار دره ۱۵۰ خانواده.

ولایت سرپل:

۱. واحداډاري کوهستانات: منطقه قلعه شهر به تعداد ۳۵۰ خانواده.

اين مبحث را بخاطري شامل اين مجموعه نموديم که تا دانايان و بزرگان تحقيقات بيشترى درين مورد انجام دهند و هرکس رگ و ريشه يى خود را بدانند و به آن احترام قايل شود. هدف ما از ذکر اين مسايل خداى ناخواسته قوم پرستى، افراط گرایی و مليت گرایی نیست. ما به اين باور و دیدگاه هستيم که انسان ها مسير زندگي و کار خویش را درست بدانند و به آن پابند باشند. اين بحث آنقدر ساده و بسيط نیست که درينجا خلاصه ويا تکميل گردد. نياز است که درين مورد بيشتر تحقيق صورت گيرد و اين مجموعه و محتوايش

یک دریچه و روزنه‌ی بی‌باشد برای ایجاد انگیزه و اندیشه‌دیگران - جهت تاریخ نگاری و واقعه نگاری. شناخت انسان‌ها و تقسیم بندی شان به اقوام، قبایل و شعبات یک پدیده‌ی دینی است که باکرامت‌ها در نزد الله همانا باتقواترین‌ها اند. *يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ*. "سوره حجرات، آیه ۱۳". (هان ای مردم همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده ایم و شما را به هیأت اقوام و قبایلی درآورده ایم تا با یکدیگر انس و آشنایی یابید، بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست؛ به درستی که خداوند دانای آگاه است).

حوزه چغچران

به دلیل اینکه در بطن متن این کتاب و لابلائی بحث‌ها از چغچران بیشتر به نام یک حوزه یادآوری شده است تا شهر و مرکز، خواستیم که درین مورد بیشتر وضاحت را ارایه بداریم که اهل قلم و مطالعه درین مورد بحث را دگرگون جلوه ندهند و برداشت‌های وارونه‌ی نداشته باشند. منظور ما از حوزه چغچران محیط فعلی چغچران که با واحدهای اداری - دولتی، دولتی، دولتی، شهرک، چهارسده و لعل و سرجنگل ولایت غور و ولسوالی‌های سنگ تخت یا بندر ولایت دایکندی، کوهستان یا لولاش ولایت فاریاب، جوند ولایت بادغیس و کوهستانات ولایت سرپل مرز مشترک دارد، نیست. بلکه، بحث ما درینجا عبارت از حوزه‌ی وسیع و قوی می‌باشد که زمانی قسمت اعظم از ولسوالی دولتی^{۲۶۳}، تمام مناطق ولسوالی‌های چهارسده^{۲۶۴} و دولتی^{۲۶۵} و حصص مختلف ولسوالی شهرک را شامل می‌شده، است.

^{۲۶۳}. ولسوالی دولتی در سال ۱۳۷۶ در زمان حکومت مجاهدین ایجاد شد.

^{۲۶۴}. ولسوالی چهارسده در سال ۱۳۷۴ در زمان حکومت مجاهدین ایجاد شد.

در آن وقت حوزه چغچران شامل مرزهای مشترک با ولسوالی های پسابند، قسمت زیادی از شهرک، ولسوالی لعل و سرچنگل غور و ولایات دایکندی، سرپل، بادغیس و فاریاب بوده است. روی هم‌رفته به اثر موقعیت حساس جیوپولیتیکی یا جغرافیای سیاسی آن بوده است که منحنی مرکز ولایت غور تعیین و به مرور زمان دو ولسوالی (ولسوالی های چهارسده و دولتیار) از تنه و بدنه یی آن مجزا شده اند که در آن مواقع واحدهای اداری مزبور حکم ناحیه یا منطقه را درین ساحه داشته اند.

دریغا که راجع به چغچران، موقعیت جیوپولیتیکی و اقتصادی آن که بیشتر از دهه ها میشود منحنی یگانه مرکز ولایت غور شناخته شده است، کمترین توجهی پیرامون این جغرافیا نشده است و درین خصوص هیچکس تحقیق و پژوهشی انجام نداده است. باوجود مفاخرات و مباحث زیاد، این از جمله کمبودی های کلیه یی سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی این منطقه است که از اسلاف مان برای همه باقیمانده است. باتلاش و سعی خستگی ناپذیر توانستیم دریابیم که یکی از غوری ها ویا کسانیکه از اقوام و ملیت های مختلف درین خطه یی باستانی و قدیمی زندگی مینمایند راجع به جغرافیا، تاریخ و اهمیت سیاسی و ترانزیتی (تراپردی) آن کتابی ویا حداقل سندی معتبر تاریخی و ادبی نوشته باشند. باگذشت صدها سال که بادر و اندوه فعلا در قرن بیست و یکم میلادی زندگی مینماییم، هنوز هم در پی تاریخ، وجود شخصیت های بهنام و بارسوخ دینی، سیاسی، اجتماعی و مردمی خود سرگردان و پریشان هستیم. چنانیکه به قسمت های مختلف این اثر تذکر دادیم و حالا نیز یادآور میشویم که یکی از آرمان های این نوشته

^{۲۶۰} ولسوالی دولتیار در سال ۱۳۷۹ در زمان حکومت مجاهدین ایجاد و در سال ۱۳۸۱ موقعیت آن (مرکز واحدارداری آن) تعیین شد. بعضی منابع تاریخ ایجاد ولسوالی های دولینه و دولتیار را به سال

اینست که انگیزه‌ی ایجاد نماید تا میل و رغبت مردم به خصوص جوانان، دانشمندان و تحصیل یافتگان را به تاریخ نویسی و جغرافیا نگاری محلات شان به وجود آورد و روزنه‌ی شود برای امیدهای بسته، قلم‌های خسته، کتاب‌های از هم گسسته و مردمان از هم جسته - که آیندگان برای اینکه به حال ما دریغ و درد و افسوس بخورند، باشد که برای یادبود از گام‌های موثر گذشتگان خویش به مزارهای شان شمعی روشن نمایند و این شمع به طور همیشه مشعل و برافراشته نگهداشته شود. چونکه حکما و دانشمندان در ماورای این گپ‌ها اندرزگونه سخنی گفته‌اند: "به جای اینکه به تاریخی لعنت بفرستید، شمعی را روشن نمایید." این سخن گهربار و پربار - پیام‌ها، شعارها و الهامات دارد که انسان را گهی اوقات از تاریکی شب به شعله‌ی آتشی و از تنگنای نظر به اُفق دیدگاهی راهنمایی میکند.

"ما پیروی آن اندیشه‌ی هستیم که نمیگذاریم تا هر نهادی و یا گروهی بالای تاریخ و جغرافیای مان خط بطلان و نابودی را بکشند."

بخش دوازدهم

نهادهای مدنی، خدماتی، فرهنگی و مردمی کنديوال

به قول ارسطو دانشمند و فیلسوف یونانی "انسان موجود یا حیوان اجتماعی است". بنابر این فرموده ارسطو گفته می‌توانیم، وجه توصیفی که باعث تفکیک انسان از حیوان غیرنطق و دیگر مخلوقات الهی می‌گردد همین ویژگی نطق و بیانش می‌باشد. به همان دلیل است که - رشد، پرورش و بالیدن انسان از اجتماع نشأت می‌گیرد. هر اندازه که انسان کامل تر و عالم‌تر گردد، درک، فهم و مشکلاتش فروتر می‌گردد. درین مورد می‌خواهیم برای خواننده این مجموعه نمایان سازیم که مردمان کنديوال نیز در پی مدنی شدن، فرهنگی شدن و توسعه یافتن هستند و این مفکور باعث شده است که جهت دخیل بودن خویش در نهادهای مردمی، اجتماعی، فرهنگی، مدنی و توسعه یی و سیاسی، نهادهای را اعم دولتی و غیردولتی و غیرانتفاعی قرار ذیل برای خدمت به مردم و برآوردن اهداف والای خانواده های این خطه بنیاد و ایجاد نموده اند.

نفس ایجاد شوراها، بنیادها، نهادها و انجمن‌ها برای انسان‌ها مایه‌ی انسجام و هماهنگی می‌باشد. چیزیکه برای تمام مردم کشور هویداست، این است که در اواخر حکومت ظاهر شاه آخرین شاه افغانستان، تهداب تفکرات نوین و ایجاد نهادهای سیاسی در کشور گشوده شد و این سلسله‌الی اخیر دوران جمهوریت شهید دکتور محمد نجیب‌الله مفتوح بود. با تاسف بعد از آن، از آغاز جنگ‌های تنظیمی و گروهی و بعد تا فروپاشی نظامی طالبانی، این اندیشه بسته و منجمد گردیده بود. به لطف الهی و همکاری جامعه جهانی و کشورهای عضو سازمان ملل متحد، ناتو و آیساف به صورت بی‌سابقه‌ی روزنه‌های بازسازی، توسعه، آزادی و راه‌های تفکرات سیاسی و اندیشه‌های فکری درین سرزمین بروی تمام اتباع آن باز گردید. حکومت افغانستان برای سازماندهی مردمان قرا و قصبات دوردست و روستاییان "برنامه همبستگی ملی" را در جریان سال ۲۰۰۳ در چوکات رهبری وزارت احیا و انکشاف دهات ایجاد کرد و این برنامه در افغانستان و به طور قطعی در بیشتر از ۸۰ فیصد افغانستان تطبیق شد. ازین طریق پروژه‌های توسعه‌ی و عمرانی برای مردم تطبیق شد که بعضی‌ها باکیفیت و عده‌ی هم‌بیکفیت می‌باشند. در جریان این ادوار تاریخ شوراها، اجتماعات و سازمان‌های که در داخل دهکده کنديوال شکل گرفته، میتوان به شماره‌های زیر پسند کرد:

۱. شورای همبستگی و توسعه‌ی جامعه^{۲۶۶}: طوریکه از نام آن پیداست این شورا تحت "برنامه همبستگی ملی"^{۲۶۷} در چوکات ریاست احیا و توسعه روستاها ایجاد و برای همبستگی و بسیج مردم جامعه و تطبیق پروژه‌های توسعه‌ی بی‌به تاریخ ۲۷ حوت ۱۳۸۲ (۱۷ مارچ ۲۰۰۴) ایجاد و الی اکنون فعال و برحال می‌باشد. این شورا به اساس رهنمودهای برنامه همبستگی

^{۲۶۶} Community Development Council (CDC).

^{۲۶۷} National Solidarity Program (NSP).

ملی دارای ۱۵ عضو دائمی می باشد که رییس، معاون و منشی این شورا توسط مردم براساس رای دهی انتخاب شده است. این شورا از جمله شوراهای مختلط بوده که به تعداد ۷ تن خانم نیز عضویت این شورا را دارند. از سال ۱۳۸۵ الی اکنون محترم غلام غوث یعقوبی افتخار رهبری این شورا را دارد.

۲. **شورای جوانان کندیوال**^{۲۶۸}: شورای جوانان کندیوال در سال ۱۳۹۰ ه.ش. توسط جوانان این دهکده و با همکاری بزرگان محل و متنفذین قومی برای یکپارچگی نسل جوان و قشر تحصیل کرده و همچنین بیداری و آگاهی مردم پایه گذاری شد. این شورا تحت رهبری ریاست اطلاعات و فرهنگ ولایت غور فعالیت نموده و مورد حمایت می باشد. رییس، معاون (معاونین) و منشی این شورا نیز توسط جوانان با توافق اکثریت آرا انتخاب میگردد.

۳. **موسسه خدمات اجتماعی غور باستان**^{۲۶۹}: موسسه خدمات اجتماعی غور باستان که یک نهاد غیردولتی (ان جی او)^{۲۷۰} محلی می باشد در جریان سال ۲۰۱۰ میلادی که مصادف است به ۱۳۸۹ ه.ش. توسط محترم محمد عثمان یعقوبی ایجاد شد که این نهاد غیردولتی دارای شماره ثبت ۱۸۱۲ در چهارچوب وزارت اقتصاد کشور می باشد. تا حال پروژه های زیادی ساختمانی، آموزشی و توسعه یی را در سطح محلات در ولایت غور انجام داده است.

۴. **شرکت ساختمانی برادران رحیمی**: این شرکت ساختمانی مربوط به نظر محمد رحیمی فرزند مرحوم حاجی رحیم الله می باشد.

۵. **شرکت ساختمانی عزیزی نیازی**: این شرکت ساختمانی مربوط به حاجی عبدالعزیز صمدی فرزند مرحوم ارباب عبدالصمد می باشد.

^{۲۶۸}. Kandiwal Youths Council (KYC).

^{۲۶۹}. Ghor E Bastan Social Services Organization (GSSO).

^{۲۷۰}. Non-Governmental Organization.

۶. شرکت ساختمانی برادران اقبالی: این شرکت ساختمانی مربوط به عبدالوکیل اقبالی فرزند حاجی عبدالقادر بیتاب میباشد.

بخش سیزدهم شرح حال نویسندگان این مجموعه

زندگی نامه بی غلام رسول مبین!



غلام رسول مبین فرزند دگروال
غلام غوث خان یعقوبی و نواسه بی
مرحوم الحاج وکیل محمد یعقوب^{۲۷۱}
در سال ۱۳۶۳ ه.ش. به دهکده بی
موسوم به کندیوال در مربوطات شهر
چغچران در یک خانواده بی متدین،
علم پرور، فرهنگی و موقر دیده به
جهان هستی گشود. تعلیمات ابتدایی

۲۷۱ . نسب شناسی: غلام رسول مبین فرزند دگروال غلام غوث یعقوبی فرزند حاجی وکیل محمد
یعقوب فرزند محمد حکیم فرزند محمد عظیم فرزند نجات مشهور به صاحب اختیار فرزند محمد عزیز
فرزند مهرباب بیک فرزند سلطانبار فرزند الله دوست باتور ...

دینی و اسلامی را نزد پدر خویش و ملا امام مسجد فرا گرفته است.

در سال ۱۳۶۹ ه.ش. شامل مکتب متوسطه پسران کاسی که فعلا ارتقا و به نام لیسه سلطان علاالدین شهاب الدین غوری مسما است، شده و در سال ۱۳۸۱ از لیسه سلطان علاالدین غوری به سویه یی ۱۲ فراغت حاصل نموده است. بعد از سپری نمودن کانکور به دانشکده یی زبان و ادبیات دری دانشگاه بلخ کامیاب ولی بنابر مشکلات اقتصادی و نابهنجاری های محیطی نتوانست که تحصیل خویش را به پیش ببرد.

به محض اینکه ریاست عالی تربیه معلم غور (دارالمعلمین)^{۲۷۲} در غور تاسیس شد شامل شعبه یی ادبیات این محیط اکادمیک شده و در سال ۱۳۹۰ به درجه یی عالی ازین مرجع تحصیلی و تعلیمی فراغت حاصل نموده است. همچنین در سال ۱۳۹۴ از دانشکده یی علوم تربیتی دانشگاه پیام نور افغانستان به سویه یی کارشناس (لیسانس) دیپلوم فراغت بدست آورده است. موصوف مدت ۱۴ سال به موسسات ملی و بین المللی و ادارات دولتی کار نموده است. از جمله به موسسه بین المللی ورلد ویژن (WVI^{۲۷۳})، ریاست احیا و انکشاف دهات غور، تیم بازسازی ولایتی (PRT^{۲۷۴})، موسسه بین المللی (CRS^{۲۷۵})، برنامه غذایی جهان (WFP^{۲۷۶}) و بنیاد انتخابات شفاف و عادلانه افغانستان (FEFA^{۲۷۷}) ایفای وظیفه نموده است.

^{۲۷۲} . Teacher Training College (TTC).

^{۲۷۳} . WVI = World Vision International (موسسه بین المللی بینش جهانی)

^{۲۷۴} . PRT = Provincial Reconstruction Team (تیم بازسازی ولایتی)

^{۲۷۵} . CRS = Catholic Relief Services (خدمات امدادی جهانی، ولی بعضی خدمات امدادسانی)

کاتولیک ها گفته اند)

^{۲۷۶} . WFP = World Food Program (برنامه غذایی جهان)

^{۲۷۷} . FEFA = Free and Fair Election of Afghanistan (بنیاد انتخابات شفاف و عادلانه افغانستان)

موصوف در کانفرانس ها، سیمینارها و آموزش های کوتاه مدت ملی و بین المللی در ولایات مختلف کشور و خارج از کشور از جمله در جریان سال ۲۰۱۱ میلادی حین انجام وظیفه به صفت آمر پروژه های هیئات ویژه کشور لیتوانیا در غور به شهر ویلنوس پایتخت کشور لیتوانیا در اروپا سفر نموده است.

همچنین در جریان سال ۱۳۹۵ ه.ش. حین انجام وظیفه در چوکات شورای عالی صلح در ولایت غور با موفقیت توانست که شامل برنامه "سفیران جوان صلح جهانی" (Global Youth Peace Ambassadors) در کشور هندوستان گردد که این کانفرانس بین المللی در شهر شاندیگار (چندیگر) مرکز ولایات پنجاب و هاریانای هندوستان و در مقر "انستیتیوت ملی راجیو گاندی پیرامون انکشاف جوانان" (Rajiv Gandhi National Institute of Youth Development "RGNIYD" دایر گردیده بود، بعد از شریک ساختن تجربه ها و اندوخته های خویش مفتخر به اخذ تقدیر نامه پی "سفیر صلح" ازین نهاد شد.

در ذیل به سیمینارها، آموزش ها و کانفرانس های که در سطح ملی اشتراک ورزیده اند به طور فشرده نگاشته میشود:

۱. از ۱۱ - ۱۲ جون ۲۰۰۹ مشارکت به "آموزش کمک های اولیه" در چغچران مرکز ولایت غور که توسط موسسه بین المللی ورلد ویژن و ریاست سره میاشت هرات دایر گردیده بود.

۲. از ۵ - ۷ جولای ۲۰۰۹ مشارکت به "آموزش مدیریت منابع غذایی" در ولایت هرات که توسط موسسه بین المللی ورلد ویژن دایر گردیده بود.

۳. از ۲۲ - ۲۳ اپریل ۲۰۱۲ مشارکت به "آموزش نظارت و ارزیابی برنامه ها" در ولایت هرات که توسط موسسه بین المللی ورلد ویژن دایر گردیده بود.

۴. از ۶ - ۸ نومبر ۲۰۱۲ مشارکت به "آموزش مدیریت سازمان" در چغچران مرکز ولایت غور که توسط تیم بازسازی ولایتی (PRT) دایر گردیده بود.

۵. از نومبر ۲۰۱۲ الی فبروری ۲۰۱۳ تکمیل نمودن "کورس آموزشی چهار ماهه" در چغچران مرکز ولایت غور که توسط کمیسیون مستقل اصلاحات اداری و خدمات ملکی دایر گردیده بود.
۶. از ۵ - ۶ جون ۲۰۱۳ مشارکت به "کانفرانس صلح و امنیت" در ولایت کابل که توسط شورای عالی صلح دایر گردیده بود.
۷. از ۲۶ نومبر الی ۲ دسمبر ۲۰۱۳ مشارکت به "آموزش ارتقای ظرفیت پیرامون صلح" در ولایت کابل که توسط شورای عالی صلح دایر گردیده بود.
۸. از ۷ - ۱۲ دسمبر ۲۰۱۳ مشارکت به "آموزش پیشرفته ارتقای ظرفیت" در ولایت کابل که توسط شورای عالی صلح دایر گردیده بود.
۹. از ۲۰ - ۲۱ آگست ۲۰۱۴ مشارکت به "آموزش حقوق بشر و خانواده" در ولایت غور که توسط موسسه همکاری برای صلح و همکاری^{۲۷۸}(CPAU) دایر گردیده بود.
۱۰. از ۶ - ۹ دسمبر ۲۰۱۴ مشارکت به "سیمینار آموزش های قبل از مکتب" در ولایت غور که توسط موسسه بین المللی ورلدویژن و دفتر آموزش های قبل از مکتب از کشور نیپال - دایر گردیده بود.
۱۱. از ۱۰ - ۱۱ آگست ۲۰۱۵ مشارکت به "کانفرانس صلح" در ولایت کابل که توسط شورای عالی صلح دایر گردیده بود.
۱۲. از ۲۱ - ۲۳ نومبر ۲۰۱۵ مشارکت به "ورکشاپ زنان ملل متحد و قطعنامه ۱۳۲۵ سازمان ملل متحد" در ولایت غور که توسط موسسه تحصیلات عالی گوهرشاد دایر گردیده بود.
۱۳. از ۱۵ - ۱۷ می ۲۰۱۶ مشارکت به "کانفرانس اهمیت صلح و مصالحه از دیدگاه اسلام" در شهر کابل که توسط شورای عالی صلح و انستیتیوت گزارشدهی جنگ و صلح دایر گردیده بود.

^{۲۷۸}. Cooperation for Peace and Unity (موسسه همکاری برای صلح و وحدت)

۱۴. از ۱۸- ۲۲ اکتوبر ۲۰۱۶ مشارکت به "آموزش بین المللی آموزگاران برای جوانان و اعمار صلح" که در شهر چانديگار کشور هندوستان دایر گردیده بود و درین سیمینار مفتحر به دریافت تقدیر نامه "سفیران صلح جهانی" شدم. وی متکلم زبان دری بوده و به لسان انگلیسی نیز توانایی خاص دارد و از ماه ثور ۱۳۹۲ الی اکنون به صفت رییس دارالانشای برنامه ولایتی صلح ولایت غور در چوکات شورای عالی صلح ایفای وظیفه مینماید. در کنار کارهای رسمی و مصروفیت های درسی به نویسندگی و مطالعه یی تاریخ و ادبیات علاقمندی ویژه یی دارد که نشر و پخش مقالاتش در صفحات اجتماعی و سایت های بین المللی جام غور و جمهوری سکوت مشهود این مدعاست.

وحدت مردم، اتفاق جوانان، توجه به سرسبزی محیط، تحقق عدالت، مبارزه علیه جهل، فساد و نابرابری، تامین امنیت، تحکیم صلح، ترویج علم و فرهنگ و همچنین تشویق و ترغیب مردم قرا و قصبات و محلات دوردست به کسب علم و دانش از جمله اهداف و آرزوهای همیشگی اش میباشد.

سوانح مختصر محمد صدیق صدیقی



محترم محمد صدیق صدیقی
فرزند آخندزاده ملا محمد زبیر نواسه
الحاج ملا مصطفی غریقی^{۲۷۹} به سال
۱۳۷۰ هـ. ش. در قریه کندیوال مربوط
مرکز ولایت غور چشم به این جهان
گشوده است. تعلیمات ابتدایی خود را
نزد پدر و پدرکلان خود آموخته و در
سال ۱۳۸۰ هـ. ش. شامل مکتب

^{۲۷۹} . نسب شناسی: محمد صدیق فرزند محمد ذبیر فرزند مصطفی فرزند محمد صدیق فرزند محمد

ابراهیم فرزند نجات فرزند محمد عزیز فرزند مهرباب بیک فرزند سلطانپار فرزند الله دوست باتور ...

ابتدایه کندیوال گردیده و در سال ۱۳۸۴ شامل لیسه سلطان شهاب الدین غوری گردیده است. در سال ۱۳۸۸ هـ ش ازین لیسه به درجه عالی فارغ التحصیل شد و بعد از سپری نمودن آزمون کانکور به دانشکده علوم طبیعی دانشگاه جوزجان کامیاب و در سال ۱۳۹۲ هـ ش ازین دانشگاه به سویه کارشناس (لیسانس) دیپلوم فراغت بدست آورده است.

سوابق و تجارب کاری:

۱. در دوران حکومت رییس جمهور کرزی در خاتمه سال ۱۳۹۲ هـ ش. از طریق رقابت آزاد منحیث ناظم ساحوی به کمیسیون مستقل انتخابات غور، در دوره انتخابات وظیفه محوله خویش را به و نحو احسن انجام داده است.
۲. از سال ۱۳۹۳ - اوایل سال ۱۳۹۴ منحیث مربی در موسسه محترم استارز ایفای وظیفه نموده است.
۳. از اول قوس ۱۳۹۴ الی ۱۰ میزان ۱۳۹۵ در وزارت احیا و انکشاف دهات در بخش کارمند اجتماعی در ولسوالی کرخ ولایت هرات وظیفه خود را به حسن نیت انجام داده است. درین مدت مفتخر به کسب تقدیرنامه از سوی شورای انکشافی ولسوالی کرخ، شورای جوانان، مدیریت محترم قریجات و مقام ولسوالی کرخ گردیده است.
۴. از حمل ۱۳۹۶ - اکنون به صفت استاد به لیسه کندیوال ایفای وظیفه مینماید.

کتاب شناسی Bibliography

۱. ... شناسنامه افغانستان - هرات و افغانستان شمال غربی، چاپ ۱۹۷۵.
۲. ابن خلدون، عبدالرحمان، مقدمه ابن خلدون، ترجمه: محمد پروین گنابادی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۶.
۳. اشراقی، سید علی محمد، آیین درست نویسی، انتشارات فرهنگ/مطبعه کاروان، نوبت چاپ: سوم، ۱۳۸۸.
۴. پشتو - دری قاموس (لمری او دویم توک)، د پشتو تولنی د لغاتو د خانگی له خوا، موسسه انتشارات خاور، کابل، ۱۳۸۶.
۵. پنجشیری، پوهنمل عزیز احمد، جغرافیای تاریخی غوری، انتشارات پوهنتون کابل، ۱۳۶۰.
۶. دکتر حسن انوری، دکتر یوسف عالی عباس آباد، دستور زبان فارسی ۱، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور، تهران، چاپ سوم: خرداد ۱۳۹۱.

۷. شهراڻی، دکټور عڻایت الله، تاریخچه اقوام در افغانستان، انتشارات فرهنگي، کابل ۱۳۹۱ هـ.ش.
۸. عباسي، زمان الدين، عشقي از دامنه فيروزکوه، انتشارات سعید، کابل، افغانستان، چاپ اول، بهار ۱۳۹۶ خورشیدی.
۹. عتبي، محمد بن عبدالجبار، تاريخ يميني، مترجم: ابوالشرف ناصح بن ظفر جردفادقاني، تهران، ۱۳۸۲.
۱۰. غريقي، الحاج محمد مصطفي، زجه [ضجّه] و ناله قلم، انتشارات سعید، چاپ اول، کابل، ۱۳۹۵.
۱۱. غريقي، الحاج محمد مصطفي، سلطان انبيا يك ستاره قطبي براي بشریت، ناشر: ندیم اسلاميات، شهر شبرغان، ۱۳۹۱.
۱۲. فرهنگ دهخدا
۱۳. کمیته تدوين، غور به سوی انکشاف (گزارش حکومت داری و انکشاف ولایتي)، چاپ ستاره نقره ای، هرات افغانستان، ۱۳۸۹.
۱۴. مجموعه قوانين افغانستان (۱)، قانون اساسی افغانستان، وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، مطبعه صنعتی احمد - کابل، چاپ اول، تاریخ نشر ۱۳۸۸.
۱۵. مجموعه قوانين افغانستان (۱۰)، قوانين کار و خدمات ملکی، ناشر: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، مطبعه صنعتی احمد - کابل، چاپ دوم، تاریخ نشر ۱۳۹۲.
۱۶. مجموعه قوانين افغانستان (۲)، قانون مدنی، ناشر: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، مطبعه صنعتی احمد - کابل، چاپ اول، تاریخ نشر ۱۳۸۸.
۱۷. مجموعه قوانين افغانستان (۵)، قوانين تجارت، جلد اول، ناشر: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، مطبعه صنعتی احمد - کابل، چاپ دوم، تاریخ نشر ۱۳۸۸.

۱۸. مجموعه قوانین افغانستان (۹)، قوانین علمی و فرهنگ، ناشر: وزارت عدلیه جمهوری اسلامی افغانستان، مطبوعه طباعتی و صنعتی احمد - کابل، چاپ اول، تاریخ نشر ۱۳۹۲.
۱۹. مستمند غوری، قاضی غوث الدین، تاریخ مختصر غور، کتابخانه فیضی، هرات، افغانستان، چاپ دوم، ۱۳۸۷ ه.ش.
۲۰. معین، دکتر محمد، فرهنگ فارسی (یکجلدی)، سُرایش، چاپ پنجم، تهران، ۱۳۸۲.
۲۱. موحد رحیمی، عبدالقادر، تذکرة الشعراء غور، چاپخانه ستاره نقره بی، چاپ اول، هرات، ۱۳۹۰.
۲۲. نادم، سید محمد رفیق، مجمع الجواهر، مطبوعه خالد، کابل، افغانستان، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۹.
۲۳. وزارت احیا و انکشاف دهات، برنامه همبستگی ملی، "طرزالعمل شوراهای انکشافی قریه جات"، طبع: مطبوعه مسلکی افغان، ۱۳۸۵.
۲۴. ویکی پدیا، دانشنامه بی آزاد.
۲۵. هاجری، سراسناد سید ضیالالدین، فرهنگ بیست هزار، تهران، انتشارات به آفرین، چاپ اول ۱۳۸۲.
۲۶. هوشنگ استادی، فرهنگ عربی - فارسی مبین، انتشارات ترانه، ایران، مشهد، ۱۳۴۱.

Internet Sources

منابع انترنیتی

۱. www.google.org
۲. www.wikipedia.org
۳. www.parsi-wiki.org
۴. www.loghatnaameh.org

